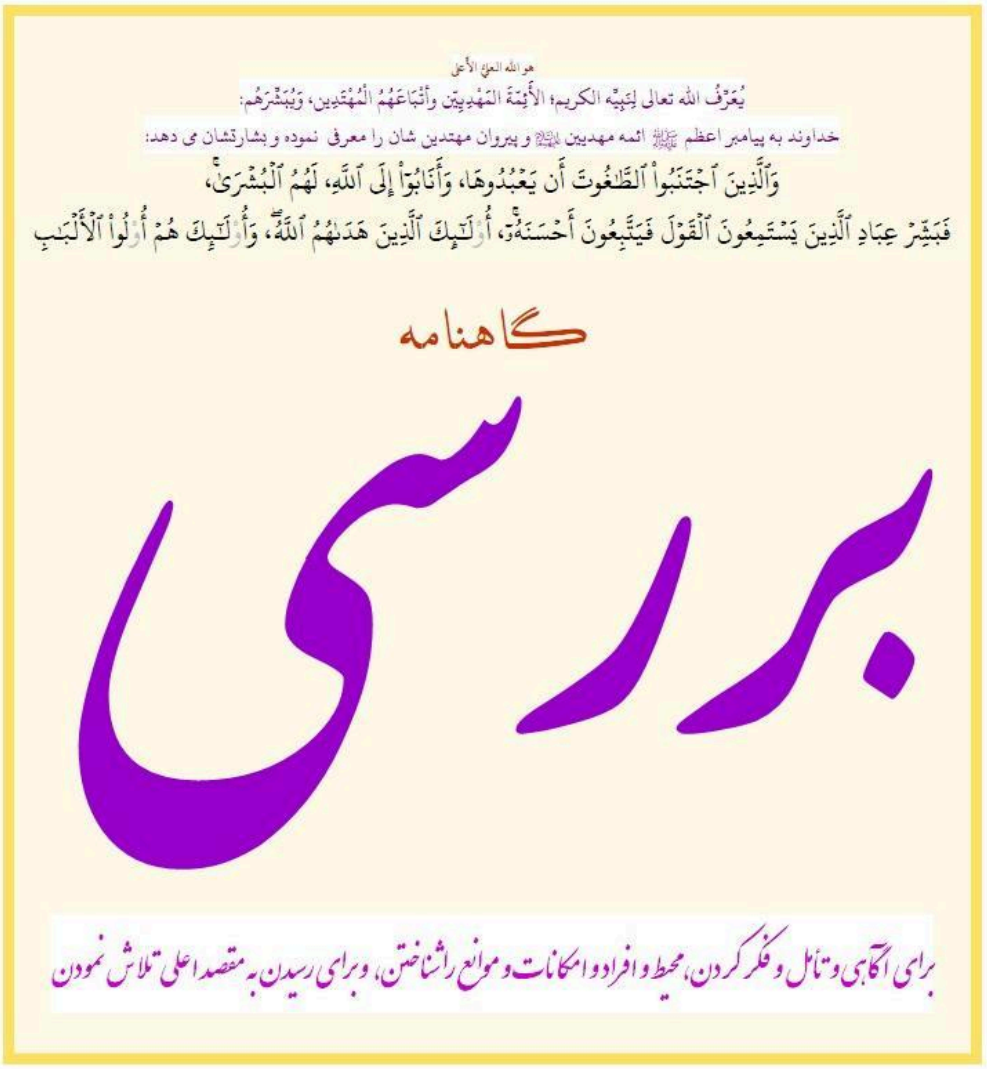


آغاز این بررسیها مربوط به سال 1398 هجری قمری و در دوران طاغوت بود که مطالب با استماع رادیوهای مختلف و اخبار شفاهي و ارتباطات مؤمنان مبارز داخل و خارج ایران (از افغانستان و باکستان و هندوستان تا خلیج و عراق و لبنان و اروپا و امریکا) بدست می آمد و بطور شفاهي در جلسات همراهان تبادل مي کردید،
بعد از بیروزي انقلاب اسلامی و شروع دوران یاقوت، امکانات جمهوري اسلامی و بولتنهای محرمانه و رسمي افزون بر رسانه های عمومي هم به بشتوانه این بررسیها افزوده شد،
سبس با آمدن اینترنت و وسعت کستره بررسیها و امکان ارسال ایمیل این بررسیها برای برخي از اهل مطالعه تبادل مطالعاتي انجام مي شد،
تا به امروز، که این برنامه چهل ساله شده است، والحمدلله رب العالمین
همجنانکه در عناوین و توضیحات آمده است؛ هدف آکاهي از احوال زمان و انجام مسؤولیت در برابر آن بوده است،
و عدم محاصره خبري و تسلط جو رسانه ای توسط جرياني خاص؛ و اطلاع هرجه وسیعتر و فارغ از ایزوله حزبي یا حکومتي مي باشد.
همانطور که اشاره شده نقل و مطالعه برخي کزارشها خصوصا از منابع غیر خودي و با ادبیات خودشان؛ صرفا برای احاطه کافي بر نبض جریانها و فارغ از دسته بندیها می باشد.
فرستادن کزارشي علامت تأیید کلیات جه برسد جزئیات آن یا تعبیرات آن نیست،
و صرفا جهت اطلاع از فضا و محیط می باشد،
فرصتي هم برای تصحیح یا بازنویسي متن آنها یا تعلیقه نویسي بر همه کزارشها و همه فقرات آن نیست،
ارسال مطالب صرفا برای بررسی و آکاهی و تأمل و تفکر و شناخت محیط و افراد و امکانات و موانع و انکیزه کافي جهت تلاش برامقصد اعلی است،
اکر می بینید که رویکرد مناسب فوق را نداشته از ما بخواهید تا برایتان دیکر ارسال نکنیم
و مطالب آنرا برای دیکری که به غیر مقصود برداشت می کند نقل نکرده و ارسال هم نکنید (وتعيها أذن واعية).

کسانی که این کزارشها را بررسي مي کنند؛ از افتادن به دسته بندیها برهیز کنند و بر محور تعالیم الهي:
1- ابتدا اجتناب از طاغوت و عبادت و بیروی و التزام به آن کنند.
2- توجه عمیق و با تمام وجود به درکاه و مسیر الهي بنمایند.
3- در بررسیها هرجه بیشتر بشنوند و بخوانند، و بهترینش را که در جهارجوب تعالیم مکتب وحي است بیروي کنند.

اکر مناسب دیدند مطلبي را در اختیار کسي بکذارند، رعایت ظرفیت طرف مقابل و عدم سوء برداشت او را بنموده،
و مطلب را بدون انتساب به کسي یا شخصي یا مرکزی یا عنواني در اختیارش بکذارند؛

فلذا از بازارسال مستقیم ایمیلها خودداری کنند و حفاظت لازم را رعایت نمایند.

15 صفر

1439

نامه مطهری خطاب دو فقیه شورای نگهبان
با بیانیه های شورای نگهبان‌سنگ روی سنگ بند نمی شود!

علی مطهری در اعتراض و انتقاد از تصمیم شورای نگهبان مبنی بر جلوگیری از حضور یک عضو منتخب و زرتشتی شهر یزد در شورای این شهر نامه‌ای به دو فقیه این شورا نوشت. او نامه خود را خطاب به آیت‌الله یزدی و آیت‌الله مدرسی بعنوان فقهای شورای نگهبان نوشت . نام بردن از این دو به معنای آنست که انها مبتکر مصوبه شورای نگهبان بوده‌اند تا جلوی حضور عضو زرتشتی شورای شهر یزد را که چهار سال در همین شورا بود و یکبار دیگر مردم برای 4 سال دیگر به وی رای داده‌اند بگیرند. البته آن عضو شورای شهر"سپنتا" همچنان در ادامه 4 سال اول عضویت در شورای شهر یزد، در شورا حضور می‌یابد.

مطهری خطاب به آن دو فقیه شورای نگهبان نوشت:

درباره لغو عضویت آقای سپنتا نیکنام، عضو زرتشتی شورای شهر یزد، چند دلیل آورده‌اید که مخدوش به نظر می‌رسد.

در بیان دلیل اول به سخن امام خمینی(ره) در مهر ۱۳۵۸ استناد کرده‌اید که فرموده‌اند اعضای شوراها باید مسلم باشند. اگر کلام امام را در ظرف زمان خودش ملاحظه کنیم به نظر می‌رسد که نگرانی ایشان از ورود کمونیست‌ها و منافقین در شوراها بوده است همچنان که این افراد و گروه‌ها در آن زمان روی تشکیل سریع شوراها تاکید داشتند.

سیاق کلام امام هم همین را تایید می‌کند. ایشان می‌فرماید: «بدانید که الان دنبال اینکه اعلام شده است که شوراهای شهر را بناست تشکیل بدهند دستجاتی که مخالف با نهضت اسلام هستند و از اسلام می‌ترسند، از احکام اسلام می‌ترسند، درصدد توطئه هستند که... افرادی را که از حزب خودشان است جا بزنند به ملت... لکن همه باید در این معنا شرکت داشته باشند که مسلم باشند...» عبارت «دستجاتی که مخالف با نهضت اسلام هستند» و «افرادی که از حزب خودشان هستند»این احتمال را تقویت می‌کند که مقصود امام(ره) از عبارت «مسلم باشند» این است که از حزب توده و چریک‌های فدایی و منافقین و مانند اینها که مارکسیست بودند نباشند نه اینکه از اقلیت‌های مذهبی نباشند.

دلیل دیگرتان را به این صورت بیان کرده‌اید «اگر جایی اکثریت قریب به اتفاق‌شان مسلمان باشند، غیرمسلمان نمی‌تواند برای آنها تصمیم بگیرد.» قاعدتا نظر به قاعده نفی سبیل دارید که خداوند راهی برای تسلط کافران – که شامل اهل کتاب نیز می‌شود – بر مسلمین قرار نداده است.

به نظر می‌رسد که حضور یک شهروند زرتشتی در شورایی که اکثریت قوی مسلمان دارد، آن هم شورای شهر که وظیفه‌اش صرفا ایجاد نظم و انضباط و زیبایی و رعایت اصول شهرسازی و تصویب بودجه شهرداری آن شهر است و نه تصمیم‌گیری درباره مسیر و سرنوشت امت اسلام، مصداق قاعده نفی سبیل نیست.

در بیان دلیل سوم‌تان به اصل چهارم قانون اساسی استناد کرده‌اید که می‌گوید «کلیه قوانین و مقررات... باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است.» فرضا بپذیریم که تبصره یک ماده ۲۶ اصلاحیه قانون شوراها که کاندیداتوری پیروان ادیان الهی دیگر را مجاز شمرده است خلاف شرع است، این نحو عمل کردن فقهای شورای نگهبان که می‌گویند هر لحظه که ما احساس کنیم قانونی خلاف شرع است ابلاغ می‌کنیم و آن قانون از اعتبار ساقط است، هرکس هم اعتراض کند مخالف نظام است.

طبق این رویه، هر روز صبح که از خواب بیدار می‌شویم باید ببینیم چه قوانینی از طرف شورای نگهبان مردود اعلام شده است.

اگر قانونی را خلاف شرع می‌دانید باید به دولت و مجلس اطلاع دهید تا آنها با ارایه لایحه یا طرح، آن را اصلاح کنند نه اینکه هر چند وقت یک بار راسا و با یک ابلاغیه، قانونی را لغو و انضباط اقتصادی، فرهنگی و سیاسی کشور را مختل کنید. معنی این کار این است که هیچ قانونی پایدار نیست و هر لحظه ممکن است لغو شود. این امر با طبیعت قانون سازگار نیست.

آیت‌الله مکارم شیرازی:

اولاً از مهمان نوازی و مساعدت دولت و ملت عراق در پذیرایی از میلیون ها زائر خارجی تشکر می کنیم. ثانیاً توصیه هایی به دولت خودمان و دولت عراق و مردم شریف کشورمان برای بهبود این مراسم عظیم داریم.

با توجه به آثار خوب فرهنگی و تربیتی این مراسم مخصوصاً بر جوانان و اقشار جامعه باید این برنامه تسهیل و تشویق شود، متأسفانه برخی از دستگاه های دولتی و نیمه دولتی گویا به این مراسم به عنوان یک منبع درآمد نگاه می کنند.

مثلا گرفتن هزینه های جانبی نامتعارف برای برخی از خدمات توجیه روشنی ندارد، مسائل مربوط به بیمه، هلال احمر، حق کارگزاری، هزینهٔ پارکینگ و امثال آن.

افزایش شدید نرخ حمل و نقل در این ایام نیز جای اشکال است.

سفر خواهران بدون همراهی محارم کار خوبی نیست.

ان شاءالله موکب های ایرانی به رقابت با یکدیگر یا با موکب های عراقی نپردازند، همه به قصد قربت و برای خدا و خدمت به زوار تلاش کنند.
نباید نقش میزبانی مردم عراق نادیده گرفته شود، آنها در مهمان نوازی و کوشش برای امنیت زوار سنگ تمام می گذارند.
از مسائل مهم این است که مراسم اربعین را سیاسی و جناحی نکنند و از شعارها و عکس های متفرقه بپردازند و به تبلیغ این شخص و آن شخص نپردازند و در مجموع کاری کنند که این مراسم باشکوه و عظیم از هر نظر خالص باشد.
رعایت واجبات مخصوصا نماز به موقع و رعایت حجاب بانوان نیز از اهم مسائل است.

پایان بند ۳۵۰ اوین؛ انتقال زندانیان سیاسی بند ۳۵۰ به بند ۴ این زندان

کلمه – گروه خبر: مائده سلطانی، فرزند عبدالفتاح سلطانی، وکیل محبوس در زندان اوین خبر از انتقال زندانیان سیاسی بند ۳۵۰ اوین به بند ۴ این زندان را داد.

چند شب پیش نیز معصومه دهقان همسر عبدالفتاح سلطانی در اینستاگرام خود خبر از انتقال زندانیان بند ۳۵۰ به بند دیگری داده بود.

بند۳۵۰ یا اندرزگاه۳ اوین از مردادماه۸۹ برای نگهداری زندانیان سیاسی تشکیل شد. به دنبال اتفاقات خرداد ۸۸ و بازداشت گسترده‌ی فعالان سیاسی و مدنی امکان نگهداری این زندانیان در بندهای عمومی در کنار زندانیان عادی امکان پذیر نبود و از سوی دیگر طبق قانون زندانیان سیاسی باید مجزا از دیگر زندانیان نگه داشته می‌شدند، در نتیجه دادستانی تهران کلیه زندانیان سیاسی را به این بند منتقل کرد.

بند ۳۵۰ طی این سال‌ها مستقیما زیر نظر دادستانی تهران اداره شده است. مرخصی‌ها، اعزام‌ها، ملاقات‌های حضوری، آزادی مشروط، تحویل لباس و در کل تمام قوانین این بند متفاوت از دیگر بندهای زندان اوین بوده است.

زندانیان بند ۳۵۰ با هزینه شخصی خود سرویس‌های بهداشتی و آشپزخانه این بند را تعمیر و آنرا تجهیز کرده بودند. با وجود آنکه برخلاف دیگر بندها در ۳۵۰ تلفن وجود نداشت و این باعث بوجود آمدن سختی‌های بسیاری برای زندانیان سیاسی و خانواده‌هایشان شده بود اما با توجه به امکانات حداقلی این بند به نسبت بندهای دیگر و رعایت تفکیک زندانیان، بند ۳۵۰ مکان مناسب تری برای زندانیان سیاسی بود.

بند ۳۵۰ اتفاقات بسیاری را به خود دیده است. از سالهایی که برای زندانیان در این بند تحویل شد، مراسم مذهبی و سخنرانی‌هایی که توسط زندانیان برگزار شد، تصمیمات جمعی و همبستگی‌های ملی که در همین بند رقم خورد تا هدی صابر که نماز آخر را در حیاط ۳۵۰ خواند و ستار بهشتی که نفس آخر را در این بند کشید.

آخرین حادثه‌ای که این بند بر خود دید ۲۸ فروردین ۹۳ بود. ماموارنی خارج از زندان اوین به این بند حمله کرده زندانیان را مورد ضرب و شتم قرار داده و وسایلشان را شکسته و از بین بردند. به دنبل وقوع این اتفاق در این بند، بخشی از زندانی‌ها را در همان ایام به رجایی شهر و چند بند دیگر زندان منتقل کردند و دیگر دادستانی اجازه ورود هیچ زندانی سیاسی دیگری را به این بند نداد و در ماه‌های اخیر تعداد زندانیان این بند کمتر از ده نفر شده بود.

گفته می‌شود دلیل انتقال اخیر زندانیان این بند به بند دیگر تنبیه دست‌جمعی زندانیان سابق بند ۳۵۰به بهانه انتشار چند عکس بوده است. به گزارش زیتون پس از انتشار گسترده این عکس گارد زندان به این بند حمله کرده و پس از ضبط گوشی‌های تلفن، سهیل عربی را به بند هشت و آرش صادقی را به زندانی رجایی شهر تبعید کردند. همچنین دیگر زندانیان این بند به قرنطینه سالن چهار زندان اوین انتقال یافتند.

مائده سلطانی در این باره به زیتون گفت: بند چهار با دوربین‌های امنیتی و دستگاه‌های شنود کنترل می‌شود و برخلاف دیگر بندها اتاق ندارد و تنها یک سالن بزرگ است؛ در نتیجه زندانیان منتقل شده به این بند از حداقل فضای خصوصی نیز محروم هستند.

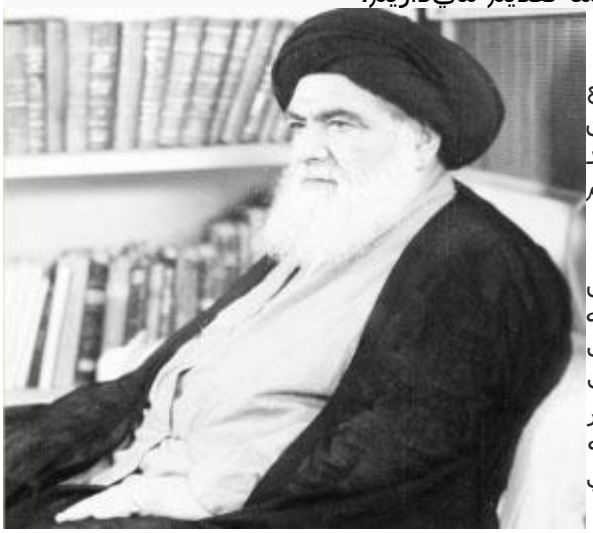
پیشتر زندانیان سیاسی محبوس در زندان رجایی شهر را نیز به بندی منتقل کرده بودند که توسط دوربین‌های مدار بسته و دستگاه‌های شنود کنترل می‌شد.

به گفته دختر عبدالفتاح سلطانی بند جدید از حداقل امکانات آسایشی نیز برخوردار نیست و زندانیان حتی امکان طبخ غذا را ندارد و باید از جیره عمومی زندان استفاده کنند.

در عین حال انتقال زندانیان این بند به بندهای دگیر درتناقض با اصل قانونی تفکیک زندانیان سیاسی از مجرمان عادی است.

سيري در كارنامه مبارزاتي آيت‌الله سيدابوالقاسم خويي در انقلاب اسلامي

روزهايي كه در حال سپري ساختن آنيم، مصادف با سالروز ارتحال بزرگ مرجع جهان تشيع مرحوم حضرت آيت‌الله العظمي سيد ابوالقاسم خويي است. از اين رو مقال ذيل را كه در تبيين كارنامه مبارزاتي آن بزرگوار از سوي استاد ارجمند آيت‌الله سيدهادي خسروشاهي به رشته تحرير درآمده به شما تقديم مي‌داريم.



آيت‌الله سيدهادي خسروشاهي

روزهايي كه در حال سپري ساختن آنيم، مصادف با سالروز ارتحال بزرگ مرجع جهان تشيع مرحوم حضرت آيت‌الله العظمي سيد ابوالقاسم خويي است. از اين رو مقال ذيل را كه در تبيين كارنامه مبارزاتي آن بزرگوار از سوي استاد ارجمند آيت‌الله سيدهادي خسروشاهي به رشته تحرير درآمده به شما تقديم مي‌داريم.

از آن دوران كه ملت ايران به رهبري روحانيون بزرگ و مراجع بيدار خود و در رأس آنها امام خميني به‌منظور در هم شكستن رژيم منحوس پهلوي و خاتمه دادن به نابساماني‌هاي اوضاع ايران قيام كردند و سرانجام موفق به تأسيس جمهوري اسلامي در ايران شدند، عمدتاً علما و مراجع بزرگ نجف پشتيبان اين نهضت بودند. اعلاميه‌ها، تلگراف‌ها، اطلاعيه‌ها و نامه‌هايي كه از آنها در اين باره صادر شده و در زمره اسناد و مدارك اين نهضت هستند، همه حكايت از اين دارد كه مراجع نجف در رأس آنها آيت‌الله العظمي سيد محسن حكيم و آيت‌الله العظمي سيد ابوالقاسم خويي در تمام مراحل نهضت حضور فعال داشتند.
كساني كه سني از آنها گذشته است، مي‌دانند نهضت روحانيون ايران در دو مرحله انجام گرفت: مرحله اول كه مدت آن دو ماه و مربوط به ماجراي انجمن‌هاي ايالتي و ولايتي بود و مرحله دوم كه از ماجراي رفراندوم بهمن 1341 آغاز گشت. ما در اين مقال و در بازخواني نقش سياسي آيت‌الله خويي، اين دو مرحله را مبناي بررسي خويش در اين باره قرار داده‌ايم.

آيت‌الله خويي در مرحله آغازين نهضت اسلامي
در آن روزگار در قانون اساسي، متمم آن، نظامنامه‌هاي انجمن‌هاي ايالتي و ولايتي و قانون انتخابات مجلسين، سه امر مهم در شرايط انتخاب‌كننده و انتخاب‌شونده مراعات شده بود:
1ـ بايد متدين به دين حنيف اسلام باشند و به فساد عقيده نداشته باشند.
2ـ بايد هنگام سوگند به «قرآن مجيد» قسم بخورند.
3ـ طبق اين قانون طايفه نسوان از انتخاب كردن و انتخاب شدن محرومند.
مطبوعات كشور روز 16 مهرماه سال 1341 اعلام كردند دولت اسدالله علم لايحه انجمن‌هاي ايالتي و ولايتي جديد را تصويب كرده است و متن آن را انتشار دادند. در متن مصوب قيد اسلام از شرايط انتخاب‌كنندگان و انتخاب‌شوندگان حذف و به‌جاي سوگند به قرآن به كتاب آسماني قيد شده بود و به زنان حق رأي داده بودند. دلايل رژيم در تغيير و تبديل قانون، اولاً زورآزمايي با روحانيت و هواخواهان مذهب بود كه آنها را براي هميشه كنار بگذارند و ديگر مجبور به محافظه‌كاري در برابر مراجع ديني نباشند و اين زمان، مقطع مناسبي براي آن تشخيص داده شده بود. ثانياً با برداشتن مذهب رسمي و سوگند به قرآن، به گروه‌هاي صاحب نفوذ غيرمعتقد به قرآن و اسلام كه عملاً سياست كشور را در دست داشتند، فرصت دهد تا موجوديت خود را كاملاً علني كنند و ثالثاً آخرين مانعي كه در راه پيوستگي كامل به غرب است، از بين برداشته شود.
آنگاه كه اين خبر به نجف اشرف مي‌رسد و زعماي بزرگ آن مركز علمي از موضوع تصويب‌نامه نامشروع باخبر مي‌شوند، اقدامات جدي آنان نيز در مواجهه با اين مصوبه آغاز مي‌شود. مراجع نجف به ويژه آيات سيدمحسن حكيم و سيدابوالقاسم خويي نجف بعد از درخواست توضيحات لازم از علماي ايران، تلگراف‌هايي به آيت‌الله بهبهاني مخابره مي‌كنند. متن تلگراف آيت‌الله خويي بدين شرح است:
«حضرت آيت‌الله آقاي بهبهاني دامت بركاته ـ تهران
تصويب‌نامه اخير دولت مخالف شرع انور و قانون اساسي است، لذا استنكار شديد خود و حوزه علميه نجف اشرف را بدين وسيله اطلاع مي‌دهم. مستدعي است مراتب را به اعليحضرت ابلاغ فرماييد تا بر حسب اقداماتي كه در مورد حمايت از دين مبين اسلام فرموده‌اند، امر به الغاي اين تصويب‌نامه اصرار فرماييد.»
در آن دوره، زعماي حوزه علميه قم كه در متن ماجرا قرار گرفته بودند، تصميم گرفتند با ارسال نامه‌ها و تلگراف‌هاي مكرر براي شخص شاه و دولت، مراتب انزجار خود و مردم مسلمان ايران را اعلام كنند و لغو تصويب‌نامه مزبور را خواستار شوند. مراجع نجف نيز در اين امر از آنها تبعيت و مرحوم آيت‌الله خويي تلگراف زير را در اين باره به شخص شاه مخابره كردند:
«تهران ـ اعليحضرت همايون شاهنشاهي ـ تلگراف اعليحضرت حاكي از پشتيباني از شعائر و قوانين مقدسه اسلام و اصل و موجب خوشوقتي شد. صدور بعضي از قوانين كه تقليد بيگانگان در آنها آشكار و مخالف قوانين اسلام و قانون اساسي است، از نظر اكثريت قريب به اتفاق ملت ايران فاقد ارزش است. تحولاتي كه در بعضي از ممالك واقع شده است، همچنان كه اعليحضرت اشاره فرموده‌ايد، قابل انكار نيست ولي نظر اعليحضرت را به نتايج آن تحولات نسبت به افراد معطوف مي‌داريم. اطلاع وسيع اعليحضرت مقتضي است كه از ملاحظه تاريخ اسلامي نتيجه بگيرند. در پرتو دين مقدس اسلام با شرايط زمان و مكان هر گونه اصلاحي را مي‌توان انجام داد زيرا دين اسلام از عدالت پشتيباني و با فساد مبارزه مي‌كند و بر اساس همين قوانين حكومت بزرگ اسلامي به وجود آمده و از ملاحظه تاريخ جهان استنتاج شده است كه عظمت و ترقي مملكت به اخلاق فاضله و عدالت اجتماعي بستگي دارد و در تاريخ حاضر هم ديده مي‌شود بعضي از كشورهايي كه مقتدر بوده با انحراف و پيروي از مقاصد راه سقوط را پيموده‌اند و از انجام هر عملي عاجزند. اميد است شخص اول مملكت از مقدسات اسلامي كه از يك كشور مسلمان وديعه دارند نهايت درجه نگاهداري و آرامش قلوب مسلمانان را تأمين كنند.»
در اين مرحله از نهضت، علما و مراجع پيروزي بزرگي به دست آوردند و شاه و دربار را ناگزير از عقب‌نشيني ساختند.

آيت‌الله خويي در مرحله دوم نهضت اسلامي

نهضت روحانيون و مراجع شيعه در قم، مشهد و نجف و شكست دولت، موجب شد گروه‌هاي مختلف مردم به‌خصوص قشر تحصيلكرده و دانشگاهي، گرايش خاصي به روحانيت و حوزه علميه قم پيدا كنند. پس از نهضت نخستين، مراجع كاملاً مراقب اوضاع بودند و صريحاً مي‌گفتند:«اين آرامش را بايد موقتي دانست و در انتظار عكس‌العمل حادتري بود.» طولي نكشيد در دي‌ماه همان سال، نخستين زمزمه‌هاي «رفراندوم» و بازي «انقلاب شاه و مردم» به گوش رسيد كه در رأس آن «اصلاحات ارضي» و ايفاي نقشه‌هاي پنهاني استعمار امريكا قرار داشت. بالاخره شاه در انجام مأموريت خود، روز 19 دي‌ماه 1341 طرح خود را اعلام داشت و به عنوان پادشاه كشور و رئيس قواي سه‌گانه، اصولي را به آراي عمومي گذاشت و اين اصول بعدها به لوايح شش‌گانه معروف شد. هر چند شاه به اين شش اصل اكتفا نكرد و در سال‌هاي بعد چند اصل ديگر به آن افزود تا آنكه تعداد اصل‌ها به 19 رسيد! از آن روي كه برخي از اين لوايح برخلاف شرع بود، مبارزه با روحانيت با حمايت مردم با شدت بيشتري بار دوم شروع شد. علماي تراز اول و مراجع بزرگ رفراندوم را تحريم و اعلاميه‌هايي را در اين باره صادر كردند. تلگرافي نيز از نجف اشرف از طرف حضرت آيت‌الله خويي به تهران مخابره شد.

شاه كه خود را در مقابل شور و احساسات مذهبي مردم ناتوان ديد، دست به جنايات جنون‌آميزي زد و سقوط خود را نزديك‌تر ساخت.

يكي از اين جنايات كه باعث رسوايي هر چه بيشتر او گشت، حمله وحشيانه به مدرسه فيضيه قم و كشتار طلاب علوم ديني بود.

وقتي خبر عمل وحشيانه عوامل رژيم شاه به عراق رسيد، موجب تأثر مراجع اين حوزه به ويژه حضرت آيت‌الله خويي گشت. در آن دوره جمعي از علماي ايران در نامه‌اي به آيت‌الله خويي فاجعه دردناك مدرسه فيضيه و آنچه را كه در ايران و حكومت شاه بر علما، مراجع تقليد و حوزه‌هاي علميه رفته بود به تفصيل شرح دادند تا از طريق عراق و نجف اشرف و توسط مراجع عالي‌قدر آن حوزه به گوش جهانيان برسد. در بخشي از آن نامه آمده است:«در ابتداي سال نوروز در شهادت امام صادق(ع) به يك دسته اوباش مأموريت داده بودند در برابر ديدگان هزار نفر مردمي كه از اطراف و اكناف براي زيارت حضرت معصومه(س) و استماع و موعظه گرد آمده بودند، به دانشگاه امام زمان(عج) حمله كنند و شاگردان امام صادق(ع) را مضروب و مجروح سازند. آنها حجرات طلاب را غارت و مدرسه فيضيه را خراب كردند و درها و پنجره‌ها را شكستند و كتب طلاب را از حجرات بيرون ريختند. طلاب بي‌گناه را مضروب و مجروح ساختند و نفراتي از طلاب را از طبقه فوقاني به صحن مدرسه پرتاب كردند و عجيب اينكه طلاب دست و پا شكسته را برخلاف اصول انسانيت از بيمارستان بيرون كردند».

آيت‌الله خويي در پاسخ به همين نامه به علماي اعلام ايران نوشت:

«مسئول هر حادثه شخص شاه و هيئت دولت خواهد بود. در اول آبان از شاه خواستار شديم از پشتيباني قوانين شوم و ضداسلام خودداري كند والا علماي اعلام و مسلمانان جهان در دفاع از مقدسات اسلامي كوتاهي نخواهند كرد. از قرار معلوم ايشان بر پشتيباني خود باقي ماند و از اهانت به مقدسات دين دست بردار نيست. خصوصاً حادثه مؤلمه قم قلوب ما و عموم مسلمانان را جريحه‌دار كرده است لذا بدين وسيله اعلام مي‌داريم چنانچه از اين گونه قوانين رفع يد نشود، به آخرين وظيفه ديني خود عمل خواهيم كرد و مسئول هر حادثه‌اي شخص شاه و هيئت دولت خواهد بود.»

حضرت آيت‌الله خويي از آن پس نيز نهضت روحانيون و انقلاب اسلامي ايران را گام به گام همراهي و در هر شرايطي با مراجع ايرا ن تشريك مساعي مي‌كرد و در طول اين جنبش از هر گونه كمك و مساعدت دريغ نمي‌ورزيد. اعلاميه‌ها، بيانيه‌ها، تلگراف‌ها و نامه‌هايي كه در طول انقلاب از ايشان صادر شده است، حكايت از اين موضع انقلابي وي دارد. به عنوان نمونه تلگراف زير هنگامي كه امام خميني و ساير آيات در بازداشت بودند، از طرف آيت‌الله خويي خطاب به نخست‌وزير وقت امير عباس هويدا صادر شده است:

«ما مكرراً از باب ارشاد و نصيحت به دولت‌هاي سابق تذكر داديم كه مدت فشار و تعدي محدود و عاقبت آن تاريك است، زيرا شما بر ملتي حكومت مي‌كنيد كه مسلمان و معتقد به قرآن است و براي قانوني كه مخالف اسلام باشد ارزش قائل نيست. بايستي عواطف و مقدسات شخصيت آنها را در نظر گرفت و از جريحه‌دار ساختن قلوب و پيمودن راهي كه بر خلاف رأي قاطع ملت مسلمان است، خودداري كنيد. انتظار مي‌رود با برطرف ساختن نفوذ صهيونيست و الغاي قوانين مخالف شريعت اسلام و ارجاع حضرت آيت‌الله خميني عالم روحانيت و قلوب مسلمانان جهان را مسرور سازيد.»

آيت‌الله خويي در اين تلگراف نكته مهمي را مورد اشاره قرار داده و تمام اين توطئه‌ها را از نفوذ صهيونيست دانسته است.

در روز 29 تير 42، اكثر روحانيون و افرادي كه در قيام15 خرداد دستگير و زنداني شده بودند، آزاد شدند ولي امام خميني، آيت‌الله قمي و آيت‌الله محلاتي همچنان در بازداشت به‌سر مي‌بردند. اجتماع مراجع و علما در تهران و فشار افكار عمومي، شاه را ناگزير ساخت تا در روز 12 مرداد، آيات عظام نامبرده را نيز آزاد و به منزلي در قلهك انتقال دهد و پس از مدتي ممنوع‌الملاقات كند. در اين باره تلگراف زير از طرف آيت‌الله خويي به شخص شاه مخابره شد. در بخشي از اين تلگراف آمده است:

«پس از حوادث اسف‌انگيز اخيره كه قبلاً احتمال وقوع آن اعلام شد و بيم آن مي‌رفت، بشارت آزادي حضرات آيات‌الله آقايان خميني، قمي و محلاتي و علما و وعاظ محترم رسيد. اين مطالب را طليعه حل مشكلات تلقي كرديم. متأسفانه معلوم شد آزادي حضرات آيات چند ساعتي بيش نبوده است، به علاوه چند نفر از مؤمنين در اين حادثه به اعدام و جمعي ديگر به حبس محكوم شده‌اند. انتظار مي‌رود با آزادي مطلق حضرات دامت بركاتهم و تحقق مقاصد مشروعه آنان و عموم علماي اعلام و صرف‌نظر از اعدام و حبس شاق مؤمنين نگراني اينجانب و عموم ملت ايران و مسلمانان جهان برطرف شود.»

ممكن است عده‌اي مواضع انقلابي حضرت آيت‌الله خويي را منحصر به دوران اوليه نهضت اسلامي و سال‌هاي 43- 41 بدانند، اما اعلاميه‌اي كه در آستانه اوج گرفتن انقلاب و پس از15 سال از آغاز نهضت اسلامي از سوي ايشان صادر شد، نمايانگر تداوم ديدگاه‌هاي انقلابي آن بزرگوار است. در بخشي از اين اعلاميه آمده است:

«حوادث اخير موجب تأثر عميق اينجانب شد. با تألمات شديد روحي در اواخر عمر ناظر صحنه‌هاي اسف‌انگيز آن هستيم.

ما در گرفتاري‌ها، مصائب و حوادث دلخراش مبارزه ملت عليه استبداد براي به دست آوردن حقوق و برطرف ساختن ظلم خود را شريك مي‌دانيم. سوء سياست دولت‌هاي سابق، پيروي از مرام استبداد، اهمال اراده ملي، اسقاط شخصيت روحانيت، زير پا نهادن مقدسات ديني و مقررات مذهبي، پيروي از رفتارهاي ضدانساني،ضد اخلاقي و ضد اسلامي، عدم‌التزام به قانون اساسي و هيچ‌گونه قانون ديگر، تمام اين اعمال نتايجي را به وجود آورده است كه آثار شوم و اسف‌انگيز آن تمام كشور را فرا گرفته است. ما در گذشته عواقب وخيم اين نوع سياست را به زمامداران گوشزد كرديم. هم مراجع و هم علما در اين باره نهايت جديت را اعمال كردند، ولي متأسفانه از قبل زمامداران كمترين توجهي به آن نكردند. دولت‌هاي ضد ملي برخلاف اصول شرعي و اخلاقي و برخلاف نص صريح قانون اساسي دشمنان دين و ملت، فرقه ضاله بهايي و يهود و ديگر عمال بيگانگان و كساني را كه به هيچ‌وجه رابطه ديني ميان آنان و ملت ايران يافت نمي‌شد، در مراكز حساس دولتي گماردند... اينجانب در اين مدت مكرراً به زمامداران لزوم اصلاح وضع و رسيدگي به حال مردم و خاتمه دادن به فساد اداري و اجتماعي و آموزشي و غيره را گوشزد كردم، ولي متأسفانه نتيجه‌اي نگرفتيم... از ملت مي‌خواهيم با شجاعت قدم بردارند، ولي با حفظ كامل موازين شرع و در تمام مراحل از علماي اعلام و قاطبه مراجع معظم تقليد تبعيت و پيروي كنند و در خلال مبارزه با ظلم و فساد مجالي براي مغرضين و سوءاستفاده‌كنندگان باز نكنند.»

از اين بيانيه موضع آشتي‌ناپذيري حضرت آيت‌الله خويي در مبارزه با رژيم‌هاي طاغوتي روشن مي‌شود. هم از اين رو است كه حضرت آيت‌الله خامنه‌اي رهبرمعظم انقلاب(حفظه الله) در پيام تسليت خويش به مناسبت درگذشت آن بزرگوار آورده‌اند:

« بزرگوار يكي از نخستين كساني بود كه پس از شروع نهضت اسلامي به رهبري امام خميني ـ رضوان‌الله تعالي عليه‌ـ حوزه علميه

نجف را به اهميت حوادث ايران متوجه ساخت و سعي و كوشش ارجمند در همراهي با شركت عظيم روحانيت و مردم در ايران مبذول كرد. در نهضت خونين عراق در رمضان سال 1411هـ..ق قطب اصلي نهضت و مركز صدور حكم قيام اسلامي گشت. به همين جهت پس از سركوب شدن اين نهضت به‌وسيله رژيم خونخوار بعثي، اين كهن‌مرد دانشمند مورد آزار، شكنجه و اهانت مأموران سنگدل بعثي قرار گرفت و در معرض خطر جدي واقع شد و پس از آن به فضل الهي از خطر نجات يافت و تا مدت‌ها در شرايط سخت زير نظر مأموران بعثي قرار داشت.»
همچنين در قسمتي از پيام تسليت مجمع التقريب به مناسبت ارتحال حضرت آيت‌الله‌العظمي خويي درباره موضع انقلابي معظم‌له آمده است:
«... اين عالم بزرگوار در برابر حكومت‌هاي جور موضع ثابت و خلل‌ناپذير داشت و به همين جهت در سال‌هاي پاياني عمر خويش مورد شكنجه و آزار روحي قرار گرفت و سرانجام با قلبي آكنده از حزن و اندوه از اوضاع نابسامان مردم عراق و هتك حرمت و اسائه ادب به عتبات مقدسه معصومين و نيز ضرب و شتم، حبس و قتل علما و طلاب حوزه‌هاي علميه عراق جان به جان آفرين تسليم كرد و در جوار رحمت واسعه خداوند منان جاي گرفت.»

منبع: روزنامه جوان

وزارت خارجه آمریکا: ایران با جلسه ای ویژه در سطح عالی با دولت ترامپ موافقت نکرد

وزارت خارجه آمریکا روز سه شنبه تایید کرد که ایران حاضر به پذیرش دیداری ویژه و در سطح عالی با دولت ترامپ در طول مجمع عمومی سازمان ملل نشده است.

پایگاه خبری تحلیلی انتخاب (Entekhab.ir) :

وزارت خارجه آمریکا روز سه شنبه تایید کرد که ایران حاضر به پذیرش دیداری ویژه و در سطح عالی با دولت ترامپ در طول مجمع عمومی سازمان ملل نشده است.

به گزارش «انتخاب»؛ سخنگوی وزارت خارجه آمریکا حاضر به افشای هویت مقام خاصی که قرار بود در این جلسه شرکت کند نشد.

پیش از این رکس تیلرسون وزیر خارجه امریکا با محمدجواد ظریف وزیر خارجه ایران در حاشیه نشست پنج بعلاوه یک، دیدار داشت.

مسئولان ایرانی روز یکشنبه اعلام کردند که حسن روحانی حاضر به دیدار با ترامپ نشده است.

سخنگوی وزارت خارجه امریکا در پاسخ به سئوالی در این باره که آیا روایت مقامات ایرانی از درخواست دیدار و رد آن از سوی تهران صحیح بود، گفت «بله».

وی به صراحت به ایا سئوال پاسخ نگفت که ایا ترامپ در این جلسه قرار بوده شرکت کند یا نه اما تاکید کرد که ایرانی ها پیشنهاد دیدار با مقامات امریکایی را نپذیرفتند.

سخنگوی وزارت خارجه خبر داد:

درخواست دونالد ترامپ برای دیدار با روحانی در سازمان ملل / رئیس جمهور ایران با این درخواست موافقت نکرد

سخنگوی وزارت خارجه از درخواست دونالد ترامپ برای دیدار با روحانی در حاشیه مجمع عمومی سازمان ملل خبر داد.



سخنگوی وزارت خارجه از درخواست دونالد ترامپ برای دیدار با روحانی در حاشیه مجمع عمومی سازمان ملل خبر داد.

به گزارش انتخاب، بهرام قاسمی سخنگوی وزارت امور خارجه در خصوص یادداشت مندرج در یکی از خبرگزاری ها پیرامون ابراز تمایل رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا برای ملاقات با ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران در حاشیه نشست اخیر مجمع عمومی سازمان ملل متحد، اظهار داشت: چنین تمایلی توسط طرف آمریکایی مطرح شد که مورد موافقت جناب آقای دکتر روحانی، رییس جمهور محترم جمهوری اسلامی ایران قرار نگرفت.

قاسمی افزود: در خصوص سایر جزییات و حواشی پرداخته شده در یادداشت مذکور

باید تاکید نمایم که مطالب مطرح شده و هر آنچه راجع به دیگران و به خصوص اقدامات آقای مکرون، رئیس جمهوری فرانسه بیان شده است نادرست بوده و قابل تائید نیست.

معاون جلیلی کدام بخش از اظهارات سناتور جمهوریخواه را سانسور کرد؟/ یک یادآوری؛ خنده نماینده روسیه به پیشنهاد هسته‌ای جلیلی؛ فقط عنوانِ پیشنهاد، دو غلط املایی داشت

علی باقری، معاون جلیلی در شورای امنیتِ ملی در دوره پیشین با استناد به اظهارات تام کاتن سناتور جمهوری خواه، ادعایی کرده است که با هم با اصل اظهارات تام کاتن و هم با روایت نیویورک تایمز در خصوص مذاکرات هسته ای و پیشنهاد تیم جلیلی در تعارض است.

پایگاه خبری تحلیلی انتخاب (Entekhab.ir) :



علی باقری، معاون جلیلی در شورای امنیت ملی در دوره پیشین با استناد به اظهارات تام کاتن سناتور جمهوری خواه، ادعایی کرده است که با هم با اصل اظهارات تام کاتن و هم با روایت نیویورک تایمز در خصوص مذاکرات هسته ای و پیشنهاد تیم جلیلی در تعارض است.

به گزارش «انتخاب»، در روایت باقری و طرفداران او علیه برجام، ادعا می شود که اظهارات مقامات دولت درباره وضعیت اقتصادی کشور در شروع به کار دولت یازدهم سبب شده بود طرف مقابل به وخیم بودن وضعیت اقتصادی کشور پی برده و در نتیجه در مذاکرات هسته‌ای با ایران دست بالاتری پیدا کند.

باقری اخیرا در جمع دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف مدعی شده که: «امروز هم مشکل همین است، چراکه به خاطر عقب نشینی های راهبردی که در برجام متجلی شده تصور آنها از ما این است که ضعیف هستیم و به خاطر همین امر سناتور تام کاتن که متحد ترامپ است در سخنرانی اخیر خود گفت: «در ارتش امریکا به ما یاد میدهند که وقتی دشمن در برابرت زانو زد او را به زمین بزن و کارش را تمام کن».

این در حالی است که باقری همه سخنان تام کاتن را ذکر نمی کند؛ تام کاتن به صراحت به تحریم های سال های 2009 تا 2011 اشاره کرده است ولی باقری این بخش از اظهارات وی را ذکر نکرده است؛ کاتن معتقد است تحریم‌های اعلام شده علیه ایران به ویژه از سال 2009 تا 2011، عملا اقتصاد ایران را به مرز فروپاشی کشانده بود و در چنین شرایطی، آمریکا نمی‌بایست با مذاکرات

هسته‌ای اجازه دهد اقتصاد ایران نجات پیدا کند.
روزنامه نیویورک تایمز فاش کرده بود که در جریان مذاکرات هسته ای ایران و 5+1 در دوره سعید جلیلی، تنها پیشنهاد علنی شده جلیلی به طرف مقابل، موجب خنده نماینده روسیه شده است.
به نوشته این روزنامه، آمریکایی‌ها آن روزی احساس کردند ایران به زانو در آمده که ریال نزدیک به هفتاد درصد ارزشش را در برابر دلار از دست داد، بحران مرغ بر کشور سایه افکند و قیمت پراید سه برابر شد. آمریکایی‌ها پیش از آن هم به ضعف مذاکره‌کنندگان ایرانی پی برده بودند؛ همان روزی که پیشنهاد طرف ایرانی به 5+1 آن قدر مبتدیانه بود که سفیر روسیه نتوانست جلوی انفجار خنده‌اش را بگیرد!
عجیب است اگر مذاکره‌کننده ارشد کشوری در موضوعی به حساسیت مذاکرات هسته‌ای ایران، احساس قدرت و توانایی کند ولی تنها پیشنهاد علنی شده وی به طرف مقابل باعث خنده حضار شده باشد؛ اتفاقی که برای تیم سعید جلیلی افتاد.
آنها در جولای 2008، پیشنهادی با عنوان «مدالیته برای مذاکرات جامع» در جلسه با 5+1 ارائه کردند که فقط در عنوان آن دو غلط املایی وجود داشت.
به نوشته نیویورک تایمز محتوای این متن آن قدر عجیب بوده است که سرگئی کیسلیاک نماینده روسیه در مذاکرات که بعدا روابط وی به عنوان سفیر روسیه در آمریکا با دولت ترامپ جنجالی شد، نتوانسته جلوی انفجار خنده‌اش را بگیرد.
اکنون مقایسه اظهارات باقری با اصل اظهارات کاتن، در کنار روایت نیویورک تایمز از پیشنهاد جلیلی در مذاکرات، واقعیت ماجرا را بیش از پیش مشخص می کند.

بشت برده اخبارروزهای اخیرسوریه:

رای الیوم: آیا ایران و روسیه بازهم از سوراخی به نام ترکیه گزیده می شوند؟

در حالی که ارتش سوریه و هم پیمانان آن به پیروزی های خود در شرق سوریه علیه گروه تروریستی داعش ادامه می دهند و موفق به شکستن محاصره شهر«الزور» و آزادی آن شده اند

پایگاه خبری تحلیلی انتخاب (Entekhab.ir) :

رای الیوم نوشت: در حالی که ارتش سوریه و هم پیمانان آن به پیروزی های خود در شرق سوریه علیه گروه تروریستی داعش ادامه می دهند و موفق به شکستن محاصره شهر«الزور» و آزادی آن شده اند، دو چالش اصلی در برابر ارتش سوریه قد برافراشته است:

به گزارش «انتخاب»؛ در ادامه این تحلیل آمده است: اول:چالش نیروهای دموکرات سوریه یعنی یگانهای کردی مورد حمایت آمریکا هستند که سعی دارند در سیطره بر میدانهای نفتی از ارتش سوریه سبقت گیرند تا بتوانند از آن برای تحقق فدرالیسمی که آرزویش را دارند، استفاده کنند.

دوم:چالش ترکیه که از تحرکات نظامی و سیاسی کردی برای عملی شدن فدرالیسم بهره می برد و تلاش می کند بر مناطقی در شمال و غرب سوریه مسلط شود؛ زیرا نیروهای ترکیه پس از بسط سیطره شان در دو شهر جرابلس و الباب در شمال حلب، با استفاده از پوشش نشست آستانه، شهر ادلب را نیز در اختیار خود درآوردند.

به این ترتیب، نشست آستانه به جای نعمت، تنها نقمت را برای سوریه به ارمغان آورد؛ چرا که تهران و مسکو تحت عنوان مشارکت ترکیه برای کاهش تشنج در ادلب و غرب حلب، با حضور نیروهای ترک در این مناطق موافقت کردند.

اما اردوغانِ فرصت طلب به مانند یک روباه از مأموریت واگذار شده به ترکیه نهایت بهره برداری را کرد:

1-برخلاف آنچه در نشست آستانه در مورد اعزام یگانهای نظامی نمادین ترکیه مقرّر شده بود، اردوغان نیروهای ویژه ای را به همراه تانکها، زره پوش ها و سلاحهای پیشرفته به استان ادلب فرستاد.

2-نیروهای ترکیه بخش هایی از استان ادلب و مناطق جدیدی در شمال و غرب حلب را اشغال کرده و در پی آن هستند که تا مسافت 35 کیلومتری در عمق خاک سوریه نفوذ کنند.

3-اردوغان با کنار گذاشتن جبهه النصره، نیروهای خود را به استان ادلب فرستاد تا در شرایط لازم با جبهه النصره هماهنگ شوند.

4-رئیس جمهور ترکیه اعلام کرد که برای حفظ امنیت ملی ترکیه هرگز ادلب را ترک نخواهد کرد، با این بهانه که نیروهای نظامی کرد در منطقه عفرین حاضر هستند.

5-بار دیگر به طرح «دولت موقّت» جان داده و اعلام کرد که در مناطقی از ادلب آن را اجرا می کند.

6-در نشستی با حضور نمایندگانی از سازمانهای جاسوسی ترکیه، از روی کار آمدن دوباره گروههای «درع الفرات» در چارچوب ارتشی واحد سخن گفت.

نقشه اردوغان برای بازسازی این گروهها دو مرحله اساسی دارد؛در مرحله اول سه گردان با نامهای مختلف تشکیل می شوند یعنی:«ارتش ملی»،«سلطان مراد» و «جبهه الشام» و در مرحله دوم، این گروهها اسم خود را از دست داده و تحت عنوان ارتش واحد قرار می گیرند تا دولت موقّت مورد نظر را تشکیل دهند، تا آرزوی اردوغان برای ایجاد یک منطقه امن در شمال سوریه تحقق یابد و از سوی دیگر این نیروها مانع از تشکیل حکومت فدرالی برای کردها شود.

رئیس جمهور روسیه خطر ترکیه را احساس کرده و نگران آن است که مناطق کاهش تشنج با داعش، تبدیل به مناطقی برای تقسیم سوریه شود. سوالی که در این جا مطرح می شود: آیا دو طرف ضامن، یعنی ایران و روسیه می توانند اهداف اردوغان در ادلب و شمال غرب سوریه را مهار و کنترل کنند؟

در مقابل این اقدامات ترکیه، دولت سوریه نامه ای به سازمان ملل فرستاده و از اشغال شهر ادلب توسط نیروهای ترکیه انتقاد کرد. این در شرایطی است که فیصل المقداد، معاون وزیر خارجه سوریه اعلام کرد:نیروهای ترکیه در ادلب، نیروهای اشغالگر هستند که برخلاف نتایج مذاکرت آستانه عمل

می کنند.
دولت سوریه برای جلوگیری از اشغال ادلب توسط ترکیه باید اقدام سیاسی و عملی مهمی در این باره اتخاذ کند.

«انتخاب» بررسی می‌کند

فساد اداری و کارمندان خیالی: 20 هزار نیروی ناکارآمد در شهرداری تهران/ کدام کارکنان شهرداری تعدیل می‌شوند؟ / نجفی: برخی با زدوبند وارد شدند، برخی حضور ندارند و حقوق می‌گیرند/ رسولی: هنوز مشخص نیست چند نیرو تعدیل خواهند شد؛ بررسی‌ها در حال انجام است

انباشت نیروی انسانی در مجموعه شهرداری و حتی شورای شهر تهران موجب شده تا شورای شهر نسبت به بررسی وضعیت این نیروها دست به کار شود.

پایگاه خبری تحلیلی انتخاب (Entekhab.ir) :

انباشت نیروی انسانی در مجموعه شهرداری و حتی شورای شهر تهران موجب شده تا شورای شهر نسبت به بررسی وضعیت این نیروها دست به کار شود، بدون تردید با توجه به اظهار نظر شهردار تهران و اولتیمام برای تعدیل نیروهای خاص از سویی و ورود کمیسیون برنامه و بودجه شورای شهر تهران از سوی دیگر، در آینده نزدیک تعداد قابل توجهی از نیروهای دو مجموعه شهرداری و شورا تعدیل خواهد شد.

به گزارش خبرنگار سرویس شهری «انتخاب»، در حال حاضر شهرداری تهران 48 هزار و 200 نفر نیرو دارد بر اساس آخرین اظهار نظر محمدعلی نجفی شهردار تهران، تعداد پرسنل شهرداری زیاد و متورم است، اما از آنجا نگاه سرمایه وجود دارد لذا قصد تعدیل نیرو را نداریم اما افرادی که با زد و بند وارد سیستم شدند یا حضور ندارند و حقوق می گیرند, حسابشان جداست.

با این حال بر اساس اعلام نظر حجت میرزایی معاون شهردار تهران، مجموعه شهرداری دارای 20 هزار نفر نیروی ناکارآمد است و از ابتدای سال جاری نیز توسط مدیریت گذشته حدود 6هزار و 800 نفر نیروی انسانی جدید وارد سیستم شهرداری تهران شده و تعداد 5 هزار نفر نیرو نیز رسمی شده اند. به دنبال اعلام این آمارها مشخص شد که حدود 4هزار نفر نیرو تنها در شرکت بهره برداری مترو وجود دارد. بدون تردید در صورت بررسی تمام سازمان های زیرمجموعه آمارهای مشابه بیشتری احصا خواهد شد.

جذب نیروی انسانی در شهرداری تهران از بعد از سال 90 روند جدی به خود گرفت به طوری که با نزدیک شدن به انتخابات ریاست جمهوری سال 92، نیروهای انسانی در مناطق و سازمان ها افزایش یابد. برخی از کارشناسان رویه جذب نیرو را از سیاست های شهردار تهران برای افزایش شانس انتخاباتی خود اعلام کردند.

بر اساس حسابرسی های صورت گرفته از شهرداری تهران میزان جذب نیرو در شهرداری تهران در چند سال اخیر مورد تایید قرار گرفت البته متاسفانه هرگز از مدیر مربوطه و مدیریت گذشته برای این کار توضیح جدی خواسته نشد و حتی در شورای چهارم وقتی برخی از اعضا نسبت به این رویه انتقاد کردند، با حمایت همیشگی مهدی چمران رئیس شورا و سیاسی جلوه کردن این انتقادات، شهرداری هرگز به شورا پاسخ صریحی نداد.

مصداق عینی این مساله، جذب خارج از ضوابط ٤٢٠٠ نفر از پرسنل شرکت بهره‌برداری مترو تهران در سال‌های ۹۱ و ۹۲ است. رحمت‌اله حافظی عضو دور چهارم شورای شهر، در اسفندماه سال گذشته اعلام کرد «٤٢٠٠ نفر بدون برگزاری هرگونه آزمون استخدامی و مصاحبه علمی جذب شده‌اند که ۱۳۱۹ نفر از آنها به حوزه مدیر عامل! اضافه شده‌اند.» جذب این تعداد نیرو به استناد به اسناد حسابرسی سال ۹۲ موجب شده تا هزینه‌های پرسنلی حدود هزار و ۲۰۰ میلیارد ریال در شرکت بهره برداری مترو افزایش یابد.

حال با تغییر مدیریت در شهرداری و شورای شهر تهران امید این می رود که نیروهای ناکارآمد از مدیریت حذف شود، به همین دلیل کمیسیون برنامه و بودجه شورای شهر تهران ورود جدی به این مساله کرده اند.

حسن رسولی عضو کمیسیون برنامه و بودجه شورای شهر تهران دراین باره به خبرنگار سرویس شهری «انتخاب» می گوید: کمیسیون ورود جدی به این مساله داشته است و در حال بررسی هستیم در گام نخست وضعیت نیروی انسانی شورای شهر بررسی خواهد شد و بعد از اتمام شورا، نسبت به نیروی انسانی شهرداری ورود جدی خواهیم داشت.
وی با بیان اینکه دبیرخانه شورای شهر تهران هر چه میزان نیرو لازم داشته باشد، طبق قانون شهرداری ملزم به تامین است، می افزاید: بررسی ها در حال انجام است و مشخص نیست چه میزان از نیروهای موجود در شورای شهر تعدیل خواهد شد. با این حال بازنگری ساختار دبیرخانه شورای شهر در دستور کار کمیسیون برنامه بودجه و کمیته تشکیلات و منابع انسانی قرار گرفته است.
به گفته این عضو شورای شهر تهران در مرحله دوم وضعیت نیروهای انسانی شهرداری بررسی خواهد شد، این ورود از جایگاه نظارتی خواهد بود.
در حال حاضر بر اساس اعلام علیخانی رئیس کمیسیون عمران و حمل و نقل شورای شهر تهران، شهرداری تهران ماهانه 540 میلیارد تومان حقوق پرداخت می کند.

علویان افغانستان = نژادها و زبانها

تاریخ تشیع در افغانستان/3 اقوام و پراکندگی

هزاره، قزلباش و سادات، بزرگترین اقوام شیعی افغانستان هستند. کانون تمرکز شیعیان افغانستان منطقه ای به نام «هزاره جات» در مرکز این کشور است.

بخش سیاست تبیان



شیعیان افغانستان عمدتاً از اقوام هزاره، قزلباش (بیات، افشار، جوانشیر، شاهسون، شاه آغاسی، کرد و بختیاری)، خلیلی، تاجیک، سادات، فارسی وان (فارسی زبانان هرات، فراه، نیمروز و هلمند)، بلوچ و پشتون هستند.

هزاره ها بزرگترین قوم شیعی افغانستان به شمار می آید. حدود هفتاد درصد جمعیت این قوم شیعی مذهب هستند. پس از هزاره ها، قزلباش ها و سادات مهمترین اقوام شیعی مذهب افغانستان شمرده می شوند. البته عده ای از سادات و هزاره ها سنی مذهب هستند که در مناطق مختلف افغانستان پراکنده شده و با اقوام دیگر زندگی می کنند، اگرچه در برخی مناطق اکثریت را به خود اختصاص داده اند.

شواهد و قرائنی وجود دارد که نشان می دهد، سادات سنی مذهب در اصل شیعه بوده اند، اما در دوره امویان و عباسیان برای در امان ماندن از ظلم و جور حکام محلی تقیه کرده و سرانجام مجبور به تغییر مذهب شدند.

این موضوع درباره سادات کنر هم صدق می کند. صحت این گفته را تقیه سید جمال الدین افغانی -درصورتی که افغانستانی محسوب شود ? ثابت می کند. سید جمال تا آخر عمر مذهبش را آشکار نساخت.

شواهد و قرائن نشان می دهد، سادات سنی مذهب در اصل شیعه بوده اند، اما در دوره امویان و عباسیان برای در امان ماندن از ظلم و جور حکام محلی تقیه کرده و سرانجام مجبور به تغییر مذهب شدند.

شیعیان حدود 25 تا 30 درصد جمعیت افغانستان را تشکیل می دهند. دو تا سه درصد آنان پیرو مذهب اسماعیلیه و مابقی شیعه دوازده امامی هستند. اغلب اسماعیلیان افغانستان از اقوام هزاره و تاجیک می باشند.

اسماعیلیان هزاره اغلب در شینه و دره سیاه سنگ در ولسوالی حصه اول بهسود و دهنه غوری، دوشی تاله، برفک و پلخمری در ولایت بغلان، شیبر، شنبل، دره کالو و دره شکاری در ولایت بامیان، دره شیخ علی و سرخ پارسا در ولایت پروان و اسماعیلیان تاجیک در ولسوالی های واخان، اشکاشم، کران و منجان، شغنان و قریه سنگلچ در ولایت بدخشان زندگی می کنند.

شیعیان اثنی عشری علاوه بر ولسوالی های مذکور در ولسوالی درواز و منطقه اوشان نیز سکونت دارند. تقریباً تمام شیعیان افغانستان فارسی زبان هستند. برخی قزلباش های کابل در گذشته به زبان ترکی تکلم می کردند که به مرور زمان فراموش گردید.

شیعیان پشتون اغلب از اقوام توری، افریدی، بنکش، ملاخیل و منگل هستند و بیشتر در پاکستان سکونت داشته و پشتو زبان هستند، اما پشتون های افغانستان به زبان فارسی هم صحبت می کنند.

اگر روایاتی که خلیلی را یکی از قبایل پشتون می دانند، صحت داشته باشد، در این صورت شیعیان پشتون در افغانستان جمعیت قابل توجهی را به خود اختصاص می دهند.

تا پیش از تشکیل جنبش قومگرایی توسط برخی از روشنفکران هزاره، بخصوص کمونیست های این قوم در سال 1351 اختلاف و شکافی میان شیعیان افغانستان وجود نداشت، اما آغاز فعالیت این جنبش و نفوذ آن در حوزه های علمیه، باعث ایجاد تنش و بروز اختلاف میان هزاره ها با شیعیان اقوام دیگر و حتی اقوام سنی مذهب شد.

در توطئه اختلاف افکنی بین شیعیان، علما و سادات شیعه در نوک پیکان حملات قومگرایان هزاره قرار داشتند. این جنبش و رهبران آن در سال های اخیر عامل اصلی فتنه های اجتماعی، سیاسی و فکری افغانستان بودند.

پراکندگی جغرافیایی

در قرون اولیه هجری شیعیان افغانستان اغلب در بلخ، کابل، رخج (قندهار)، هرات و غزنی، بخصوص بلخ و کابل (به دلیل انتساب برخی از راویان حدیث و علمای شیعه در دوران امامت معصومین به این مناطق) و در دوران امامت امام زین العابدین و امام محمد باقر(قرن اول و دوم هجری) یاران و محبان اهل بیت در کابل سکونت داشتند.

امروزه «هزاره جات» کانون و مرکز شیعیان افغانستان شمرده می شود که مناطق گسترده ای از شش ولایت مرکزی بامیان، پروان، میدان وردك، غزنی، دایکندی و غور را دربرمی گیرد.

براساس آمار رسمی بیش از 97 درصد جمعیت ولایات بامیان و دایکندی و بیش از 50 درصد جمعیت ولایات غزنی و میدان وردك شیعی هستند و در پنج ولایت شمالی بلخ، سمنگان، جوزجان، سرپل و بغلان شیعیان اکثریت را تشکیل می دهند.

مناطق شیعه نشین این ولایات در کنار هزاره جات منطقه وسیعی متشکل از 20 ولسوالی شیعه نشین و 31 ولسوالی مختلط (شیعی - سنی) را تشکیل می دهد.

امروزه نیز «هزاره جات» کانون و مرکز شیعیان در افغانستان شمرده می شود که مناطق گسترده ای از شش ولایت مرکزی بامیان، پروان، میدان وردك، غزنی، دایکندی و غور را دربرمی گیرد.

در ولایت بامیان، مرکز ولایت و ولسوالی های یکاولنگ، پنجاب و ورس؛ در ولایت دایکندی ولسوالی های نیلی، شهرستان، میرامور، اشترلی، سنگ تخت، کیتی، خدیر و کجران؛ در ولایت وردك ولسوالی های حصه اول بهسود، مرکز بهسود و دایمیرداد؛ در ولایت غزنی ولسوالی های ناهور، جاغوری و مالستان؛ درولایت غور ولسوالی لعل و سرجنگل؛ در ولایت سرپل ولسوالی بلخاب و در ولایت سمنگان ولسوالی دره صوف مناطق شیعه نشین شمرده می شوند.

همچنین 30 تا 70 درصد جمعیت ولسوالی های دره صوف سفلی و روی دوآب در ولایت سمنگان؛ شولگره، آق کُپرُك، چمتال، دولت آباد و نهر شاهی در ولایت بلخ؛ ولسوالی های سنگچارك، سرپل، سوزمه قلعه، گوسفندی، کوهستانات و صیاد در ولایت سرپل؛ تاله و برفک، دوشی، پلخمری و دهنه غوری در ولایت بغلان؛ شیبر و سیغان در ولایت بامیان؛ سرخ پارسا و غوربند در ولایت پروان؛ ولسوالی جلریز و ولسوالی جغتو در ولایت میدان وردك؛ اجرستان، قره باغ، خواجه میری و مرکز غزنی در ولایت غزنی؛ گیزاب، ارزگان خاص و چوره در ولایت ارزگان؛ ولسوالی پسابند در ولایت غور و باغران در ولایت هلمند را شیعیان تشکیل می دهند.

در شمال شرقی افغانستان اقلیت های شیعی در ولایات بدخشان، تخار و قندز به صورت پراکنده سکونت دارند. در دوران جهاد تعداد زیادی از ساکنان مناطق شمالی از جمله شیعیان از بیم جان و برای در امان ماندن از حملات القاعده و طالبان به ولایات و کشورهای دیگر مهاجرت کردند.

موقعیت جغرافیایی شیعیان در غرب و جنوب افغانستان

در غرب افغانستان، شیعیان در ولایات هرات، فراه، نیمروز و هلمند سکونت دارند. در ولایت هرات، شیعیان در ولسوالی های کرُخ، انجیل، پشتون زرغون، غوریان و مرکز هرات؛ در ولایت فراه، شیعیان در مرکز این ولایت و ولسوالی های لاش جوین و گلستان ساکن هستند.

در ولایات شمال غربی افغانستان شیعیان عمدتا در دو ولایت فاریاب و بادغیس زندگی می کنند.

در جنوب افغانستان شیعیان در ولایات هلمند، قندهار، زابل، پکتیا و لوگر پراکنده شده اند. در هلمند شیعیان در ولسوالی های نوزاد، گرشک، باغران و منطقه لشکرگاه؛ در قندهار شیعیان در مرکز این ولایت، ولسوالی خاکریز، مناطق چهاردانه، گندکان، میان جوی، چهار دیوال، زله خان و چناران سکونت دارند.

در ولایت لوگر نیز آنها در علاقداری (بخشداری) خوشی و ولسوالی های کلنگار، محمد آغه و بره کی برك و در ولایت پکتیا در علاقداری دره درنگ و شهر گردیز متمرکز هستند.

هرات، کابل، پلخمری و مزار شریف بیشترین جمعیت شیعیان افغانستان را در خود جای داده اند.

شیعیان منطقه خوشی و شهر گردیز اکثراً سادات هستند. شیعیان گردیز در قریه خواجه حسن زندگی می کنند. شیعیان دره درنگ همه پشتون هستند.

شهرهای هرات، کابل، پلخمری و مزار شریف بیشترین جمعیت شیعیان افغانستان را در خود جای داده اند. 50 درصد جمعیت یک صد هزار نفری شهر هرات قبل از دوره جهاد را شیعیان تشکیل می دادند، اما درحال حاضر آمار دقیقی از آنها وجود ندارد.

جمعیت شهر کابل طی سه دهه اول قرن 19 حدود 60 هزار نفر بود که نیمی از آنها شیعیان قزلباش بودند، اما فتنه های خونین دینی و طایفه ای موجب کاهش تدریجی جمعیت آنها شد.

براساس گزارش های رسمی تا قبل از سقوط رژیم کمونیستی در افغانستان، نیمی از جمعیت دو میلیون نفری کابل شیعه و اغلب هزاره بودند، اما پس از جنگ های خونین و ویرانگر داخلی و به قدرت رسیدن طالبان جمعیت شیعیان کابل به شدت کاهش یافت. البته شمار شیعیان در پایتخت پس از سرنگونی طالبان روبه فزونی گذاشت و هم اکنون شیعیان حدود نیمی از جمعیت چهار میلیونی کابل را تشکیل می دهند.

تا قبل از اشغال مزار شریف توسط طالبان در سال 1377 بیش از نیمی از جمعیت این شهر را شیعیان تشکیل می دادند. طی سال های اشغال، شیعیان هدف اصلی کشتارها و قتل عام های طالبان بودند و لطمات بزرگ و آسیب های زیادی از این کشتارها دیدند.

وضعیت فرهنگی و اقتصادی

اندکی پس از تأسیس کشور افغانستان توسط احمدشاه درانی در سال 1126هجری شمسی(1747 میلادی)، این کشور درگیر جنگ های داخلی و خارجی شد و برای هشت دهه تحت استعمار و اشغال انگلیس بود.

افغانستان اگرچه در سال 1919 به استقلال رسید، اما تا سال 1933 و سلطنت محمد ظاهرشاه همچنان گرفتار ناآرامی های داخلی بود. تنها در دوران پادشاهی چهل ساله ظاهرشاه این کشور فرصت یافت، ساختارهای ناقص اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی برای خود بنا کند.

اگرچه این شرایط یک فرصت شمرده می شد، اما مردم افغانستان نتوانستند، در حد لازم به پیشرفت های فرهنگی و اقتصادی نایل آیند و در این بین شیعیان افغانستان گرفتار عقب ماندگی مضاعف فرهنگی و اقتصادی بودند، چون از یک سو کل کشور از عقب ماندگی رنج می برد و از سوی دیگر، تبعیض مذهبی و قومی شیعیان را از تمام فرصت ها و زمینه های رشد و توسعه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی محروم کرده بود.

تنها در دوران پادشاهی چهل ساله ظاهرشاه افغانستان فرصت یافت، ساختارهای ناقص اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی برای خود بنا کند.

این محرومیت ها در مناطق مرکزی هزاره جات و مناطق دور دست کوهستانی بیشتر به چشم می خورد. مردم هزاره جات حتی در دوران ظاهرشاه از امکانات ابتدایی زندگی محروم بودند، کما اینکه درحال حاضر نیز چنین است. با این حال شیعیانی که در شهرها زندگی می کردند، علیرغم تبعیضات و مظالم روا داشته شده، توانستند از امکانات جدید تا حدودی بهره مند شوند و نیروهای تحصیلکرده و متخصص آنها در بخش های مهمی مانند پزشکی، مهندسی، نویسندگی و رسانه و مطبوعات مشغول بکار شوند و پیشرفت چشمگیری را محقق کنند.

در دوران کمونیست ها نیز شیعیان در بخش های مختلفی از جمله نظامی و سیاسی هم در صف دولت و هم در صف مجاهدین حضور داشته و پیشرفت بسیاری کردند.

مدارس دینی، حوزه های علمیه، حسینیه ها و مساجد شیعیان نیز تا پیش از کودتای کمونیست ها در کابل، هرات، قندهار و مزار شریف رونق یافته و موفق شده بودند، دانش آموزان و محصلان زیادی را برای فراگیری علوم دینی جذب کنند.

در این دوره زمینه ادامه تحصیل طلاب افغان در حوزه های علمیه ایران و عراق و حتی سوریه و لبنان نیز فراهم شد. به موازات این تحولات، وضعیت اقتصادی شیعیان شهرنشین نیز بهبود یافت.

این وضعیت تنها 7 سال دوام داشت و با سقوط رژیم کمونیستی در اثر جنگ های خونین داخلی، اوضاع فرهنگی و اقتصادی شیعیان افغانستان رو به وخامت نهاد و تمام امکانات، اموال و دارایی هایی که طی نیم قرن گذشته به دست آمده بودند، غارت شد تا منحنی رشد اقتصادی و فرهنگی شیعیان افغانستان نیز سیر نزولی خود را آغاز کند.

چگونه بدانیم فیسبوک چه اطلاعاتی از ما دارد؟

فیسبوک در تلاش است تا یک شناخت جامع و دقیق از شما داشته باشد و برای این کار به اطلاعات شخصی شما نیاز دارد. سؤال اصلی این است که کدام اطلاعات و چقدر؟

تاریخ انتشار : دوشنبه ۱ عقرب ۱۳۹۶ ساعت ۱۶:۱۱



با دو میلیون کاربر فعال ماهیانه، فیسبوک می‌تواند یک‌سوم جمعیت جهان را تحت نظر داشته باشد. چه جزو ۱.۳۲ میلیارد کاربری باشید که هر روز به این شبکه سر می‌زنند و چه هر از چند گاهی وارد اکانت خود شوید تا از آخرین اتفاقات و اخبار دوستانتان باخبر شوید، بهتر است بدانید که این شرکت چه چیزهایی در مورد شما می‌داند.

استفاده اصلی فیسبوک از اطلاعات شخصی شما در درجه اول برای این است که بتواند تبلیغات مرتبط و مناسب به خودتان را برایتان نمایش دهد. شاید برخی این کار را نادرست و تجاوز به حریم خصوصی بدانند؛ اما برخی دیگر نیز بر این عقیده‌اند که با اطلاعات خصوصی‌شان هزینه خدمات رایگان شرکت را پرداخت می‌کنند.

جزو هر کدام از این دو دسته باشید، باز هم دانستن اینکه چه اطلاعاتی از شما در دست شرکت است، ضرورت دارد. با دانستن مواردی که خواهیم گفت، می‌توانید کنترلی نسبی روی استفاده فیسبوک از اطلاعات خود داشته باشید.

البته اگر خواهان این هستید که از اطلاعاتتان استفاده تجاری نشود و در اختیار هیچ سازمانی قرار نگیرد، بهترین و تنها روش پیش‌رو این است که اکانت خود را به‌طور کامل حذف کنید.

تنظیمات تبلیغات را چک کنید

وقتی برای اولین بار در فیسبوک ثبت نام می‌کنید، اطلاعات پایه‌ای مانند نام، نام خانوادگی و آدرس ایمیل را وارد می‌کنید. سایت هم‌چنین از شما می‌خواهد که موقعیت محل زندگی، شغل، دوستان و آشنایان و تحصیلات خود را وارد کنید.

اما همه این‌ها یک سری اطلاعات پیش‌پا افتاده هستند. با شروع فعالیت در این شبکه اجتماعی، فیسبوک رفتارهای شما را تحت نظر می‌گیرد و اطلاعات به‌مراتب بیشتر و مهم‌تری از شما به دست می‌آورد.

یکی از راه‌های سریع برای دیدن این‌که فیسبوک چه چیزهایی از شما می‌داند - و محدود کردن دسترسی به آن‌ها - این است که به صفحه تنظیمات تبلیغات (ad preferences) بروید. با کلیک روی لینکی که درون پرانتز قرار داده‌ایم می‌توانید به صفحه مورد نظر بروید. اگر نمی‌خواهید از لینک استفاده کنید، کافی است وارد اکانت خود شوید و روی آیکون فلش که در سمت راست منوی ناوبری موجود است، کلیک کنید؛ از منویی که باز می‌شود تنظیمات (Settings) را انتخاب کنید و سپس تبلیغات (ads) را.

این‌جا می‌توانید اطلاعاتی را که به فیسبوک داده‌اید، مشاهده و تعیین کنید که فیسبوک مجاز به استفاده از کدام‌ها نباشد.

برای مثال روی Your information (اطلاعات شما) کلیک کنید تا ببینید وضعیت تأهل و شغل خود را با فیسبوک به اشتراک گذاشته‌اید یا نه.

اگر گزینه Your intrests (علاقه‌مندی‌های شما) را انتخاب کنید، خواهید دید که بر اساس فعالیت‌ها و رفتارهای شما در این شبکه اجتماعی (و حتی وب‌گردی در وب‌سایت‌های دیگر)، لیستی از علاقه‌مندی‌هایتان تهیه شده است.

از همین صفحه می‌توانید تعیین کنید که آیا فیسبوک مجاز به استفاده از این اطلاعات برای تبلیغات و مقاصد تجاری باشد یا نه.

برای این کار لازم نیست اطلاعاتتان را به کلی حذف کنید. شما می‌توانید در عین به اشتراک گذاری اطلاعات (مانند وضعیت تأهل)، فیسبوک را از استفاده تجاری از آن منع کنید. اگر بیش‌از حد نگران هستید، چاره‌ای جز حذف کردن ندارید.

این شرکت برای بهبود تجربه کاربری خود و هدفمند کردن تبلیغاتش، اطلاعات شما را مورد استفاده قرار می‌دهد

حتی اگر فیسبوک اطلاعات شما را به شرکت‌های دیگر نفروشد، همچنان احتمال دارد که به جمع‌آوری آن بپردازد. این شرکت برای بهبود تجربه کاربری خود و هدفمند کردن هرچه بیشتر تبلیغاتش، اطلاعات شما را - از مدل گوشی گرفته تا اپلیکیشن‌هایی که زیاد استفاده می‌کنید - مورد استفاده و تجزیه تحلیل قرار می‌دهد.

می‌توانید برخی از این اطلاعات را از صفحه پروفایل خود کاملا حذف کنید. کافی است در صفحه اصلی پروفایل خود روی نامتان کلیک کنید و گزینه Edit Profile را انتخاب کنید.

قطعا قادر نخواهید بود همه چیز را حذف کنید؛ اما حداقل می‌توانید اطلاعات تحصیلی و شغلی خود را پاک و صفحاتی که لایک کرده‌اید آنلایک کنید.



با استفاده از سرویس‌های شخص ثالث جستجو کنید

شما هیچ گاه به‌طور دقیق و با جزئیات نخواهید دانست فیسبوک چه اطلاعاتی از شما دارد. الگوریتم‌های سری و محرمانه این شرکت بسته به نوع فعالیت و رفتارهای شما، در موردتان حدس و گمان‌هایی می‌زنند.

البته وقتی می‌گوییم سری و محرمانه، به این معنی نیست که هیچ کس به هیچ‌وجه نمی‌تواند به آن‌ها دسترسی داشته باشد. برخی ابزارهای شخص ثالث هستند که با دسترسی به گزارش فعالیت‌های اخیر شما می‌توانند نشان دهند که فیسبوک چه اطلاعاتی از آن‌ها به دست آورده است.

Data Selfie که یک افزونه کروم است، می‌تواند فعالیت‌های شما را رصد کند و نشان بدهد که فیسبوک بر اساس همان رفتارها چه اطلاعاتی از شما به دست آورده است. لازم به ذکر است که اطلاعات این افزونه غالبا تئوریک هستند و به‌طور حتمی نشان‌دهنده آنچه در فیسبوک اتفاق می‌افتد نیستند.

برای به دست آوردن اطلاعات بیشتر و جامع‌تر در مورد اکانت خود، به وب‌سایت Stalkscan بروید. وقتی در بالای صفحه، آدرس URL پروفایل فیسبوک خود را وارد می‌کنید، وب‌سایت به‌طور خودکار تمام اطلاعاتی را که ممکن است فیسبوک از شما جمع‌آوری کند، لیست می‌کند. از هتل‌ها و رستوران‌هایی که رفته‌اید تا ویدیوهایی که در آن‌ها تگ شده‌اید یا ویدیوها و آهنگ‌هایی که لایک کرده‌اید.

همین کار را می‌توانید با استفاده از وب‌سایت Intel Techniques نیز انجام دهید. وقتی وارد سایت شدید، در سمت چپ صفحه روی گزینه Facebook کلیک و آدرس URL اکانت خود را وارد کنید. این بار هم لینکی از تک‌تک فعالیت‌های شما برایتان نمایش داده خواهد شد که با کلیک روی هرکدام خواهید توانست به صفحه مربوط به آن هدایت شوید.

متأسفانه وب‌سایت‌هایی مانند این‌ها، فقط اطلاعات سطحی و ظاهری مربوط به فعالیت‌های شما را در اختیارتان می‌گذارند و الگوریتم‌های مشابه آنچه فیسبوک دارد، در اختیار ندارند. به‌عنوان مثال فیسبوک الگوریتم‌های فوق‌العاده پیشرفته‌ای دارد که با استفاده از آن‌ها می‌تواند با دقت بسیار بالایی فید خبری شما را از علاقه‌مندیهایتان پر کند.



علاوه‌بر این، فیسبوک الگوریتم‌هایی دارد که با استفاده از آن‌ها کاربران را بسته به سلیقه‌ها و مشخصاتشان به گروه‌ها و دسته‌های مختلف تقسیم‌بندی می‌کند تا تبلیغ‌کننده‌ها بتوانند جامعه هدف خود را بهینه‌تر انتخاب کنند.
سال گذشته واشنگتن پست لیستی از ۹۸ فاکتور مختلف را منتشر کرد که فیسبوک بر اساس آن‌ها تقسیم‌بندی‌های خود را انجام می‌دهد. این موارد شامل اطلاعات به‌دست‌آمده از شرکت‌های دیگر نیز می‌شود.

غیر فعال کردن موقعیت و رصد وب‌گردی

به‌غیراز اطلاعاتی که خودتان مستقیما به فیسبوک می‌دهید و اطلاعات رفتاری شما در این شبکه اجتماعی، نوع سومی از اطلاعات هم هست که فیسبوک جمع‌آوری می‌کند و برایش ارزش بالایی دارد. اطلاعات موقعیت مکانی و وب‌گردی شما در وب‌سایت‌های دیگر.
اجازه دادن به فیسبوک برای در اختیار داشتن موقعیت مکانی شما می‌تواند مفید باشد. با استفاده از آن می‌توانید اطلاعات مربوط به رستوران‌ها، مغازه‌ها و نمایشگاه‌های نزدیک به خود را به دست آورید و همچنین دوستانتان را که در حوالی شما هستند پیدا کنید. همچنین فیسبوک می‌تواند مکان‌های مورد علاقه شما را شناسایی کند تا بر اساس آن, تبلیغات مفیدتری برایتان نمایش دهد.
اجازه دادن به فیسبوک برای در اختیار داشتن موقعیت مکانی شما می‌تواند مفید باشد
قطعا می‌توانید حدس بزنید که چرا فیسبوک علاقه دارد موقعیت مکانی کاربران را بداند: تبلیغات بهتر. اگر شما وارد برخی وب‌سایت‌های بخصوص شوید، بلافاصله فیسبوک خبردار خواهد شد و از نوع رفتار شما در آن وب‌سایت اطلاعات زیادی جمع‌آوری خواهد کرد. این شرکت همچنین اطلاعات وب‌گردی یا مکانی شما را به آژانس‌های تخصصی تبلیغات می‌فرستد تا آن‌را تحلیل کنند و نتایج قابل استفاده و مفیدتری از آن‌ها استخراج کنند.
به‌طور دقیق و قطعی نمی‌توان گفت که شرکت‌های تبلیغاتی چه اطلاعاتی از شما جمع‌آوری و در نهایت آن‌ها را تبدیل به چه اطلاعات دیگری می‌کنند. تنها کاری که می‌توانید بکنید رفتن به همان صفحه تنظیمات تبلیغات است که دربالا اشاره کردیم.
برای این‌که جلوی استفاده فیسبوک از اطلاعات مکانی و وب‌گردی خود را بگیرید، در صفحه تنظیمات تبلیغات گزینه Ad Settings را باز کنید و اولین گزینه از بالا را (Ads based on your use of websites and aps) غیر فعال کنید.
این روزها فیسبوک در توضیح دادن این‌که چه نوع اطلاعاتی جمع‌آوری می‌کند، توضیحات خوبی ارائه می‌دهد؛ اما با این وجود قادر نخواهید بود تمام اطلاعات خود را از دسترس این شبکه اجتماعی خارج کنید؛ زیرا هنگام ثبت نام و ایجاد اکانت، با شرایط و اساسنامه فیسبوک موافقط کرده‌اید.
تنها کاری که می‌توانید انجام دهید این است که از اطلاعات جمع‌آوری شده آگاه شوید و حواستان باشد چه چیزهایی را مستقیم و غیر مستقیم به اشتراک می‌گذارید.

سخنگوی وزارت صحت عامه(بهداشت عمومي افغانستان):

افغان‌ها هند را به ایران برای درمان ترجیح می‌دهند

رئیس روابط بین‌الملل و سخنگوی وزارت صحت عامه می‌گوید هندوستان و ترکیه رقیب جدی ایران برای جذب بیماران افغان هستند.

تاریخ انتشار : شنبه ۶ عقرب ۱۳۹۶ ساعت ۱۱:۴۳

به گزارش پیام آفتاب، «وحید مجروح» رئیس روابط بین‌الملل و سخنگوی وزارت صحت عامه در مصاحبه ای با خبرگزاری مهر، دربارهٔ گردشگران سلامتی که از افغانستان برای درمان به ایران می‌آیند، گفت: چندی پیش تفاهمنامه‌ای با ۵ پروتکل با وزیر بهداشت ایران امضا کردیم از آن پس قرار شده که ویزای (T) یا ویزای سلامت برای گردشگران افغان اجرایی شود.

وی گفت: ما نمی‌دانیم اکنون چه تعداد از مردم افغانستان به ایران برای درمان مراجعه می‌کنند اما تقریباً آمار این تعداد بیمار را که به هند مراجعه می‌کنند را می‌دانیم چون باید سفر هوایی به این کشور داشته باشند از هر ۱۰۰ نفر دو نفر به سیاحت یا پنج نفر به سفر کاری به هند می‌روند اکنون بازاری که برای افغان‌ها جا افتاده کشور هند است و پس از آن ترکیه. اکنون میزان پولی که افغان‌ها در هند مصرف می‌کنند چیزی حدود ۳۰۰ میلیون دالر اعلام شده‌است اما برداشت ما این است که حدود ۴۰۰ تا ۵۰۰ میلیون دالر افغان‌ها در دهلی مصرف می‌کنند.

مجروح ادامه داد: هزینه‌های درمان در ایران کم است اما افغان‌ها از کیفیت درمان در هندوستان راضی هستند ما فقط در موضوع ترجمه مشکل داریم. همچنین کسانی که به ترکیه می‌روند نیز از خدمات سلامت بسیار راضی هستند. ایران نیز باید تفکیک کند که در کدام بخش‌ها فعال تر است اکنون ایران در حوزه درمان کلیه، کبد، پوست و زیبایی بسیار خوب است اما هنوز به پای هند در زمینه درمان قلب و سرطان نرسیده‌است.

وی گفت: هنوز هم افرادی که از قبل به ایران برای درمان می‌رفتند همین مقصد را انتخاب می‌کنند این افراد بیشتر ساکن ولایت‌های غربی افغانستان هستند. سطح آگاهی افرادی که در سایر ولایت‌ها افغانستان سکونت دارند دربارهٔ ظرفیت درمانی ایران بسیار پایین است آنها هنوز پاکستان، هند و ترکیه را مقصدی برای درمان می‌مانند. ایران هم قابلیت رقابت با این کشورها را دارد و در این زمینه می‌بایست نسبت به تبلیغ کار خود در افغانستان بیشتر تلاش کند. اکنون افغان‌ها بیمارستان‌های معروف هند را می‌شناسند اما بیمارستان‌های ایران در بین افرادی که دور از مرز غربی هستند ناشناخته است.

رئیس روابط بین‌الملل و سخنگوی وزارت صحت عامه ادامه داد: در دهلی منطقه ای وجود دارد که همه چیز حتی فروشگاه‌های عام توسط افغان‌ها اداره می‌شود در لاوی بیمارستان‌های دهلی اگر ۱۰۰ بیمار وجود داشته باشد ۸۰ نفرشان افغان هستند اکنون چهار پرواز به دهلی از افغانستان انجام می‌شود. ویزای هند نیز رایگان و شش‌ماهه است به این ترتیب افغان‌ها یک تیر و چند نشان می‌زنند؛ هم تفریح می‌کنند هم به درمان بیماری خود می‌پردازند، ضمن اینکه صدور ویزا برای آنها بسیار آسان است. هند نیز بزرگترین فروشنده خدمات در دنیاست اما برای ورود به ایران باید راه زیادی برای گرفتن ویزا طی کرد. هزینه آن ۴۰ یورو است حدود ۴۰ یورو دیگر نیز برای ضمانت دریافت می‌کنند ضمن اینکه ویزای افغانستان به ایران سه‌ماهه و یکبار ورود است به این ترتیب افغان‌ها هند را به ایران برای درمان ترجیح می‌دهند.

«بلک واتر» همچنان امیدوار به خصوصی‌سازی جنگ افغانستان است

رئیس شرکت خصوصی امنیتی بلک‌واتر آمریکا همچنان در فکر اجرای برنامهٔ خصوصی‌سازی عملیات نظامی آمریکا در افغانستان می‌باشد.

تاریخ انتشار : شنبه ۶ عقرب ۱۳۹۶ ساعت ۱۱:۰۴



رئیس شرکت خصوصی امنیتی بلک‌واتر آمریکا همچنان در فکر اجرای برنامهٔ خصوصی‌سازی عملیات نظامی آمریکا در افغانستان می‌باشد.

ایریک پرنس رئیس این شرکت که در حال حاضر اقدامات امنیتی شرکت خود را در هنگ کنگ به پیش می‌برد، در پی علاقه‌مند کردن نهادهای استخباراتی آمریکا به این موضوع می‌باشد.

رئیس این شرکت خصوصی امنیتی در تلاش است تا طرح‌های خود را در خصوص عملیات ضدتروریزم در افغانستان ترویج نموده و علاقمندی مقامات این کشور را جلب نماید.

ایریک پرنس در مصاحبه با خبرگزاری رویترز گفت که او در مورد جنبه‌های مختلف این برنامه‌ها مشورت می‌کند. برنامه‌هایی که شامل نحوه حسابدهی شرکت‌های قراردادی می‌باشد که کار اشتباهی می‌کنند.

منابع دولتی در ایالات متحده آمریکا می‌گویند، آقای پرنس طرح‌های مربوط به عملیات ضدتروریزم در افغانستان را به سازمان‌های استخبارات آمریکا از جمله سی آی ای ارائه داده‌است. اما واضح نیست که تا چه حد توانسته حمایت آن ادارات را در این ارتباط کسب کند.

در این میان، اداره استحبارات مرکزی آمریکا یا سی ای ای دریافت چنین طرح‌هایی را انکار کرده‌است.

بر اساس گفته یکی از مقام‌های بلند رتبه دولتی آمریکا، پلان رئیس بلک واتر که استفاده از سربازان بازنشسته نیروهای ویژه آمریکا و کشورهای متحد آن در داخل واحدهای نظامی قوای افغان می‌باشد، پیش از اعلان استراتژی جدید آمریکا به کاخ سفید ارائه شده بود.

روزنامه لس آنجلس تایمز در مقاله ای به بحث‌های مشاورین امنیتی دولت آمریکا در آن زمان اشاره کرده بود و نوشته بود که در عوض نیروهای نظامی آمریکا در افغانستان، بر پیشنهاد واگذاری جنگ افغانستان به شرکت‌های خصوصی امنیتی، تأکید شده‌است.

آیت الله مکارم شیرازی:

دولت باید برای قم یک «ردیف بودجه حسابی» در نظر بگیرد/ بیشتر ساختمان های قم، دینی هستند و نمی توان از آن ها درآمد گرفت، باید به آن ها پول هم بدهند/ چرا باید شهری مثل کاشان فرودگاه داشته باشند اما قم نداشته باشد؟

آیت الله مکارم می گوید: بیشتر ساختمان های قم، فرهنگی و دینی است و نه تنها نمی توان از آن ها درآمد داشته باشد، بلکه باید به این مراکز پول هم بدهد، از این جهت دولت باید این مشکل را حل کند.

پایگاه خبری تحلیلی انتخاب (Entekhab.ir) :



آیت الله مکارم شیرازی با اشاره به جایگاه ویژه شهر مقدس قم در کشور، به رفع مشکلات این شهر تأکید کرد و گفت: دولت باید ردیف بودجه مخصوصی برای قم تعیین کند تا شهرداری بتواند بدون وجود موانع مالی، به رفع مشکلات بپردازد.

به گزارش انتخاب به نقل از رسا، آیت الله ناصر مکارم شیرازی صبح امروز در دیدار اعضای شورای شهر مقدس قم با بیان این که آمادگی لازم برای کار کردن در شما وجود دارد، گفت: بسیاری از مشکلاتی که مدنظر بنده بود، در صحبت های شما مطرح شد.

استاد درس خارج حوزه علمیه قم ابراز داشت: برای خدمت به قم، ابتدا باید قم شناسی کرد و سوابق تاریخی، موقعیت امروزه و تأثیرگذاری آن در کل کشور و خارج از کشور را تبیین کرد.

وی با تأکید بر اینکه دولت هم باید قم شناسی داشته باشد، ادامه داد: باید به پایگاه انقلاب بودن قم و برخواستن رهبری از این شهر مقدس، از سطح و افقی بالا نگاه کرد که متأسفانه هنوز کمتر به این مسأله توجه می شود.

مکارم با اعلام این خبر که در آینده سمیناری بین المللی برای قم شناسی خواهیم گذاشت تا داخل و خارج با آثار و جایگاه آن آشنا شوند، افزود: به یقین نمی توان از در آمد شهرداری مشکلات شهر را حل کرد و این اصل به رسمیت شناخته شده که شهرداری ها باید با درآمد خود، مشکلات

را حل کنند، اصل بیخودی است.
وی خاطرنشان کرد: شاید در تهران و یا شهرهای دیگری این شرایط وجود داشته باشد، اما بیشتر ساختمان های قم، فرهنگی و دینی است و نه تنها نمی توان از آن ها درآمد داشته باشد، بلکه باید به این مراکز پول هم بدهد، از این جهت دولت باید این مشکل را حل کند.
آیت الله مکارم شیرازی به دولت توصیه کرد: برای قم باید یک ردیف بودجه حسابی در نظر بگیرند، و هیچ کدام از شهرها هم نباید معترض شوند چون قم با بقیه شهرها فرق می کند.
وی در ادامه به تشریح برخی مشکلات شهری پرداخت و بیان داشت: برج های نیمه کاره این شهر از دیگر معضلات قم است که سال ها به حال نیمه کاره رها شده و چهره شهر را خراب کرده است؛ به شهردار هم گفتم که باید از آن ها تعهد بگیرد که در وقت معینی کار خود را تمام کنند نه این که به دنبال مشتری برای پول گرفتن باشند تا پروژه را تکمیل کنند، چرا که واقعا نمای شهر را زشت کرده است.
آیت الله مکارم شیرازی در ادامه تصریح کرد: افرادی که به میدان ساخت و ساز می آیند باید استعداد مالی داشته باشند و اگر این توانایی را ندارند، اجازه کار به آن ها داده نشود؛ بناهای فرسوده از دیگر مشکلات مهم شهر مقدس قم است.
وی با بیان اینکه لازم نیست کل معضل بنای فرسوده را به یکباره حل کنید، اظهار داشت: باید به تدریج پیش رفت و صاحبان املاک فرسوده با امتیازات شهرداری تشویق شوند تا این بناهای فرسوده ترمیم شود؛ به این نکته هم باید توجه داشت که قم سابقه زلزله دارد و اگر زلزله ای رخ دهد، بسیاری از این بناها در معرض خطر جدی هستند؛ علاج واقعه را باید قبل از وقوع انجام داد.
استاد درس خارج حوزه علمیه قم گفت: مشکل دیگر مسأله منوریل است که با توجه به وسط شهر و کنار حرم مطهر بودن، منظره بدی ایجاد کرده است؛ هر چه زودتر باید تکلیف آن مشخص شود و هر کاری قرار است انجام شود، عملی شود.
آیت الله مکارم در بخش دیگر سخنان خود اظهار داشت: مردمی که به شهرداری مراجعه می کنند باید راضی برگردند؛ البته نمی شود انکار کرد که عده ای ناراضی هستند و باید به درد آن ها رسید؛ اگر توقعات زیادی دارند باید توجیه شوند؛ به هر حال یا باید راضی شوند و یا قانع شوند.
وی به بهره گیری از ظرفیت رسانه ها اشاره و تأکید کرد: باید از طریق صدا وسیما و رسانه ها مردم را توجیه کنید که توقعات بیجا نداشته باشند و به گونه ای هم نباشد که مردم ضعیف در راهروهای شهرداری سرگردان باشند.
آیت الله مکارم شیرازی به وجود عزم و اراده در مدیریت شهری تأکید کرد و گفت: اراده، عزم و مدیریت از ضروریات و لزوم کار مدیران است و مدیریت بدون اراده در هیچ کجا کارایی ندارد؛ وظیفه شهرداری فقط آبادی ظاهری نیست، آبادی فرهنگی بسیار مهم است به ویژه در شهر مقدس قم که به تمام معنا فرهنگی است؛ شهرداری قم باید به مراکز فرهنگی کمک کند.
وی با بیان اینکه همه باید دست به دست هم دهند و این نواقص را برطرف کنند، ابراز داشت: باید به کتابخانه ها و مراکز دیگر کمک شود، چون نهادهای فرهنگی برای قم مهم است؛ قبلا وظیفه شهرداری را فقط عمران ظاهری می دانستند، اما اکنون مسائل فرهنگی جزئی از وظایف شهرداری شده است.
استاد درس خارج حوزه علمیه قم به مشکلات موجود در سازمان نظام مهندسی اشاره و تصریح کرد: مسأله مهندسین ناظر بر ساختمان ها و سازمان نظام مهندسی، برای مردم به یک مشکل تبدیل شده است؛ چرا که مهندس ناظر نقشه ای به مردم می دهد که به درد آن ها نمی خورد و پول هنگفتی هم از آن ها اتخاذ می کند.
وی با بیان اینکه افراد خوبی هم در مهندسان ناظر ساختمان پیدا می شود، گفت: متأسفانه در برخی موارد وقتی نقصی در ساختمان پیدا می کنند، حتما باید وجهی دریافت کنند تا تأییدیه و جواز ادامه کار بدهند.
او با تأکید بر اینکه مردم باید مهندسان ناظر را خودشان انتخاب کنند، گفت: برخی از این مهندسان یک یا دو بار در تمام طول سال شاید به ساختمان مراجعه نکنند در حالی که برای آن حقوق دریافت می کنند؛ مشکلات مهندسین ناظر ساختمان اصلا جالب و قابل دفاع نیست و این مشکل برای مردم باید حتما حل شود.
وی در پایان سخنان خود به رفع مشکلات و تکمیل پروژه فرودگاه قم تأکید کرد و افزود: مسأله فرودگاه قم باید درست شود و شما هم می توانید کمک کنید؛ با ساخت فرودگاه چهره قم عوض

می شود و از داخل و خارج به این شهر مقدس سفر می کنند و آبرویی برای قم می شود؛ چرا باید شهری مثل کاشان فرودگاه داشته باشند اما کلانشهر قم که شهری زیارتی است، فرودگاه نداشته باشد؛ در واقع فرودگاه یک پرستیژ برای شهر مقدس قم است

انتقام چین و روسیه از امریکا با حدف دلار

کلید جایگزین‌کردن دالر با یوآن در معاملات نفتی در مسکو قرار دارد و اگر چین موفق به انجام این مهم شود، واشینگتن هیچ‌کس را جز خود نباید مقصر بداند. اخباری مبنی بر اینکه چین در نظر دارد تا پایان سال جاری برای انعقاد قراردادهای نفتی بر پایه یوآن اقدام کند، شگفتی بسیاری از تحلیلگران را برانگیخته است، بااین‌حال متخصصان و کارشناسان روسی اصلاً از این قضیه متعجب نشده‌اند، زیرا آنها از مدت‌ها پیش چنین طرحی را در ذهن داشته‌اند به‌ویژه بعد از اینکه مسکو در بحران اوکراین، عطای رابطه با غرب را به لقایش بخشید. کرملین، ایالات متحده و اتحادیه اروپا را مسبب اتفاقات اوکراین می‌داند؛ از نظر روس‌ها بحران اوکراین تلاشی است برای کاهش نفوذ روسیه در کشورهای هم‌جوارش.

تاریخ انتشار : یکشنبه ۷ عقرب ۱۳۹۶ ساعت ۱۰:۵۹



کلید جایگزین‌کردن دالر با یوآن در معاملات نفتی در مسکو قرار دارد و اگر چین موفق به انجام این مهم شود، واشینگتن هیچ‌کس را جز خود نباید مقصر بداند. اخباری مبنی بر اینکه چین در نظر دارد تا پایان سال جاری برای انعقاد قراردادهای نفتی بر پایه یوآن اقدام کند، شگفتی بسیاری از تحلیلگران را برانگیخته است، بااین‌حال متخصصان و کارشناسان روسی اصلاً از این قضیه متعجب نشده‌اند، زیرا آنها از مدت‌ها پیش چنین طرحی را در ذهن داشته‌اند به‌ویژه بعد از اینکه مسکو در بحران اوکراین، عطای رابطه با غرب را به لقایش بخشید. کرملین، ایالات متحده و اتحادیه اروپا را مسبب اتفاقات اوکراین می‌داند؛ از نظر روس‌ها بحران اوکراین تلاشی است برای کاهش نفوذ روسیه در کشورهای هم‌جوارش.

طرح پکن قرار است با هدف تغییر ارز معاملاتی نفت از دالر به یوآن به اجرا درآید. هرچند این چین است که در نگاه اول به‌واسطه مطرح‌شدن ارز ملی‌اش در سطح بین‌المللی و آسودگی خاطر بیشتر از بابت بحث امنیت انرژی، از این اقدام منتفع خواهد شد، اما برنده اصلی این بازی مسکو خواهد بود، زیرا هرگونه کاهش و تنزل در جایگاه دالر، به‌شدت توانایی واشینگتن برای راه‌انداختن یک جنگ اقتصادی علیه روسیه از طریق اعمال تحریم را محدود می‌کند. روسیه به‌عنوان بزرگ‌ترین تولیدکننده نفت جهان، از اهمیت وافری برای پروژه پکن برخوردار است. در مقابل، چین نیز در مقام بزرگ‌ترین واردکننده نفت خام و عظیم‌ترین اقتصاد جهان (از لحاظ قدرت خرید)، تنها کشوری است که توانایی مقابله و سرشاخ‌شدن با هژمونی مالی آمریکا را دارد. البته، ولادیمیر پوتین و شی جین‌پینگ به‌تنهایی و بدون همراهی دیگر کشورها نمی‌توانند به اهدافشان دست یابند، زیرا اگر قرار باشد طرح جایگزینی دالر با یوآن در معاملات نفتی موفق شود، دیگر کشورهای تولیدکننده نفت نیز باید به آن بپیوندند. در شرایطی که ایران، اندونزی و ونزوئلا به این حرکت چراغ سبز نشان داده‌اند، مسئله بر سر متقاعدکردن کشورهای عربی برای معامله‌کردن با یوآن است. در این میان، عربستان سعودی حکم برگ برنده را دارد.

نقشه عمل

پترودالر در سال ۱۹۷۴ و در جده متولد شد، یعنی زمانی که ویلیام سیمون، وزیر خزانه‌داری وقت ایالات متحده، سعودی‌ها را متقاعد کرد آمریکا امن‌ترین جا برای تلنبارکردن دالرهای نفتی‌شان است. از آن زمان به بعد، جریان دالرهای نفتی عربستان دهه‌هاست اقتصاد ایالات متحده را سرپا نگه داشته، بااین‌حال در سال‌های اخیر، روابط میان این دو کشور در نتیجه تلاش واشینگتن برای پایین‌آوردن قیمت نفت که لطمات مالی جدی‌ای را به سعودی‌ها وارد آورده، دستخوش تلاطم شده‌است. در واقع دلیل اصلی آشتی ریاض با روسیه را باید خواست دو طرف برای جلوگیری از کاهش قیمت انرژی و نفت دانست. درهمین‌باره بود که اوایل ماه اکتبر سلطان سلمان، پادشاه عربستان سعودی، سفری تاریخی را به مسکو ترتیب داد؛ سفری که یوآن بدون تردید یکی از محورهای بحث بوده‌است. کارل وینبرگ، اقتصاددان بر این باور است که چین می‌تواند عربستان سعودی را به معامله با یوآن ترغیب کند و زمانی که عربستان چنین کند، مابقی بازار نیز از آن تبعیت خواهند کرد.

طرح بزرگ

ریشه‌ها و خاستگاه‌های گرایش روسیه برای انجام معاملات نفتی به یوآن را باید در مجموعه‌ای از «انقلاب‌های سرد» در اتحاد جماهیر شوروی جست‌وجو کرد. مسکو از تجربه اتحاد جماهیر شوروی این درس را گرفته‌است که غرب هرگز به چشم یک شریک برابر به او نگاه نخواهد کرد. امروز نیز رابطه روسیه با غرب به بدترین وضع خود بعد از جنگ سرد رسیده‌است؛ در واقع از زمانی که ایالات متحده برای اولین‌بار در سال ۲۰۱۲ و در نتیجه مرگ حسابداری به نام سرگئی مگنیتسکی تحریم‌های ضدروسی خود را اعمال کرد، مسکو به‌دنبال راهی برای مقابله‌به‌مثل بوده‌است. البته روسیه بلافاصله تحریم‌های اتحادیه اروپا در قضیه اوکراین را تلافی کرد: ممنوعیت واردات غذا که با وجود کمک به افزایش اولیه تورم، تأثیرات مثبت و سازنده‌ای بر صنعت کشاورزی این کشور داشته‌است. بااین‌حال به علت محدودبودن مبادلات تجاری مسکو با واشینگتن، امکان مقابله‌به‌مثل برای روسیه فراهم نشده و حال به نظر مسکو این فرصت را به دست آورده‌است. شکی وجود ندارد که کرملین در تلاش برای مهندسی‌کردن یک بحران اقتصادی در ایالات متحده برای به‌زانودرآوردن رقیب دیرینه خود است. روسیه و چین از مدت‌ها قبل کوشیده‌اند در معاملات دوجانبه نفتی، به ارزی غیر از دالر متوسل شوند. در چنین شرایطی اگر عربستان سعودی وارد این بازی نشود، با خطر ازدست‌دادن سهم خود از بازار مواجه است، به‌ویژه در

وضعیتی که سال آینده پروژه احداث خط انتقال گاز و نفت از روسیه به چین کلنگ خواهد خورد. عربستان در صورت همراهی‌نکردن با طرح روسیه و چین همچنین با تهدید خروج سرمایه‌گذاران چینی از پروژه عظیم آرامکو مواجه است. درعین‌حال گمانه‌زنی‌ها دربارهٔ جایگزین‌شدن دالر با یوآن در معاملات نفتی در حال افزایش است، زیرا هر تلاشی که توانایی آمریکا در به‌راه‌انداختن یک جنگ اقتصادی را تضعیف کرده و موجب بی‌ثباتی در منطقه اوراسیا شود، یک پیروزی بزرگ برای کرملین محسوب می‌شود. از این گذشته، در شرایطی که پوتین خود را برای آخرین دوره ریاست‌جمهوری‌اش آماده می‌کند، می‌تواند از پایان‌دادن به سلطه دالر به‌عنوان میراث خود برای آیندگان یاد کند.

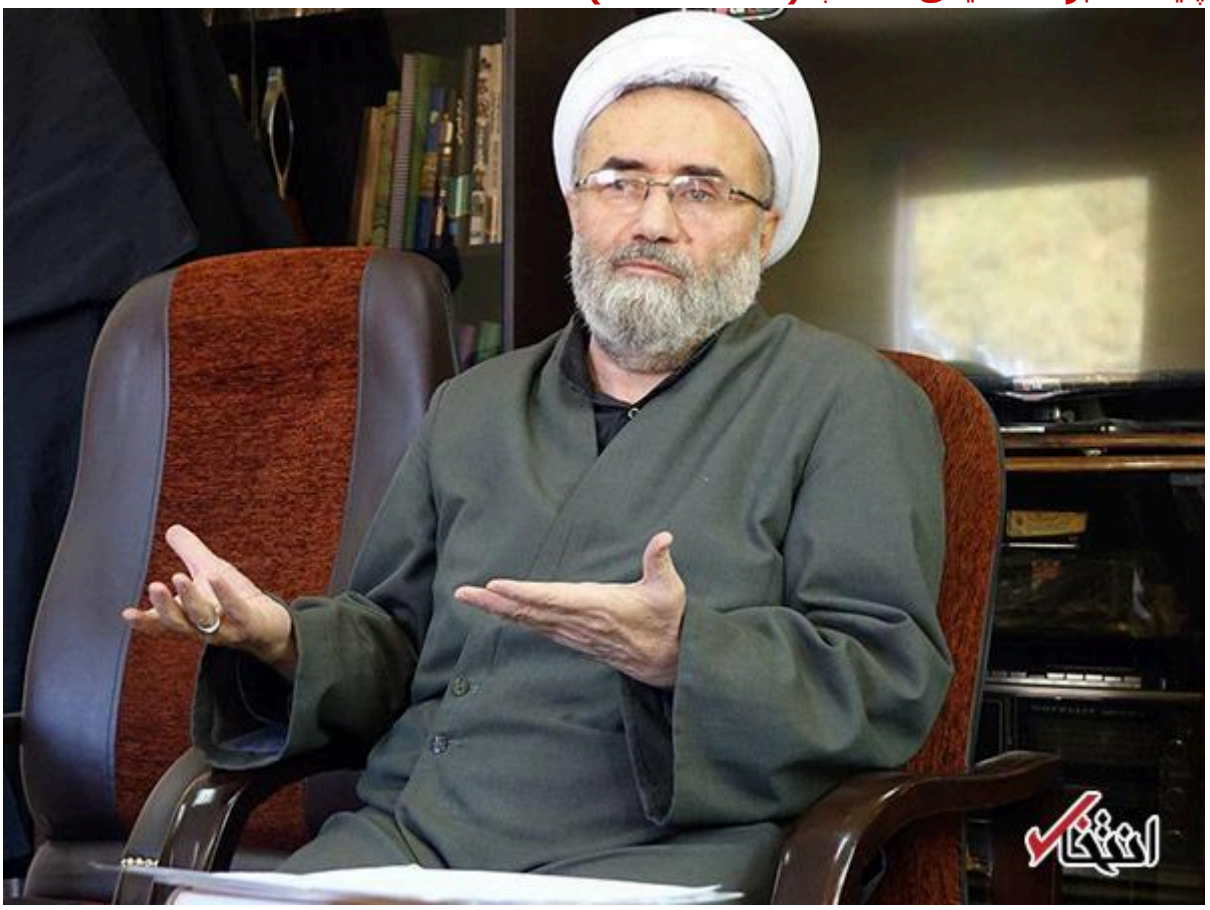
- برایان مک دانالد / راشاتودی

هشدار مسیح مهاجری درباره قتل ۲ روحانی در هفته اخیر

بعضی برنامه‌های رسانه ملی پر از منفی‌بافی و ترسیم‌کننده چهره‌ای ناامیدکننده از کشور است

«در کشوری که مسئولین آن در برج عاج زندگی می‌کنند و به جای شنیدن درد دل‌های مردم و حل مشکلات آنان، به جنگ لفظی با همدیگر مشغولند و عده‌ای نیز با استفاده از این فرصت مشغول چپاول بیت‌المال هستند، طبیعی است که با پدیده‌های انحرافی خطرناکی از قبیل آن چه هفته گذشته رخ داد مواجه شویم.»

پایگاه خبری تحلیلی انتخاب (Entekhab.ir) :



حجت الاسلام و المسلمین مسیح مهاجری معتقد است: زخم‌هایی که در مناظره‌ها و تبلیغات تهاجمی انتخابات ریاست‌جمهوری بر پیکر نظام جمهوری اسلامی ایران وارد شد، هنوز تازه است و این روزها اولین چرک‌های خود را بروز داده است.

به گزارش «انتخاب»، او نوشته است: قتل دو روحانی در هفته گذشته به ویژه با توجه به این که میان قاتلان و مقتولان هیچ سابقه آشنایی یا خصومتی وجود نداشته و به گفته یکی از قاتلان، او به دلیل این که نتوانست برای حل مشکل خود با نمایندگان مجلس شورای اسلامی تماس برقرار کند، پس از ناکامی از ورود به ساختمان مجلس تصمیم گرفت یکی از مسئولین را به قتل برساند، اهمیت توجه به ریشه‌های این حوادث را بیشتر نمایان می‌کند. هر چند این قاتل به جای آن که به سراغ یکی از مسئولین برود به تصور این که هر کس ملبس به لباس روحانی باشد، مسئول است کسی را به قتل رسانده که مسئولیتی در هیچ یک از قوای سه‌گانه نداشته، ولی نکته مهم همین است که او و امثال او نظام حکومتی موجود را با روحانیت همسان می‌بینند و بر اساس همین تصور اشتباه مرتکب اقداماتی می‌شوند یا مطالبی به زبان می‌آورند تا اعتراضشان به مسئولین را ابراز نمایند و نشان بدهند. نکته مهمتر این است که چرا بعضی افراد به نقطه‌ای می‌رسند که درصدد قتل برمی‌آیند و کاری از قبیل کشتن یک مسئول آنها را راضی می‌کند؟

مدیرمسئول روزنامه جمهوری اسلامی در سرمقاله امروز این روزنامه نوشت: وقتی افرادی که در سطح نامزدی ریاست‌جمهوری در برابر چشمان ده‌ها میلیون نفر طوری درباره عملکرد مسئولین نظام سخن می‌گویند که هر بیننده و شنونده‌ای احساس می‌کند در این کشور کاری به نفع مردم انجام نشده و همه جا را فساد گرفته و هر کس به قدرت می‌رسد، درصدد چپاول ثروت کشور برمی‌آید، طبیعی است که افراد فاقد اطلاعات و تحلیل واقعی درباره مسائل جامعه از نظام تصوری منفی پیدا کنند و به همه مسئولین بدبین شوند. این بدبینی اگر با ناامیدی همراه شود و افرادی به

دلیل مشکلات زندگی و مواجه شدن با درهای بسته در قوای سه‌گانه سرخورده شوند، طبیعی است مرتکب اقدامی غیر عادی شوند. بعضی افراد اقدام به خودسوزی می‌کنند، بعضی به جان نزدیک‌ترین افراد خود می‌افتند و بعضی دیگر به تصور انتقام از مسئولین درصدد جنایتی برمی‌آیند که نمونه‌هایی از آن را در هفته گذشته شاهد بودیم.
تبلیغات مسموم دشمنان به ویژه رسانه‌های بیگانه و همین طور فضای مجازی نیز به ناامیدی‌ها و بدبینی‌ها دامن می‌زند و شرایط حادی پدید می‌آید که نتیجه آن ارتکاب بعضی جنایات و اقدامات غیر منطقی می‌شود. متاسفانه رسانه ملی و بعضی رسانه‌هایی که باید چهره‌ای واقعی از نظام و مسئولین آن ارائه کنند و در کنار نواقص و نارسائی‌ها، خدمات و اقدامات مثبت را هم یادآور شوند، برعکس عمل می‌کنند. بعضی برنامه‌های رسانه ملی پر از منفی‌بافی و ترسیم‌کننده چهره‌ای ناامیدکننده از کشور است. دست‌اندرکاران این برنامه‌ها به دلیل مخالفتی که با بعضی مسئولین دارند، اساس را فراموش کرده و درصدد انتقام گرفتن برمی‌آیند و به این عارضه خطرناک توجه نمی‌کنند که محصول تبلیغات منفی آنها همین اقدامات خطرناکی است که این روزها شاهد آن هستیم.
در بعضی ادارات نیز پارتی بازی، رشوه و کارشکنی‌ها مردم را ناامید می‌کند و به ناراضی‌تراشی دامن می‌زند. در بخش‌هایی از قوه قضائیه نیز عواملی وجود دارند که به وظیفه خود عمل نمی‌کنند و با ناراضی تراشی‌های خود حتی خدمات صادقانه قضات شریف و پاکدامن را نیز زیر سوال می‌برند. مجلس شورای اسلامی بعد از حمله داعش، با برج و باروهایی که به دور خود کشیده، راه را بر مراجعین بسته و افراد گرفتار را با درهای بسته مواجه می‌کند. این واقعیت تلخ را بپذیریم که بسیاری از مردم گرفتار، برای حل مشکلاتشان پناهگاهی ندارند. تاسف بارتر این که مسئولین ما به بهانه‌های مختلف از مردم فاصله گرفته‌اند و مردم در مواردی که مظلوم واقع می‌شوند و به حق قانونی خود نمی‌رسند، به آنها دسترسی ندارند تا مشکلات خود را با آنها در میان بگذارند و راهی برای رفع ظلم پیدا کنند. فقر و محرومیت نیز یک واقعیت انکارناپذیر است که بسیاری از مسئولین از آن بی‌خبرند. در کشوری که مسئولین آن در برج عاج زندگی می‌کنند و به جای شنیدن درد دل‌های مردم و حل مشکلات آنان، به جنگ لفظی با همدیگر مشغولند و عده‌ای نیز با استفاده از این فرصت مشغول چپاول بیت‌المال هستند، طبیعی است که با پدیده‌های انحرافی خطرناکی از قبیل آن چه هفته گذشته رخ داد مواجه شویم. بعضی از مسئولین ما به جای سخن گفتن از وظایفی که بر عهده دارند به همه چیز می‌پردازند و از زمین و آسمان حرف می‌زنند و به بالا و پائین دنیا حمله می‌کنند و شاید نمی‌دانند در یک قدمی آنها گرفتارانی هستند که در محرومیت و ظلم و عدم توجه به مشکلاتشان دست و پا می‌زنند و از این که کسی به داد آنها نمی‌رسد و در عین حال مسئولان هر روز شعارهایی می‌دهند که گویی همه چیز سر جای خود قرار دارد و هیچ مشکلی وجود ندارد، متعجب می‌شوند و به نتایجی می‌رسند که اقدامات انحرافی بخشی از عوارض آن است.
آیا این حوادث خطرناک، به اندازه کافی پیام با خود ندارند که مسئولین ما را به خود بیاورند؟ آیا جنگ لفظی و دعواهای سیاسی بی‌حاصل بس نیست؟ آیا به عاقبت راهی که در پیش دارید اندیشیده‌اید؟ آیا می‌دانید اگر از کنار واقعیت‌های تلخ جامعه بی‌تفاوت عبور کنید، گرفتاران جامعه به این قبیل اقدامات بسنده نخواهند کرد و به کار دیگری دست خواهند زد که انتظارش را ندارید؟ تا دیرتر نشده ریشه‌های نارضایتی‌ها را پیدا کنید و آنها را بخشکانید.»

رسوایی بزرگ برای فرانسه؛ فرانسوی‌ها از داعش نفت می‌خریدند

انتشار اسناد جدید رسوایی دولت فرانسه در حمایت از گروه‌های تروریستی تکفیری مثل داعش و جبهه النصره «لوران فابیوس» وزیر خارجه سابق این کشور را به دادگاه کشانده‌است.

تاریخ انتشار : پنجشنبه ۴ عقرب ۱۳۹۶ ساعت ۱۵:۰۷



فرانسه سابقه طولانی در حمایت از گروه‌های تروریستی و تروریسم دولتی در جهان دارد اما طی هفت سال گذشته و با شروع موج جدیدی از تروریسم تکفیری در منطقه غرب آسیا، دولت این کشور از هیچ حمایت سیاسی، نظامی و مالی از این تروریست‌ها کوتاهی نکرد و بارها پاریس میزبان نشست‌های گروه‌های تروریستی فعال در سوریه، موسوم به «دوستان سوریه» بود. حال با شکست این تروریست‌ها در عرصه میدانی اسناد جدیدی از همکاری دولت فرانسه با تروریست‌های داعش و جبهه النصره منتشر شده که بر اساس گزارش‌ها، ممکن است «لوران فابیوس» وزیر خارجه سابق این کشور را به دادگاه بکشاند. فابیوس همان کسی است که در ایران نامش با پرونده خون‌های آلوده گره خورده و ده‌ها نفر از هموطنانمان را به کام مرگ فرستاده‌است.

گزارش‌های متعددی دربارهٔ این رسوایی جدید در رسانه‌های فرانسوی منتشر شده و انجمن ضد فساد فرانسه (شرپا) خواستار بازجویی از برخی مقامات سابق این کشور در پرونده مربوط به حمایت مالی شرکت‌های فرانسوی از تروریست‌های داعش و جبهه النصره در سوریه شده‌است. بر اساس گزارش رادیو بین‌المللی فرانسه، «شرپا» اعلام کرده که «لوران فابیوس» ودو تن دیگر از مقامات سابق این کشور باید در پرونده مربوط به پرداخت‌های شرکت صنعتی سیمان «لافارژ» به تروریست‌های داعش و جبهه النصره در سوریه مورد بازجویی قرار گیرند.

انجمن «شرپا» تنها یکی از ۱۲ شاکی علیه شرکت لافارژ است. این شرکت به «حمایت مالی از تروریست‌ها در ازای تداوم حضور در سوریه» متهم است. رسانه‌های فرانسه به نقل از منابع آگاه گزارش دادند که شرکت فرانسوی لافارژ در راستای تأمین امنیت کارکنان خود در سوریه، ماهانه بین ۸۰ تا ۱۰۰ هزار دالر به گروه‌های مختلف تروریستی پول پرداخت کرده که ماهانه ۲۰ هزار دالر از این پول به داعش پرداخت می‌شده‌است. بعد از انتشار گسترده اسناد مربوط به این رسوایی مقامات فرانسوی در یک فرار به جلو اعلام کرده‌اند تمامی تقصیرها متوجه شرکت لافارژ است و این شرکت اشتباهات غیرقابل قبولی را در سوریه مرتکب شده‌است. حال آنکه ماه گذشته گزارشی منتشر شد که نشان می‌داد دولت فرانسه از همکاری شرکت لافارژ با النصره، داعش و سایر گروه‌های شبه نظامی در شمال سوریه مطلع بوده و این شرکت را به ادامه همکاری ترغیب می‌کرده‌است. یکی از مقامات شرکت سیمان لافارژ در اظهارات خود به دادگاه اعتراف کرده‌است که این شرکت برای ادامه فعالیت خود در سوریه در طول درگیری در این کشور، از حمایت دولت «فرانسوا اولاند» برخوردار بوده‌است. بر اساس این گزارش انجمن ضد فساد فرانسه تأیید کرده که از دادگاه خواسته‌است تا فابیوس و «اریک شووالیه» سفیر و «فرانک ژوئیه» فرستاده فرانسه در سوریه را مورد بازجویی قرار دهد. برخی رسانه‌ها به نقل از این انجمن اعلام کردند: اسنادی که بازرسان دربارهٔ این رسوایی داده‌اند دستگاه قضایی فرانسه را مجبور کرده‌است فابیوس و سفیر و فرستاده فرانسه به سوریه را به دادگاه احضار کند، تا از آنها به سبب آنچه در این اسناد و صورتجلسه‌ها و اظهارات «کریستین ارو» معاون رئیس‌شرکت لافارژ آمده‌است، بازخواست کند. کریستین ارو پیش از کناره‌گیری از سمتش، در نامه نگاری‌ها و صورتجلسه‌های داخلی این شرکت گفته بود هر شش ماه یکبار با سفیر ژوئیه دیدار و دربارهٔ کارخانه این شرکت در رقه گفت‌وگو می‌کرده‌است.

گزارش«جوان» از بي‌ميلي اقتصاد كشور در جذب بخش خصوصي

خواستگار خارجي فقط عروس دولتي را مي‌پسندد

همه چيز مهياست تا بخش خصوصي در اقتصاد نقش‌آفريني كند اما خواستگار خارجي عروس دولتي را بيشتر مي‌پسندد!



مهران ابراهميان

همه چيز مهياست تا بخش خصوصي در اقتصاد نقش‌آفريني كند اما خواستگار خارجي عروس دولتي را بيشتر مي‌پسندد! اين جمله را به راحتي مي‌توان از لابه‌لاي سخنان معاون وزير اقتصاد كه به نوعي مسئول مذاكرات اقتصادي دولت است استنتاج كرد؛ نوعي نگاه كه شايد نه فقط دليل ناتواني بخش خصوصي در جذب سرمايه‌هاي خارجي است بلكه سندي روشن براي رقابت دولتي‌ها با بخش خصوصي در اقتصاد كشور است.

محمد خزايي رئيس سازمان سرمايه‌گذاري خارجي و كمك‌هاي فني اقتصادي درباره جذب سرمايه خارجي گفته است، جذب اين منابع مانند خواستگار مي‌ماند و بايد طرف خارجي تمايل داشته باشد!

از رئيس‌جمهور و معاون اول گرفته تا وزيران و بخش خصوصي درباره الزام نقش خصوصي‌ها در اقتصاد سخن مي‌گويند و حتي روي كاغذ و دستورالعمل‌ها نيز بر اين موضوع تأكيد مي‌شود اما در مقام عمل بخش دولتي و عملكرد دولت است كه حضور بخش خصوصي را پس مي‌زند!

بخش خصوصي نه توان استفاده از منابع بانكي را دارد و نه اجازه دسترسي به منابع ارزان را، همچنين برخلاف ادعاي دولتمردان رتبه سرمايه‌گذاري 170 در بين 190 كشور است.

در كل، اوضاع فضاي كسب و كار بر اساس شاخص‌هاي بين‌المللي و اعدادي كه خود دولت اعلام كرده است، در دو سال اخير بدتر شده و اكنون رتبه كشوري 124 را در بين 190 كشور اخذ كرده‌ايم.

حال تصور كنيد در چنين شرايطي كه اوضاع و فضاي كسب و كار ما چنين است و رتبه‌مان هم در تجارت 160 است، فاينانس‌ها توسط بخش خصوصي جذب شود يا سرمايه‌گذاران خارجي با نگاهي به شاخص‌هاي مختلف فضاي كسب و كار بخواهند در ايران سرمايه‌گذاري كنند؟ آيا تنها با حرف درماني مسئولان و حل مشكلات بخش خصوصي روي كاغذ سرمايه‌ها در اقتصادي غير از بخش دولتي جذب مي‌شود؟ نتيجه اين جذب فاينانس‌ها چه خواهد بود؟

فاينانس فقط براي دولتي‌هاست

سيدمحمد سبطاحمدي در گفت‌وگو با خبرنگار جوان درباره مشكل جذب سرمايه به رغم سوددهي در بازار انرژي مي‌گويد: برخلاف آنچه در فضاي رسانه‌اي درباره فاينانس‌ها مطرح مي‌شود، بخش خصوصي قادر به استفاده از آن نيست، زيرا از يك سو بانك مركزي محدوديت جذب فاينانس را براي شركت‌هاي خصوصي فراهم مي‌كند و از سوي ديگر براي جذب فاينانس نياز به حداقل 120 درصد ارزش سرمايه‌گذاري است.

بديهي است اگر بخش خصوصي چنين دارايي‌هايي را داشت اصلاً نيازي به فاينانس يا دريافت وام از بانك‌ها نبود؟ وي معتقد است به رغم آنكه روي كاغذ و مقررات به بخش خصوصي مي‌توان از فاينانس استفاده كرد اما در عمل كاري كرده‌اند كه فقط دولت از آنها بهره خواهد برد.

اين كارشناس انرژي‌هاي نو معتقد است اولويت‌بندي‌ها بيشتر معطوف به انرژي‌هاي فسيلي و نفت و پتروشيمي است.

پدرام سلطاني نايب رئيس اتاق بازرگاني ايران نيز چندي پيش در مورد قراردادهاي خطوط اعتباري و فاينانس‌هاي دريافت شده از بانك‌هاي ساير كشورها اظهار داشت: قراردادهاي فاينانس و خطوط اعتباري از اين حيث كه فرصتي براي ما فراهم مي‌كند تا بتوانيم خريدها به ويژه خريد ماشين‌آلات، تكنولوژي و مواد اوليه را از طريق اين خطوط انجام دهيم و اين خطوط مسيري را براي تبادلات بانكي بين كشور ما و كشور ارتباط‌دهنده ايجاد مي‌كند، مثبت است اما نگراني ما اين است كه بخش قابل توجهي از فاينانس‌ها در پروژه‌هاي دولتي مورد استفاده قرار گيرد و با توجه به بدهي بالاي دولت به حجم بدهي‌ها بيفزايد و مشكلات را افزايش دهد. همين مشكلات را نيز به نوعي معاون وزير امور اقتصادي و دارايي مطرح كرده است.

مشكل وثيقه درست است!

معاون وزير اقتصاد در واكنش به اظهارات يك فعال بخش خصوصي مبني بر اينكه همه فاينانس‌ها مربوط به طرح‌هاي دولتي است، با رد آن گفت: اين حرف غلط است. اگر بخش خصوصي پروژه‌اي داشته باشد كه بتواند تمام 8ميليارد دلار كشور كره را نيز استفاده كند، منعي ندارد.

وي خاطرنشان كرد: اين حرف درست است كه بخش خصوصي با مشكل تأمين وثايق روبه‌رو است و اتفاقاً وزير اقتصاد در جلسه با بانك‌ها مطرح كرد كه يك بخش خصوصي وقتي مي‌خواهد از فاينانس استفاده كند، بانك عامل بيش از 100 درصد وام را به عنوان وثيقه طلب مي‌كند تا بعد تأييديه به وزارت اقتصاد بدهد. فرضاً اگر بخش خصوصي 150ميليون دلار داشته باشد، شايد نيازي به وام نخواهد داشت.

اين مقام مسئول افزود: بخش خصوصي توانمندي كه بتواند چنين وثايقي بگذارد، نداريم و نهايت وام‌هاي بخش خصوصي حدود 5 ميليون دلار و نظاير آن است.

خزايي يكي از مشكلات بخش خصوصي براي استفاده فاينانس را تأمين تضامين و وثايق دانست و گفت: وزير اقتصاد و معاون وي، به دنبال راهي براي اين مشكل هستند و بايد ديد نظام بانكي براي آن چه برنامه‌اي دارد.

خواستگار خارجي و عروس دولتي!

وي در مورد جذب سرمايه‌گذار مستقيم خارجي تصريح كرد: جذب اين منابع مانند خواستگار مي‌ماند و بايد طرف خارجي تمايل داشته باشد. بيش از 19ميليارد دلار طرح معتبر مصوب در اين زمينه داريم كه برخي نيز افتتاح شده است. اين ميزان طرح مصوب در تاريخ طرح‌هاي مصوب ركورد محسوب مي‌شود.

رئيس سازمان سرمايه‌گذاري خارجي و كمك‌هاي فني اقتصادي تأكيد كرد: برخي پروژه‌ها بعد از يك سال دوندگي به نتيجه نمي‌رسد و سرمايه‌گذار مي‌رود و برعكس برخي طرح‌ها، فرايندهاي مجوزها، تأييديه و افتتاح‌حساب و ورود تجهيزات را طي مي‌كنند. في‌نفسه جلب سرمايه اقدام مهمي است. در دو سال اخير 19ميليارد دلار طرح مصوب شده است.

منبع: روزنامه جوان

طرح رویایی یک معمار برای بازسازی موصل که در خواب هم نمی‌توان دید!

یک طراح و معمار بلژیکی برای شهر موصل طرحی پیشنهاد کرده که شاید در خواب هم نتوان آن را تصور کرد!

پایگاه خبری تحلیلی انتخاب (Entekhab.ir) :

یک معمار که امیدوار به بازسازی شهر موصل است طرحی رویایی برای بازسازی این شهر ارائه کرده است.

به گزارش «انتخاب»؛ وینسنتنت کالبوت Vincent Callebaut معمار بلژیکی با استفاده از چاپگرهای 3D توانسته تصاویری زیبا و بی‌نظیر از شهر موصل خلق کند.

در این طرح پنج پل روی رود دجله ایجاد شده که خانه‌های مسکونی بر روی آن قرار دارند.

به گفته این طراح حدود 55 هزار واحد مسکونی طی پنج سال در موصل ساخته می‌شود.

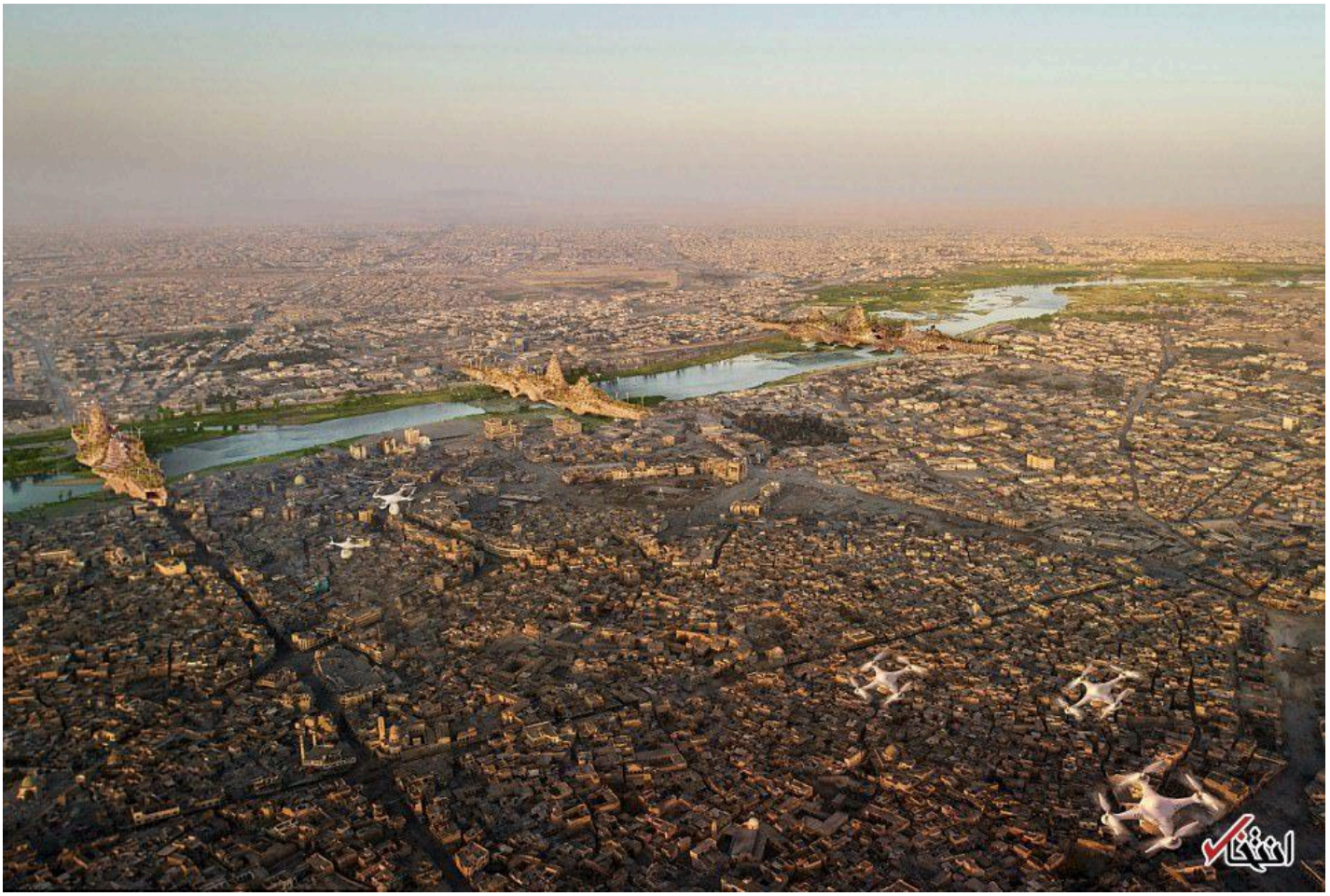
شهر موصل مرکز استان نینوا و پرجمعیت‌ترین شهر عراق تابستان 2014 به اشغال داعش درآمده بود که سرانجام پس از دو سال در 17 اکتبر 2016 عملیات آزادسازی آن به فرمان حیدر العبادی آغاز شد و پس از یک ماه از دست تروریست های داعش آزاد شد.

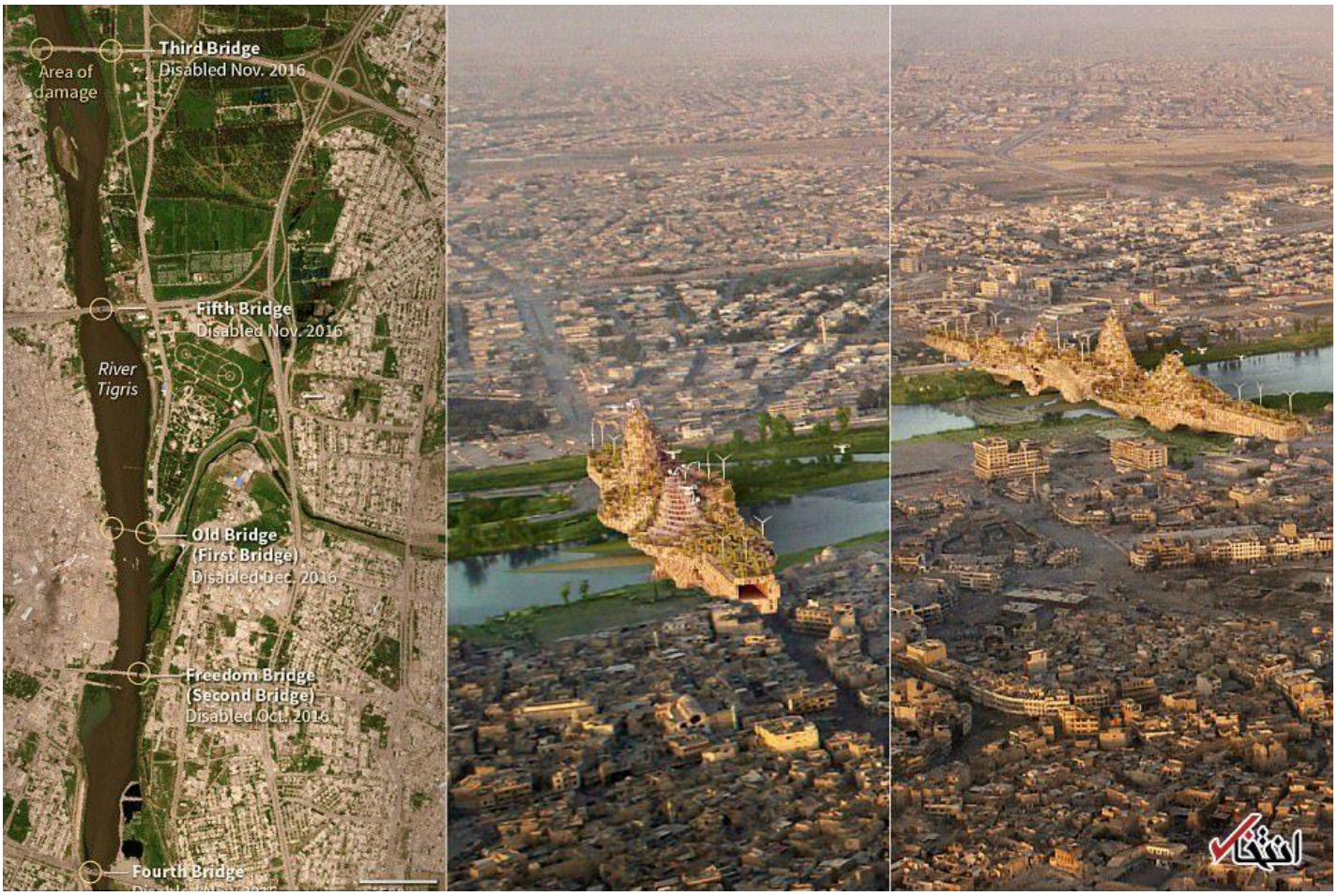
تمام پنج پل شهر موصل که بخش غربی این شهر به شرق آن را به یکدیگر وصل می کند در حملات هوایی ائتلاف آمریکا هدف قرار گرفته و نابود شدند.

به گفته دولت عراق بیش از یک میلیارد دلار برای بازسازی این شهر نیاز است.

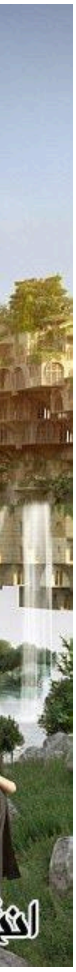







Area of damage
Third Bridge
Disabled Nov. 2016
Fifth Bridge
Disabled Nov. 2016
River Tigris
Old Bridge
(First Bridge)
Disabled Dec. 2016
Freedom Bridge
(Second Bridge)
Disabled Oct. 2016
Fourth Bridge

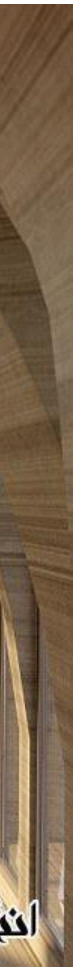









انتخاب











كورش تمدني كورش سياسي

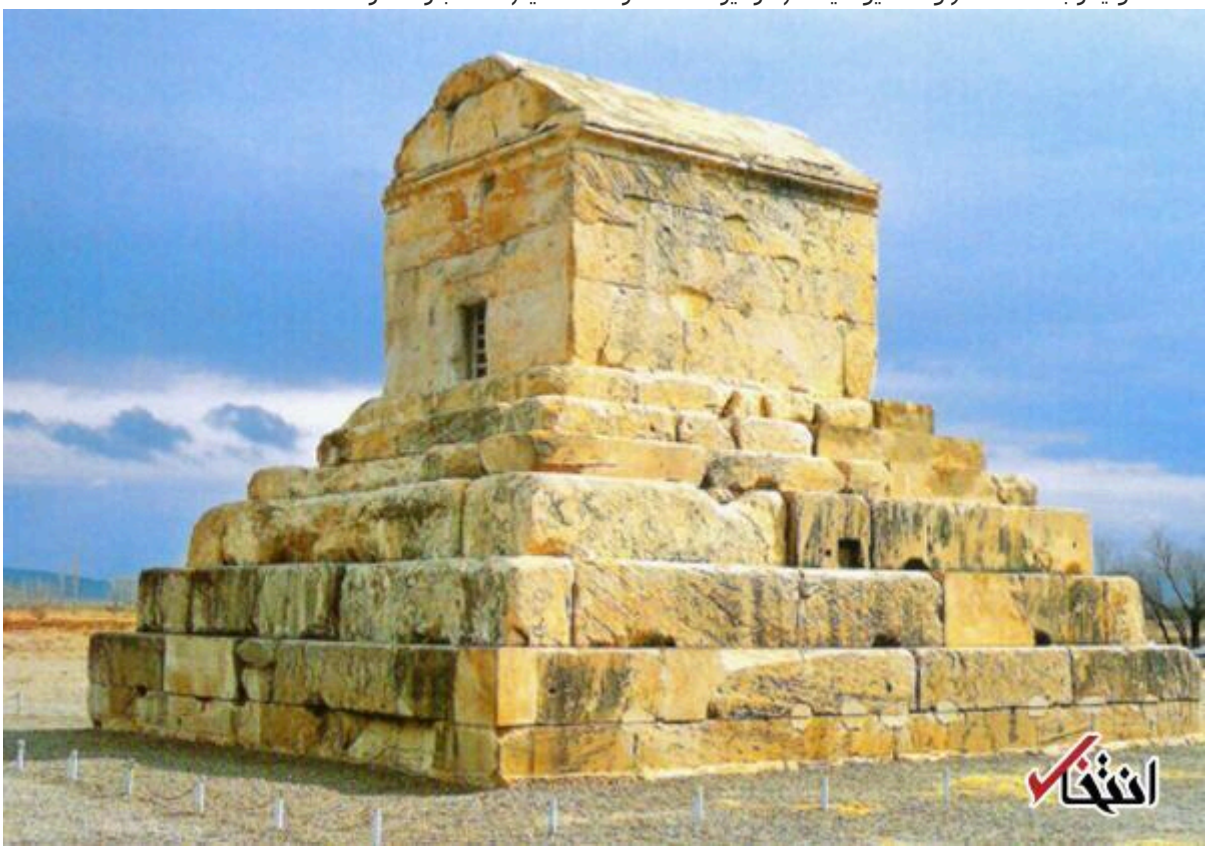
فضاي چند روز گذشته زمينه‌اي شد تا موضوع باستان‌گرايي به رسانه‌ها كشيده شود.

دكتر عبدالله گنجی

فضاي چند روز گذشته زمينه‌اي شد تا موضوع باستان‌گرايي به رسانه‌ها كشيده شود. از آنجا كه در رساله دكتري‌ام به رابطه اسلام و ناسيونالسيم (ملي‌گرايي) در ايران پرداخته‌ام، فراتر از ژورناليسم رسانه‌اي چكيده‌اي از آنچه يافته‌ام را تقديم خوانندگان محترم مي‌نمايم.

در آن رساله به اين موضوع پرداخته‌ام كه اسلام و ناسيوناليسم (ناسيوناليسم به معني ايدئولوژي حكومت نه يک دستگاه معرفتي) در ايران معاصر چگونه با هم مواجه شدند و تأثير اين مواجهه بر منافع ملي چه بوده است؟

سه الگوي رابطه اسلام و ناسيوناليسم در ايران معاصر داشته‌ايم كه عبارتند از:



1- غلبه ناسيوناليسم بر اسلام ۱۳۲۰- ۱۲۸۵

2- تفكيک اسلام و ناسيوناليسم ۱۳۵۷- ۱۳۲۰

3- سازگاري اسلام و ناسيوناليسم پس از انقلاب اسلامي.

سؤال اساسي اين است كه كدام الگو و در كدام زمان منافع ملي ما را تأمين نموده است؟

الگوي اول باعث شد در دو جنگ جهاني تسليم و نابود شويم و قحطي ۱۰ ميليون ايراني را نابود كرد. كودتا روش تغيير حاكميت شد و ارتش ملي پهلوي اول در شهريور ۱۳۲۰ طي سه روز فرو پاشيد و... .

در زمان حاكميت الگوي دوم كودتاي ۱۳۳۲ اتفاق افتاد؛ ملي‌گرايي مصدق و ناسيوناليسم باستان‌گراي پهلوي با هم سازگار نشدند، بحرين از ايران جدا شد و مستشاران امريكايي تا سقف ۴۳ هزار نفر ايران را قبضه كرده بودند.

در ۲۵ سال حكومت پساكودتا، ايران عملاً مستعمره و ژاندارم بود و تا مرز كاپيتولاسيون پيش رفت.

پس نتيجه اينكه ناسيوناليسم باستان‌گرا ظرفيت و قدرت حفظ منافع ملي ايرانيان را نداشت. بدون ترديد حملات غربگراها و ناسيوناليست‌ها به اسلام كه اندكي قبل از مشروطه شروع شد و تا انقلاب اسلامي ادامه داشت با واكنش ايرانيان مواجه شد و انقلاب اسلامي - بدون ترديد- اعتراض به ناسيوناليسم افراطي و غربگرايي وابسته در ايران بود.

اما در الگوي سوم، جمهوري اسلامي، مليت و ملي‌گرايي مثبت را در اكثر حوزه‌ها به رسميت شناخت و تعامل اسلام و ناسيوناليسم، منافع ملي را به صورت حداكثري تأمين نمود.

تعامل اسلام و ناسيوناليسم در ايران در حوزه‌هاي زير قدرتمندانه عمل نموده و اسلام عناصر مثبت ملي را در صدر نشانده است.

1- جنگ تحميلي، ۲- صداوسيما (مستندهاي آثار تمدني و تاريخي ايران و فرهنگ اقوام و ...)، ۳- مسئله خليج فارس، ۴- انرژي هسته‌اي، ۵- ورزش، ۶-گراميداشت مفاخر ملي و تاريخي ايران از جمله ميدان‌هاي همسويي ملي‌گرايي و اسلام‌گرايي است.

انرژي هسته‌اي، ورزش و خليج فارس به خودي خود مسئله ملي هستند، اما دين نيز با آن همسو شد و اين الگو نه تنها باعث حفظ و حراست از تماميت ارضي ايران شد بلكه ايران را در تراز قدرت‌هاي برتر جهان قرار داد. قدرت‌هايي كه در شهريور ۱۳۲۰ با حضور در تهران مشغول تقسيم ايران بين خود بودند، امروز همگي در مقابل ايران به جلسه مي‌نشينند و به معامله و مذاكره روي مي‌آورند و تحكم را بي‌فايده مي‌دانند. پس نشان مي‌دهد اسلام عناصر مثبت ملي‌گرايي در ايران را تقويت كرد.

در اسلام وطن‌دوستي بسيار محترم است، اما با وطن‌پرستي متفاوت است. ريشه تاريخي، موجب افتخار است اما نژادپرستي و برتري‌طلبي نژادي بسيار مذموم است.

جالب اين است كه نفي نژادپرستي و وطن‌پرستي كه در انديشه ديني پررنگ است در غرب جديد هم پررنگ است و هر جا نژادپرستان غربي (مثل آلمان) ظهور مي‌كنند، اروپا يكپارچه عليه آنان موضع مي‌گيرد.

در ايران هيچ‌كس مخالف كورش نيست، آثار تمدني عصر كورش از نگاه مقام معظم رهبري «قابل تحسين» و «موجب افتخار» است، اما كورش نه زيارتگاه است، نه شفا مي‌دهد، نه معنويت تزريق مي‌كند و نه مانند سعدي و حافظ تفريحگاه است و نه اصلاً آنجا مقبره

كورش است.
آنچه امروز و در دو، سه سال اخير مي‌بينيم يک حرکت اجتماعي يا واگرايي هويتي نيست، بلکه يک رفتار سياسي است که سلطنت‌طلبان به کمك شبکه‌هاي اجتماعي عليه نظام جمهوري اسلامي سامان داده‌اند، به همين دليل است که حکومت و دولتي که براي کورش گراميداشت برگزار کرد و حتي به شکل افراطي بر گردن آن چفيه مي‌انداخت، چنين مراسمي را قبول ندارند.
بزرگ‌ترين ظلم به کورش اين است که سلطنت‌طلبان پشت وي مخفي شوند و بخواهند اين ميراث ملي را با ناکامي‌هاي خود به کامروايي تبديل کنند.
درگير کردن هويت ملي با هويت ديني و برعکس، بازي باخت- باخت به هويت غربي است که سامان‌دهندگان اين درگيري از آبشخور غرب تغذيه مي‌شوند؛ البته ملي‌گراها در ۱۵۰ ساله گذشته از مباني معرفتي غرب سيراب شده‌اند نه مباني معرفتي ايراني- اسلامي...
آنچه قطعي و حتمي است و بر سر آن اختلاف وجود ندارد، اين است که تاريخ باستان ايران در همين ۲۰۰ سال اخير به دست مستشرقين و پشتيباني پارسيان هند (جرياني که حاضر به پذيرش اسلام نشدند و از ايران به هند مهاجرت و دين و زبان خود را حفظ کردند) نوشته شد و مستشرقين با زيرکي عناصري ملي - باستاني را که مي‌توانست به انشقاق هويتي ايران و اسلام منجر شود، در آن نهادينه کرده‌اند، بنابراين تاريخ کورش 2 هزار و ۳۰۰ سال بعد از تحقق آن ثبت شده است و قابل استناد قطعي نيست، به همين دليل هر کس از کورش صحبت مي‌کند واژه «احتمالاً» را از نظر دور نمي‌دارد.

منبع: روزنامه جوان

توضيح:ناميده شدن اين مکان به کوروش در دوران بهلوي ها و تا قبل از آن و در طول تاريخ نام اين مکان به مقبره مادر سليمان نبي معروف بود سياحتنامه های جهانگردان خارجي سند کوپايي بر اين نام کهن است

چندي پيش در وبلاگي ' تصوير فردي به نمايش گذاشته شده بود كه براي اظهار بندگي به كوروش سر سلسله هخامنشيان ' به پاي مقبره اي كه به نام وي در پاسارگاد منسوب است ' افتاده و بر خاك آن سجده مي كرد **!**
و اين در حالي است كه بنايي كه به نام مقبره كوروش در پاسارگاد مشهور است نمي تواند **قبر كوروش هخامنشي باشد !**
قبر كوروش كه گفته مي شود در پاسارگاد است ، افسانه اي بيش نمي تواند باشد ؛ زيرا آنچه كه امروز به قبر كوروش مشهور است در كتابهاي تاريخي حمداله مستوفي و ديگر سياحان و مورخان قرون گذشته و در ميان مردم محل به " مقبره مادر سليمان" مشهور بوده كه در دوره پهلوي اول آنرا به نام "مقبره كوروش " به مردم معرفي كردند !
پاسارگاد به چندين دليل نمي تواند مقبره كوروش باشد كه به سه تا از آنها اشاره مي شود

1 ـ كوروش در جنگ با ماساژتها ، يعني با تركان ماقبل ميلاد مسيح ، به دست ملكه توموروس ' بانويي كه رهبري و پادشاهي ماساژتها را به عهده داشته كشته مي شود ، **محل كشته شدن كوروش طبق روايت هرودوت ، شمال رودخانه آراكس (آراز = ارس) بوده ، ولي پير نيا مورخ ايراني بر هرودوت ايراد گرفته و محل كشته شدن وي را نه شمال ارس بلكه شمال رود جيحون مي داند ؛ با توجه به نوشته هاي تاريخي هرودوت و پيرنيا ' و تاكتيكهاي قرون گذشته تاريخي و حتي كنوني ' اصولا در جنگ، فرمانده كل قوا در پشت و منتها اليه لشگر و مسئول فرمان حمله و تنظيمات قوا ست ؛ وقتي درجنگي فرمانده كل قوا (كوروش) كشته مي شود ، يعني شكست كامل لشكر مهاجم و نابودي كامل قواي مهاجم كه نتيجه اش جز از بين رفتن روحيه مقاومت سربازاني كه احتمالا از جنگ جان سالم بدر برده اند و پا به فرار گذاشتن كساني كه كشته نشده اند نيست !** در موقعيتي كه كوروش كشته مي شود و سرش از تنش جدا مي شود و به دست ملكه تومروس مي افتد ، **كدام سرباز زنده مانده پارس و با كدام روحيه و جرئت مثلا مي رود و جسد بدون سر كوروش را از ميان سربازان فاتح تومروس پيدا ميكند و كشان-كشان از ميان آنها خارج مي كند و با پاسارگاد مي برد ؟!**

2 ـ اگر كوروش در شمال ارس كشته شده باشد فاصله اين مكان تا پاسارگاد به بيش از 1500 كيلو متر و اگر در شمال رود جيحون كشته شده باشد به بيش از 2000 كيلومتر مي رسد ،فرض كنيم سرباز پارس با روش و ترفند خاصي كه بر كسي روشن نيست جسد كوروش را از ميان لشگر پيروز تركان ماساژت بيرون آورده باشد، در آن زمان اين فاصله 1500 يا 2000 كيلومتر را همراه باجسد با چه وسيله اي تا پاسارگاد طي كرده كه سربازان پيروز ماساژت نتوانستند وي را تعقيب كنند و سرباز پارس با خيال راحت جسد كوروش را تا پاسارگاد برده و جسد هم متلاشي نشده است ؛ بطور متوسط انسان در يك ساعت مي تواند 6 كيلومتر راه طي كند و اگر فرض كنيم سرباز پارس روزي 10 ساعت راه طي كرده باشد و اگر جنگ در شمال رود ارس اتفاق افتاده باشد حداقل مدت 25 روز و اگر جنگ در شمال رود جيحون اتفاق افتاده باشد حد اقل 33 روز طول مي كشد كه اين سرباز بدون استراحت ' جسد را به پاسارگاد ببرد كه در اين مدت جسد كاملا متلاشي مي شده است .

چندي پيش در وبلاگي ' تصوير فردي به نمايش گذاشته شده بود كه براي اظهار بندگي به كوروش سر سلسله هخامنشيان ' به پاي مقبره اي كه به نام وي در پاسارگاد منسوب است ' افتاده و بر خاك آن سجده مي كرد **!**
و اين در حالي است كه بنايي كه به نام مقبره كوروش در پاسارگاد مشهور است نمي تواند **قبر كوروش هخامنشي باشد !**
قبر كوروش كه گفته مي شود در پاسارگاد است ، افسانه اي بيش نمي تواند باشد ؛ زيرا آنچه كه امروز به قبر كوروش مشهور است در كتابهاي تاريخي حمداله مستوفي و ديگر سياحان و مورخان قرون گذشته و در ميان مردم محل به " مقبره مادر سليمان" مشهور بوده كه در دوره پهلوي اول آنرا به نام "مقبره كوروش " به مردم معرفي كردند !
پاسارگاد به چندين دليل نمي تواند مقبره كوروش باشد كه به سه تا از آنها اشاره مي شود

1 ـ كوروش در جنگ با ماساژتها ، يعني با تركان ماقبل ميلاد مسيح ، به دست ملكه توموروس ' بانويي كه رهبري و پادشاهي ماساژتها را به عهده داشته كشته مي شود ، **محل كشته شدن كوروش طبق روايت هرودوت ، شمال رودخانه آراكس (آراز = ارس) بوده ، ولي پير نيا مورخ ايراني بر هرودوت ايراد گرفته و محل كشته شدن وي را نه شمال ارس بلكه شمال رود جيحون مي داند ؛ با توجه به نوشته هاي تاريخي هرودوت و پيرنيا ' و تاكتيكهاي قرون گذشته تاريخي و**

حتي كنوني ' اصولا در جنگ، فرمانده كل قوا در پشت و منتها اليه لشگر و مسئول فرمان حمله و تنظيمات قوا ست ؛ وقتي درجنگي فرمانده كل قوا (كوروش) كشته مي شود ، يعني شكست كامل لشكر مهاجم و نابودي كامل قواي مهاجم كه نتيجه اش جز از بين رفتن روحيه مقاومت سربازاني كه احتمالا از جنگ جان سالم بدر برده اند و پا به فرار گذاشتن كساني كه كشته نشده اند نيست ! در موقعيتي كه كوروش كشته مي شود و سرش از تنش جدا مي شود و به دست ملكه تومروس مي افتد ، **كدام سرباز زنده مانده پارس و با كدام روحيه و جرئت مثلا مي رود و جسد بدون سر كوروش را از ميان سربازان فاتح تومروس پيدا ميكند و كشان-كشان از ميان آنها خارج مي كند و با پاسارگاد مي برد ؟!**

2 ـ اگر كوروش در شمال ارس كشته شده باشد فاصله اين مكان تا پاسارگاد به بيش از 1500 كيلو متر و اگر در شمال رود جيحون كشته شده باشد به بيش از 2000 كيلومتر مي رسد ،فرض كنيم سرباز پارس با روش و ترفند خاصي كه بر كسي روشن نيست جسد كوروش را از ميان لشگر پيروز تركان ماساژت بيرون آورده باشد، در آن زمان اين فاصله 1500 يا 2000 كيلومتر را همراه باجسد با چه وسيله اي تا پاسارگاد طي كرده كه سربازان پيروز ماساژت نتوانستند وي را تعقيب كنند و سرباز پارس با خيال راحت جسد كوروش را تا پاسارگاد برده و جسد هم متلاشي نشده است ؛ بطور متوسط انسان در يك ساعت مي تواند 6 كيلومتر راه طي كند و اگر فرض كنيم سرباز پارس روزي 10 ساعت راه طي كرده باشد و اگر جنگ در شمال رود ارس اتفاق افتاده باشد حداقل مدت 25 روز و اگر جنگ در شمال رود جيحون اتفاق افتاده باشد حد اقل 33 روز طول مي كشد كه اين سرباز بدون استراحت ' جسد را به پاسارگاد ببرد كه در اين مدت جسد كاملا متلاشي مي شده است .

روایتی که هرودوت در مورد مرگ کورش آورده بر کشته شدن او توسط ماساژتها تاکید دارد ...
(این روایت مربوط به این تصویر است و نوشته هرودوت راست و دروغش گردن خودش !!)

ملکه ماساژت ها (تومیریس) ،
پیش از آغاز نبرد با کورش به او چنین پیام داد که :
" ای پادشاه ، **به تو نصیحت میکنم که دست از این کار برداری ، زیرا معلوم نیست که به نتیجه مطلوب دست یابی .** به فرمانروایی بر قوم خود خرسند باش و بگذار بر سرزمین خود سلطنت کنم . افسوس که به سخن ام گوش فرا نخواهی داد ، زیرا آنچه کمتر به ان می اندیشی صلح و صفا است ...
ای خون خوارِ سیری ناپذیر که پسرم را به نیروی افسون بار باده گرفتار کرده ای ، برخود مبال ،
زیرا که این آیین مردان نیست و در میدان جنگ نبرد انجام نشده . با این همه من بد تو را نمیخواهم .
پندم را بپذیر و او را رها کن و بی این که زیان ببینی از بوم و بر ما دور شو . اگر چنین نکنی به ایزد خورشید سوگند ، که هر اندازه تشنه ی خون باشی از خون سیرت خواهم کرد **"**

(قوم های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران - رقیه بهزادی - صفحه 97)

پس از این پیام جنگ در گرفت و کورش شکست خورد ...
آنگاه ترمیریس سر کورش را برید و آن را در خمره ی پرخونی فرو برد و گفت :
" آن چه میخواهی بنوش تا سیر شوی **"**

تَهمرَیِیش (با شکل یونانی‌شدهٔ تومیریس Thomyris) ملکهٔ قوم ایرانی‌تبار ماساژت‌ها بود که در حدود ۳۵۰ پ.م. حاکم قوم خود بود. ماساژت‌ها ایرانی‌تباران سکایی بودند که در بخش‌های بزرگی از دلتای سیردریا در آسیای میانه وقفقاز سکونت نیمه‌کوچ‌نشین داشتند

تهمرییش و پسرش اسپَرگَپِش که سپهبد سپاه او بود هر دو نام‌های ایرانی دارند. بخش اول نام تهمرییش به معنی دلاور است که در نام‌هایی مانند تهمتن و تهماسب نیز دیده می‌شود.

کوروش بزرگ هخامنشی در این بخش از شاهنشاهی ایران هفت دژ مرزبانی ساخت که نیرومندترین این دژها به نام کوروش‌کده، توانست در برابر اسکندر مقدونی مقاومت کند و از دستیابی او به این منطقه جلوگیری کند.

تاریخ‌نویسان یونانی مدعی‌اند که کوروش بزرگ حین سرکوبی شورش ماساژت‌ها گرفتار شد و تهمرییش توانست کوروش را بکشد. پس از مرگ کوروش بزرگ، فرزند ارشد او کمبوجیه به شاهنشاهی رسید.
مرگ کوروش توسط تومروس زنی آزربایجانی

در زمان کوروش فرمانروای ماساژت ها زنی به نام تومووروس بود که بعد از درگذشت شوهرش برجای او نشسته بود. کوروش ضمن ارسال پیام برای او چنین وانمود کرد که خواهان ازدواج با اوست. اما تومووروس دریافت که کوروش قصد ازدواج با او را ندارد، بلکه می خواهد سرزمینش را تصاحب کند. کوروش چون نتوانست با این تدبیر به مقصود برسد، از جنگ در آمد، و بعد از گذشتن از رود جیحون در سرزمین ماساژت ها به تاخت و تاز پرداخت. در این هنگام تومووروس به وی چنین پیام داد:

ای پادشاه مادی ها، به تو نصیحت می کنم که دست از این کار برداری، زیرا معلوم نیست که به نتیجه مطلوب دست یابی، به فرمانروایی بر قوم خود خرسند باش و بگذار که برسرزمین خود سلطنت کنم. افسوس که به سخنم گوش نخواهی داد، زیرا آنچه که کمتر به آن می اندیشی صلح و صفاست. اگر در تصمیم خود مبنی بر جنگ با ماساژت ها استوار هستی از ساختن پل بر روی رود جیحون صرفنظر کن. لشکر من تا مسافت سه روز از رود عقب نشینی خواهد کرد، و سپس تو به پیش روی ادامه بدهاگر ترجیح می دهی تو نیز همین اندازه عقب نشینی کن ما حاضریم در آن سوی رودبا تو روبرو شویم

کوروش پس از شنیدن پیام ملکه، فرماندهان خود را احضار کردو با آنان به مشورت پرداخت. همگی اعتقاد داشتند که بهتر است کوروش اجازه دهد ملکه و سپاهیانش به این سوی رود بیایند. اما کروسوس لودیا با این تدبیر مخالف بودو عقیده داشت که اگر دشمن به این سوی رود بیایدو پیروز شود، از تاخت و تاز دست برنخواهد داشت. پس بهتر آن است که کوروش به سرزمین دشمن بتازد و بر او در آن جا غلبه کند. سپس مصلحت در آن است که سران ماساژت ها را به ضیافتی فرا خواند و همه گونه خوراکی ها و نوشیدنی ها فراهم سازد، بعد، ایرانیان به این سوی رود بازگردند و تنها گروهی از گماشتگان خود را در آن سو بگذارند، آن گاه ایرانیان می توانند بر دشمن بتازند و آنان را در آن ضیافت به قتل برسانند.
کوروش توصیه کروسوس را پذیرفت و به خاک ماساژت ها تاخت، ولی گروهی از سربازان خود را در آن جا باقی گذاشت و به این سوی رود بازگشت. عده ای از ماساژت ها از فرصت استفاده کرده به آن گروه تاختند و همگی را به قتل رساندند. پس از آن پیروزی، چشمشان به سفره ای افتاد که برای آن ضیافت فراهم شده بود و آن قدر خوردند و نوشیدند که مست و مدهوش در آن جا افتادند. در این هنگام ایرانیان از فرصت استفاده کرده و گروه بسیاری را کشتند و جمعی دیگر را که در آن اسپارگاپیس فرزند تومووروس و سردار سپاه ماساژت ها نیز جزو آن ها بود، به اسارت درآوردند و آنها را نزد کوروش بردند.
همین که اسپارگاپیس به هوش آمد و خود را اسیر دید از کوروش خواست که غل و زنجیر را از او بردارند و کوروش با این تقاضا موافقت کرد. اسپارگاپیس به محض آزادی از شدت شرمساری خود را کشت. در این هنگام، ملکه تصمیم به جنگ گرفت. جنگی که باعث کشته شدن کوروش گردید. (قوم های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران – دکتر رقیه بهزادی ، چاپ سوم، صص204-203)

در چنین جنگی بود که ملکه ماساژت ها سر کوروش رو برید و در کاسه خون غرق کرد و گفت تو عاشق خون بودی، حال بنوش شاید که سیراب گردی.

قدیمی ترین کتابی که بعد از اسلام از این آرامگاه یاد کرده است فارس نامه ابن بلخی است **که**

در سالهای ۵۰۰ تا۵۱۰ هجری قمری نوشته شده است. در این کتاب از این آرامگاه با نام گور مادر سلیمان یادگردیده است.
در سال ۷۴۰ هجری قمری حمید مستوفی مطالب ابن بلخی را عینا نقل می کند و علی رغم اینکه ابن بلخیگور مادر سلیمان خوانده مستوفی پا را از این فراتر گذاشته و گفته که منظور از سلیمان سلیمان نبی است .

میرزا حسن فسائی در فارس نامه (نوشته شده در ۱۳۰۴ تا ۱۳۱۱ ق) میگوید : بلوک مشهد ام النبی یا مشهد مادر سلیمان (ع) یا مشهد مرغاب ـ مشهد به محل شهادت یا مقبره بزرگان و اولیاء دین گویند ـ چون قبر جمشید در این بلوک است و اعتقاد قدیمی عجم جمشید پیغمبر بود بعد از استیلای عرب بر عجم این بلوک را مشهد ام النبی گفتند و چون عجم حضرت سلیمان (ع) و جمشید را یک نفر دانسته اند آن را مشهد مادر سلیمان نیز گفتند .
در آثار به جا مانده از جهانگردانی که در قرون متمادی از سال 1200 تا 1810 میلادی از آنجا عبور کرده‌اند از آن مکان با عنوان «مقبره مادر سلیمان» یاد نموده‌اند. از جمله: دلاواله[4]،اوزلی[5]، لاسِن[6]، اوپرت[7]، سایس[8] و ژاندیولافوآ[9]؛ نامبردگان، آرامگاه کورش و بناء پاسارگاد را نه در محلّ پاسارگاد فعلی در دشت مُرغاب بلکه جایی در اطراف فسا می‌دانستند.
نخستین کسی که در سال 1811 میلادی ادعا نمود آن مکان و آن مقبره، متعلّق به کوروش است جهانگردی به نام «جیمز موریه» بود که بعداً از نظریه خود پشیمان شد در حالیکه افراد زیادی همچون: گروتفند[10]، کورزون[11]، هرتسفلد[12]، سِر رابرت کرپورتر[13] و کلودیوس جیمز ریچ[14] که بعد از او این مطلب را بیان کردند تکرار و تقلید از گفته کسی بود که از قول خود، پشیمان گشته بود. تقلیدی بودن گفته مورّخین پس از جیمز موریه، به صراحت در بیان برخی از آنان بیان شده است. جیمز موریه پس از برگشتن از گفته خویش، قبر کوروش و شهر پاسارگاد را در نزدیکی شهر فسا، تخمین زده است.
[4] پیترو دلا واله (به ایتالیایی: Pietro Della Valle) (زاده: ۱۵۸۶ – درگذشت: ۱۶۵۲) جهانگرد ایتالیایی بود که به چند کشور شرقی سفر کرد.
[5] ویلیام اوزلی (به انگلیسی: William Ouseley) (زاده: ۱۷۶۷ _ در گذشت: ۱۸۴۲) ایران‌شناس انگلیسی است که در اوایل سلطنت فتحعلی شاه قاجار به شیراز سفر کرده و نتایج آنرا در سفرنامه‌ای منتشر نموده است.
[6] کریستین لسن (Christian Lassen)
[7] ژول اوپرت؛ (۱۸۲۵/ ۱۹۰۵) زبان‌شناس بنام یهودی آلمانی - فرانسوی در سده ۱۹
[8] سایس (sayce) صاحب کتاب «the ancient empires of the east» مرتبط با کوروش و هخامنشیان
[9] مادام ژان دیولافوا (۱۸۵۱/ ۱۹۱۶) همسر مارسل اوگوست دیولافوا، مهندس راه و ساختمان و باستان‌شناس فرانسوی بود و به همراه همسرش از سوی دولت فرانسه برای انجام کاوش‌های باستان‌شناسی سه بار به ایران سفر کردند.
[10] گئورگ فریدریش گروتِفِند (به آلمانی: Georg Friedrich Grotefend) (زاده ۹ ژوئن ۱۷۷۵ - درگذشت ۱۵ دسامبر ۱۸۵۳)
[11] لرد کورزون(Lord Curzon) در کتاب "ایران و مسئله ایران"
[12] ارنست امیل هرتسفلد (به انگلیسی: Ernst Emil Herzfeld) (متولد ۲۳ ژوئیه ۱۸۷۹ - درگذشت ۲۰ ژانویه ۱۹۴۸) باستان‌شناس و ایران‌شناس آلمانی.
[13] رابرت کرپورتر (به انگلیسی: Robert Ker Porter) (1777/ 1842) یک جهانگرد و دیپلمات و نویسنده انگلیسی بود. وی در سال ۱۸۱۸ میلادی از پاسارگاد بازدید کرده است. شهبازی در کتاب "راهنمای جامع پاسارگاد" صفحه ۱۲۳ به اشتباه او را اوّلین کسی می‌داند که این بناء را آرامگاه کورش خوانده است.
[14] کلودیوس جیمز ریچ (Claudius James Rich) برای منافع تجاری کمپانی انگلیسی هند شرقی در بغداد کار می‌کرد.
مقبره مادرسلیمان: قبر مادرسلیمان/ گور مادرسلیمان/ مسجد مادرسلیمان. گاه نام مشهد مادرسلیمان را به این مقبره نیز تعمیم می‌دهند. بنایی سنگی و زیگورات‌مانند در محوطه هخامنشی مشهد مادرسلیمان (پاسارگاد احتمالی) که اخیراً به کورش منسوب شده و ممکن است به عنوان آرامگاهی برای او ساخته شده باشد. اما با توجه به کشته شدن کورش در فاصله‌ای دور و در حین حمله به سرزمین ماساژت‌ها، در هر صورت امکان دفن او در این محل یا هر محل دیگری در این منطقه بعید و ناممکن به نظر می‌رسد.
نام مقبره یا قبر مادرسلیمان، نام مشهوری است که از دیرباز و دستکم از زمان ابن‌بلخی در سده پنجم هجری تا زمان جوزپه باربارو (سیاح ونیزی) و جان استرویس و دوبروین به ترتیب در سده‌های

پانزدهم و هفدهم و هجدهم میلادی تا به دوره قاجاری و تا به امروز به این بنا اطلاق می‌شده و در حکم زیارتگاهی ویژه زنان بوده که مردان حق داخل شدن به آنرا نداشته‌اند.

دروغ در بديهي ترين مسلمات منابع رسمي غربي و بين المللي: خودكشي هيتلر در آخر جنك جهاني دوم:

بر اساس 700 سند سري



مامور سابق سیا: هیتلر تا سال ۱۹۸۴ زنده بود

باب بانر گفت: آدولف هیتلر در سال 1945 خودکشی نکرده بود و تا سالها بعد از آن تاریخ در برزیل زندگی کرده است.

کد خبر:۵۶۱۱۶۶

تاریخ انتشار:۲۶ دی ۱۳۹۴ - ۱۲:۵۱16 January 2016

باب بانر گفت: آدولف هیتلر در سال 1945 خودکشی نکرده بود و تا سالها بعد از آن تاریخ در برزیل زندگی کرده است.

به گزارش خبرگزاری صداوسیما به نقل از بخش فارسي پايگاه اينترنتي شبكه تلويزيوني العالم، باب بانر، مأمور سابق سازمان سيا در اين باره مي گويد در سال هاي اخير داستان هاي زيادي مغاير با روايت رسمي درباره مرگ هيتلر رهبر آلمان نازي مطرح شده كه خودكشي هيتلر و همسرش «اوا براون» با خوردن كپسول سمي سيانور يا شليک گلوله به سر را نفي مي كند.

پايگاه اينترنتي «ام 6 اينفو» به نقل از بانر افزود: بر اساس 700 سند سري كه اكنون منتشر شده است، هيتلر داستان ساختگي خودكشي را طراحي كرد، اما پس از آن با يک زيردريايي به «تنريف» اسپانيا و پس از آنجا به آرژانتين رفت.

به ادعاي بانر، هر چه بيشتر در اسناد و كتاب هاي تاريخي دقت كنيم، در مي يابيم كه دليلي براي

خودکشي هيتلر وجود ندارد. يکي از اسناد موجود هم حاکيست که ارتش آمريکا در آلمان نتوانست جسد هيتلر را کشف کند و هيچ دليلي نيز درباره مرگ يا خودکشي وي در دست ندارد.

همچنين يک دانشجوي برزيلي در پايان نامه دکترايش در سال 2014 مدعي شد که هيتلر با نام مستعار آدولف لايپزيگ در برزيل مي زيست، تا اينکه در سن 95 سالگي در سال 1984 ميلادي مرد.

بانر هم به نقل از يک مرد يوناني در يک فيلم مستند گفته است که هيتلر و شماري از شخصيت هاي رژيم نازي، اواخر جنگ جهاني از آلمان گريخته و راهي آمريکاي لاتين شدند.

آدولف هيتلر 20 آوريل 1889 در مسافرخانه‌اي در شهري مرزي و کوچک به نام برانآئو ام اين در اتريش، بين مرز اتريش و امپراتوري آلمان زاده شد.

وي از سال 1934 رهبر حزب سوسياليست ملي کارگران آلمان شد تا اينکه در سال 1939 جنگ جهاني دوم را آغاز کرد؛ جنگي که در سال 1945 ميلادي با شکست آلمان و متحدانش پايان يافت.

حجاریان: شورای نگهبان اگر خود را بر حق می‌داند باید سپر «نظام» شود

یکشنبه, ۷ آبان, ۱۳۹۶

چکیده : شورای نگهبان با این روش خود «نظام» را در مقابل یک دو راهی دشوار قرار می‌دهد. راه اول این است که «نظام» از عمل شورای نگهبان تبری بجوید و به جرگه ضد«نظام» بپیوندد و راه دیگر این است که عمل این شورا را تأیید کند و هر چه بیشتر ناکارکرد شود. خوب است در اینجا درباره کارکرد نظام بحثی را بگشاییم. درباره اصل مشروعیت «نظام» مناقشه‌ای نیست اما درباره کارکردهای آن باید دقت کرد که اگر ناکارکردی به‌وجود بیاید و مردم احساس کنند که فایده‌ای بر آن مترتب نیست طبعاً از وی رویگردان خواهند شد. «نظام» در ایران کارکردهای زیادی داشته است که به مرور بسیاری از آن‌ها از دست رفته و در نهایت امروز تنها دو کارکرد اصلی باقی مانده است.

کلمه – گروه خبر: اعتراضات به اقدام شورای نگهبان علیه عضو زرتشتی شورای شهر یزد بیشتر شده است. به گزارش کلمه طی هفته‌ی گذشته و به دنبال مصاحبه محمد یزدی عضو این شورا با تسنیم، این اعتراضات شدت بیشتری گرفت و بسیاری از حقوق‌دانان و روحانیون به اظهارات عضو شورای نگهبان اعتراض کردند.

در همین رابطه سعید حجاریان نیز یادداشتی نوشت که در انصاف نیوز منتشر شد. وی در بخشی از این یادداشت با اشاره به سال ۸۸ یادداشت نوشت: "همانگونه که خوانندگان این سطور به خاطر دارند، در قضایای مربوط به سال ۸۸ برخی گفتند «انتخابات بهانه است؛ اصل «نظام» نشانه است.» و می‌دانیم که بر روی عبارت اصل «نظام» حساسیت زیادی وجود داشت. در اینجا نیز آقای یزدی به همان عبارت اشاره کرده‌اند؛ یعنی به زبان حال می‌خواهند بگویند «نیکنام بهانه است؛ اصل «نظام» نشانه است.»"

وی دربخشی دیگر از این یادداشت با اشاره به آنکه چرا شورای نگهبان از نظام مایه می گذارد تاکید کرد: "این شورا باید به همان شرع و قانون که متولی‌اش است بسنده کند. اما می‌بینیم که این‌گونه نیست و همواره خود را پشت «نظام» پنهان می‌کند و آن را آماج تیرهای بلا قرار می‌دهد؛ فی‌الواقع شورای نگهبان اگر خود را بر حق می‌داند باید سپر «نظام» شود و درستی تصمیماتی که مبهم به نظر می‌رسند را با ادله متقنِ قانونی و شرعی به اثبات برساند."

به گزارش انصاف نیوز متن کامل این یادداشت به شرح زیر است:

در قضیه اظهارنظر شورای نگهبان در خصوص نماینده زرتشتی شورای شهر یزد تاکنون از زوایای مختلف حقوقی و فقهی بحث‌های فراوانی در گرفته است. من در این یادداشت از نکته‌ای در کلام آقای محمد یزدی که در گفت‌وگو با خبرگزاری تسنیم مطرح کردند، استفاده کرده و موضع این شورا را به چالش می‌کشم. ایشان در گفت‌وگوی مذکور در باب رأی شورای نگهبان به تفصیل سخن گفته و در نهایت مخالفت با آن نظرات را در حکم «مقابله با اصل نظام جمهوری اسلامی ایران» دانسته‌اند.

همانگونه که خوانندگان این سطور به خاطر دارند، در قضایای مربوط به سال ۸۸ برخی گفتند «انتخابات بهانه است؛ اصل «نظام» نشانه است.» و می‌دانیم که بر روی عبارت اصل «نظام» حساسیت زیادی وجود داشت. در اینجا نیز آقای یزدی به همان عبارت اشاره کرده‌اند؛ یعنی به زبان حال می‌خواهند بگویند «نیکنام بهانه است؛ اصل «نظام» نشانه است.»

واقعیت این است که سال ۸۸ همگان خود را از شعار فوق‌الذکر مبرا می‌دانستند اما اکنون به جایی رسیده‌ایم که حقوق‌دانان، فقها، رییس مجلس و حتی مدیرمسوول ارگان سپاه نیز به دفاع از آقای سپنتا نیکنام پرداخته‌اند و لابد به زعم آقای یزدی اصل «نظام» را نشانه رفته‌اند و به‌گمانم اگر در آینده شخص رهبری نیز به نوعی انتخابات یزد را تأیید کنند، ایشان نیز در جرگه همین دسته قرار می‌گیرند. تقشر و تعصب بی‌جا کار شورای نگهبان را به جایی رسانده است که فقط فقها -البته نه همه آنها- خود را ملاک خدا، شرع، قانون و «نظام» می‌دانند و مابقی را بالمره طرد می‌کنند. این رویه شورای نگهبان از زمانی که نظارت موجود در اصل ۹۹ قانون اساسی را استصوابی خواند، آغاز شد و تا به امروز ادامه پیدا کرده و در هر مقطع «زاد فی الطنبور نغمه الاخری».

به‌راستی چرا شورای نگهبان از «نظام» مایه می‌گذارد؟! این شورا باید به همان شرع و قانون که متولی‌اش است بسنده کند. اما می‌بینیم که این‌گونه نیست و همواره خود را پشت «نظام» پنهان می‌کند و آن را آماج تیرهای بلا قرار می‌دهد؛ فی‌الواقع شورای نگهبان اگر خود را بر حق می‌داند باید

سپر «نظام» شود و درستی تصمیماتی که مبهم به نظر می‌رسند را با ادله متقنِ قانونی و شرعی به اثبات برساند.
شورای نگهبان با این روش خود «نظام» را در مقابل یک دو راهی دشوار قرار می‌دهد. راه اول این است که «نظام» از عمل شورای نگهبان تبری بجوید و به جرگه ضد«نظام» بپیوندد و راه دیگر این است که عمل این شورا را تأیید کند و هر چه بیشتر ناکارکرد شود. خوب است در اینجا درباره کارکرد نظام بحثی را بگشاییم. درباره اصل مشروعیت «نظام» مناقشه‌ای نیست اما درباره کارکردهای آن باید دقت کرد که اگر ناکارکردی به‌وجود بیاید و مردم احساس کنند که فایده‌ای بر آن مترتب نیست طبعاً از وی رویگردان خواهند شد. «نظام» در ایران کارکردهای زیادی داشته است که به مرور بسیاری از آن‌ها از دست رفته و در نهایت امروز تنها دو کارکرد اصلی باقی مانده است.
اولین کارکرد آن است که به لحاظ هژمونیک قادر است در مقابل روحانیت قشری بایستد و با ابزار مصلحت بسیاری از قوانین شرع که با عصر حاضر تطابق ندارند را منحل کند یا به کناری بگذارد؛ کما اینکه امام چنین می‌کرد و در مقابل مراجع می‌ایستاد و کار مُلک را با مصلحت پیش می‌بُرد. امروزه به نظر می‌رسد که با این سنخ اعمال شورای نگهبان و همچنین کنش‌های علمای طراز اول که هنوز در چارچوب فقه سنتی فکر می‌کنند «نظام» خود را دست‌وپا بسته می‌بیند. چنانکه مدت‌هاست امری که به صلاح مردم باشد و شارع بدان صحه نگذاشته باشد را از ناحیه «نظام» مشاهده نکرده‌ایم.
دومین کارکرد «نظام» بسیج نیرو برای مقابله با دشمنان است. در زمان جنگ دیدیم و همگان شاهد بودند چه رشادت‌ها و فداکاری‌ها برای حفظ «نظام» از سوی مردم صورت گرفت اما اکنون بسیج نیرو در حد پرشور کردن انتخابات نیز به سختی صورت می‌گیرد چه برسد به جنگ. علت این نقصان ویژه‌خواری‌ها، رانت‌جویی‌ها، تبعیض‌ها و فساد دامنه‌داری است که همگان شاهد آن هستند و من نمی‌دانم اگر خدای ناکرده جنگی در بگیرد قدرت بسیج‌کنندگی «نظام» چقدر خواهد بود. وقتی شورای نگهبان به‌تدریج در عرض این سی سال بخش عظیمی از مردم را غیرخودی خوانده است و همه آنها را در تقابل با «نظام» می‌داند چه انتظاری می‌رود که مردم برای امور مهم بسیج شوند.
به هر حال آقای یزدی با این فرمایشات خود «نظام» را دچار محذورات زیادی کرده‌اند تا آنجا که چه از آن ناحیه موضعی صادر شود و چه نشود مشکلات و معضلاتی به وجود می‌آید. یعنی «نظام» اگر سمت شورای نگهبان را بگیرد با عوارض خاصی مواجه می‌شود و اگر برخلاف نظر شورای نگهبان موضع بگیرد عوارض دیگری دارد که بسط آن‌ها در این مجال نمی‌گنجد.
منبع: انصاف نیوز

ساختار جمعیت افغانستان وکتمان حقایق در افغانستان-بخش اول

نویسندهشورای جهانی هزاره سرطان ۲۳, ۱۳۹۳



تذکر: خوانندگان گرامی ،این مقاله که اولین بار در سال ۱۳۷۵ش در مجله سراج شماره ۷، فصلنامه مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان به نشر رسیده بود،در این اواخر سایت شورای جهانی هزاره زحمت کشیده سر از نوآنرا تایپ نموده و در اختیار خوانندگان خود قرار داده است.نگارنده ضمن تشکر و قدر دانی از زحمات این عزیزان که این مقاله را باز نشر نموده اند،خود نیز یک بار دیگر آنرا از نظر گذرانده و با کمی اصلاحات ویرایشی و درج ماخذ و منابع که در سایت جهانی هزاره نیامده است، این بار در اختیار علاقه مندان سایت "چکباشی" قرار می دهد. امید که مورد توجه عزیزان قرار گیرد.
۲۴اگست ۲۰۱۴م

خشت اول گر نهد معمار کج
تا ثریا می‌رود دیوار کج

مقدمه:

قابل گفتن نیست که جامعه افغانستانی را بحران عظیم در خود گرفتار ساخته ،که نه تنها مردم این سرزمین ،که حتی همسایگان و کشورهای منطقه را نیز سر در گم نموده است. پیچیدن روی این مسأله که بحران کنونی از کجا پیدا شد، شاید لازم نباشد. چراکه ،اگر بعد از دو دهه بحران باز هم کسی نداند که قضیه از چه قرار است، حکایت از آن دارد که آن‌ها اصلا نمی‌خواهند و یا نخواسته‌اند بدانند که در افغانستان چه گذشته و چه می‌گذرد؛ بنابراین از عوامل بحران در این مقاله چیزی نمی‌گوییم و صرفآ به خود بحران ،آن هم نه کلیت بحران، که به یک شاخه آن اشاره می‌کنیم.

یکی از عمده‌ترین عوامل بحران در جامعه افغانستان چه در گذشته و چه در حال، بحران انکار هویت کتله های قومی این کشور است. هر چند سروکله این معضل اجتماعی- سیاسی در شرایط انقلاب و جهاد به نمایش درآمد و در صبحدم پیروزی مجاهدین مایه نفاق و شقاق گردید، ولی نهال این درخت حداقل در یک قرن قبل در این سرزمین چند ملیتی غرس شده است؛ و امروز ثمره این درخت شوم دهان همه را تلخ کرده است.

به هر حال ،هر کار و هر اندیشه ای را سر آغازی است و درک بحران جمعیت برای نگارنده سرگذشت در خورتوجه و قابل یادآوری دارد. حقیقت این است که رشته تحصیلی ام و این که پس از اتمام تحصیل چه کاره باید می‌شدم، با کاری که فعلا انجام می‌دهم،تفاوت فراوان دارد.
از اتفاقات روزگار و تحولات که در یکی از مقالات قبلاً اشاره کرده ام، توسط رهبر شهید بابه "مزاری" پایم به مطبوعات کشیده شد و اولین جرقه ای که مرا به کلی از خواب و خیال گذشته بیرون کرد، مطالعه یک جزوه کوچک به نام "حکومتها و مردم افغانستان" اثر غلامحسین میرزا صالح- منتشره سازمان انتشاراتی و فرهنگی ابتکار در سال ۱۳۶۰ش در ایران بود، آنجا خواندم ودیدم که ما(هزاره ها) در افغانستان نیستیم، چرا که آن جزوه ترکیب نفوس افغانستانی را اینطور نوشته بود:
"ترکیب قومی و نژادی:
-"پشتون ها" که افغانی‌های واقعی خوانده می‌شوند به عنوان بزرگ‌ترین گروه قومی افغانستان متشکل از دو طایفه غلجایی و درانی ۵۰ در صد جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند.
– قوم تاجیک مقیم نواحی شمالی افغانستان که سی در صد جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند به زبان فارسی تکلم می‌کنند. تاجیک‌های دشت‌های شمال، سنی و تاجیک‌های مقیم نواحی مرتفع و کوهستانی شیعه هستند.
– ایماقها ۹۰۰۰۰۰ نفر
– ترکمن‌ها ۲۰۰۰۰۰ نفر
– بلوچها ۱۱۰۰۰۰ نفر
– ازبک‌ها ۱۰۰۰۰۰۰ نفر
– نورستانیها ۱۰۰۰۰۰ نفر که در گذشته کافرستانی خوانده می‌شدند.
– و قزلباش ۲۰۰۰۰۰ نفر"۱
وقتی این جزوه را خواندم ،تازه متوجه شدم که چرا در زمان داود خان (۱۳۵۳ ه.ش) در وقت توزیع تذکره‌ها قوم ما را ناقلین نوشتند و ما هر چه اصرار کردیم که ما هزاره‌ایم قبول نکرده و گفتند: شما ناقلین هستید و من هم قانع شدم، چون اسم قریه ما "قریه ناقلین ها "بود.آنجا اصطلاح عجیب برای شناسایی مردم وجود داشت ، به طورمثال :
هزاره ها را ناقلین می گفتند، ازبیک ها را جغطایی ها ، ترکمن ها را مهاجر، تاجیک ها را وطنی ، بلوچ ها راخروتی ، افغان ها را، افغان های اوریاخیل و صافی می‌گفتند.هرچند هرگدام این اسامی در ابتدا پیشوند هزاره ناقلین ، ازبیک های جغطایی،ترکمن های مهاجر و افغان های اوریاخیل و صافی داشتند، ولی بعدها فقط پسوندها گفته و نوشته می‌شد نه پیشوندها!
بهر صورت، مطالعه این جزوه کوچک (در آن شرایط که بسیار جوان بودم و احساساتی)چنان مرا تکان داد که تمام آن جزوه را یادداشت کردم (تاکنون هم جزوه و هم یادداشت‌ها را دارم) و بارها از خود پرسیده‌ام که چرا هزاره‌ها را ننوشته -چون هزاره خود را مغول نمی‌دانستند، هر چند که در برخی کتب تاریخی آمده است که این‌ها از نسل مغول هستند، ولی نظر مردم این نبود- روی این اصل به مطالعه پیرامون موضوع نفوس پرداختم، با گذشت چندین سال و مطالعه و تحقیق در مسائل سیاسی، اجتماعی، تاریخی و... افغانستان، چنان غرق شدم که هم میراث پدر (بیل دهقانی) و هم شغل و حرفه خود (چکش کندن کاری) را فراموش کردم، ابزارم قلم شد، شغلم ورق زدن کتاب‌های کهنه و نو.
از سال ۱۳۶۲ش به این طرف، مقالات گوناگون را در مجله حبل الله به همین رابطه درباره نفوس کشور و ترکیب آن به نشر رساندم و در سالهای اخیر" شناسنامه افغانستان و شناسنامه احزاب افغانستان" در همین راستا به چاپ رسید (کتاب‌های: شناسنامه انقلاب، افغانستان ناشناخته، جامعه شناسی سیاسی افغانستان، مراکز علمی- فرهنگی

افغانستان و قران و اسلام در افغانستان، طرحی در جهت صلح و تفاهم ملی در افغانستان که هنوز چاپ نشده‌اند روی همین منظور به رشته تحریر در آمد).
گذشته از آن در شماره‌های فصلنامه سراج باز هم این تلاش‌ها صورت گرفت ،ولی متاسفانه بازهم مشاهده می‌کنیم که برخی از نشریات(ایرانی ها نیز) وجود ما را انکار می‌کنند! و شاهد مدعا هم روزنامه رسالت مورخ ۱۶ حمل سال جاری (۱۳۷۵ش)است که نوشته است: هزاره‌ها ۵ درصد جامعه افغانستان را تشکیل می‌دهند، وقتی هم اعتراض شد و اسناد معتبر در اختیارشان قرار گرفت ،صرفاً به یک توضیح مختصر اکتفا نمود!
در اوایل انقلاب، وقتی نشریات خارجی درباره افغانستان دروغ‌هایی را می‌نوشتند، ما به این باور بودیم که چون معلومات ندارند- اشتباه نوشته‌اند- ولی پس از دو دهه افشاگری باز هم نویسندگانی یافت می‌شوند که حقایق را پنهان می‌کنند، مانده‌ایم که درباره این‌ها چه قضاوت کنیم؟ آیا هنوز ناآگاه‌اند و یا اینکه عناد دارند؟ خوشباورانه می‌گوییم هنوز تقصیر از ماست که نتوانسته‌ایم حقایق را به کشورهای میزبان و جهان روشن سازیم، لذاست که یک بار دیگر تعدادی از آمارهای را که در اختیار قرار گرفته با تجزیه و تحلیل، در این مقاله درج می‌نماییم و وجدان‌های بیدار جهانیان را به قضاوت می‌گیریم تا خود واقعیت را از بین این همه جعلیات، تحریف و کتمان حقایق کشف کنند!
بخش اول
واقعیت‌های تاریخی و غیر قابل انکار
برای درک واقعیت نفوس در افغانستان، دو راه بیشتر وجود ندارد، یکی سرشماری نفوس که فعلا نظر به شرایط جنگی و بحران سیاسی کشور امکان پذیر نیست. دیگری هم تکیه بر آماری ارائه شده خود دولت‌های گذشته، که قابل اطمینان نمی‌باشند.
آمارهای دولتی در افغانستان سه مرحله کاملاً متفاوت از هم را به نمایش می‌گذارد ،در مرحله اول (پیش از تشکیل انجمن تاریخ و پشتو تولنه) واقعیات به طور نسبی بیان شده، در مرحله دوم (از زمان نادرخان تا اواخر حکومت داوود خان) حقایق کاملا پنهان گردیده است و در مرحله سوم (دوران کودتا، انقلاب و پیروزی مجاهدین) راه افراط و تفریط طی شده و می‌شود.
ما سعی می‌کنیم خواننده را به حقایق کتمان شده با خلق سؤالات، دلایل قانع کننده و اسناد معتبر آشنا سازیم. ابتدا از کتاب معتبر دولتی (سراج التواریخ یکی از کتب تاریخی مادر در افغانستان) شروع می‌کنیم، چرا که این کتاب تحت نظر خود دولت وقت تالیف و چاپ شده، طبعا مطالب آن مورد تایید دولت وقت بوده است و خود امیر حبیب الله خان می‌نویسد:
"چنانچه در این آوان که زمام اختیار امارات خطه ء افغانستان از لطف و مرحمت حضرت یزدان در قبضه اقتدار این فرمانبردار خالق سبحان آمد، تصمیم عزم بر تسوید وقایع نموده و خود را از سبب گرفتاری در امور مهمه سلطنت و تربیت سپاه و رعیت، معذور دیده، فیض محمد کاتب ابن سعید محمد مغول معروف به هزاره محمد خواجه را، مامور فرمودم که به تحریر پرداخته، سر گذشت پادشاهان افغان را، کتابی مرتب سازد تا در روزگار، یادگار بماند. با وجود گرفتاری زیاد که در امورات دولت عالیه خدا داد افغانستان دارم باز هم جزو جزو که از تحریر می برآید خود من شخصآ ملاحظه کرده، حک و اصلاح نموده – اجازه چهاپ (چاپ) را می‌دهم، هر گاه سهوی ملاحظه شود آن را از باعث گرفتاری زیاد که دارم تصور دارند. فقط چه:
زندهء جاوید گشت هر که نیکو نام زیست
کزعقبش ذکر خیر زنده کند نام را "(سراج التواریخ ، جلد اول– تالیف مرحوم ملافیض محمد کاتب هزاره، صفحه اول، چاپ اول، موسسه تحقیقات و نتشارات بلخ، چاپ تهران).
بامطالعه سطور فوق بدون شک آنچه در کتاب آمده ،مورد تأیید امرای کابل بوده است! و ما به خاطر کشف حقایق، آمار نفوس و ترکیب آن را بر اساس همین کتاب تا سرشماری دقیق بعدی قبول می‌کنیم و امیدواریم که تمامی خوانندگان مطالب این کتاب را با دقت از نظر

بگذرانند. در همین کتاب راجع به میزان نفوس افغانستان و ترکیب جمعیت آن چنین آمده است:
"ذکر حدود سابقه مملکت افغانستان:
و این سلطنت خصوصاً مشتمل بر افغانستان و عموماً بر قسمتی از خراسان وبلخ و سیستان و کشمیر و حصه قلیلی از لاهور و قسمت کثیری از ملتان است. جمعیت همه این ولایات از ملل غریبه (۱۵۰۰۰۰۰۰) پانزده میلیون است.
افغان: چهار میلیون و پنجصد هزار (۴۵۰۰۰۰۰)
هندو: پنج میلیون و پنجصد هزار (۵۵۰۰۰۰۰)
تاتار: یک میلیون و پنجصد هزار (۱۵۰۰۰۰۰)
ایرانیان: یک میلیون و پنجصد هزار (۱۵۰۰۰۰۰)
قبایل دیگر: دو میلیون (۲۰۰۰۰۰۰)"(سراج التواریج ، جلد اول، صفحه ۲و۳...)
این سند تاریخی حقایق تلخی را روشن می‌سازد، چرا که در آمار نیز هزاره به چشم نمی‌خورد و عوض کلمه هزاره، قبایل دیگر آمده و این به خاطر آن است که امیر عبدالرحمان خان دستور داده بود: باید در تاریخ نام این قوم نباشد و فرمان داده بود که:
"بارها حکم داده و فرستاده شده است که زمان زمستان قریب گردیده و مردم هزاره مکاره کفره ، بسیار فریبنده و غدارند، تا سعی دارند در اتمام کار آن طایفه نابکار کوشیده، نگذارند که نامی از ایشان در ملک باقی ماند..."(مجله سراج شماره ۳و۴ به نقل از کتاب وقایع افغانستان اثر مرحوم کاتب به نام بدل سراج التواریخ جلد سوم بخش اول...).
با وصف این دستور، مرحوم کاتب اجازه نداشت میزان جمعیت این قوم را رسماً نام ببرد، لذا به نام قبایل دیگر ذکر می‌کند و بعدها دور از سانسور دولت ترکیب واقعی نفوس کشوررا به رشته تحریر در می‌آورد که در جایش ذکر خواهد شد.
طبق آمار بالا با در نظر داشت اینکه، ولایت کشمیر و ملتان و لاهور از افغانستان جدا شده و بر اساس خط دیورند نصف نفوس افغان‌ها در سرزمین هند آن روز و پاکستان کنونی قرار گرفته ،ترکیب نفوس خود ساحته افغانستان در زمان حکومت امیر حبیب الله خان به این شرح است:
۱- افغان (پشتون)*: دو میلیون و دو صد پنچاه هزار نفر (۲۲۵۰۰۰۰) نفر۳۱ ٪(*اشتباه نشود ما نفوس آن روز افغان ها را دو میلیون نفر ذکر نمی کنیم ، بلکه خود سراج التواریخ صریحا این موضوع در صفحه ۸ خود جلد اول، موسسه تحقیقات و انتشارات بلخ،به این شرح بیان کرده است:
"بلدان و ولایات مسکونه ی طوایف افغان که معروف به افغانستانند. این مملکت، محدود است از طرف جنوب به بلوچستان و از شرق به نهر هند و از جهت غرب به سیستان و هرات و از سوی شمال ایضا به هرات و هندوکش که سلسه اش فاصل است در بین افغانستان و بلخ و بدخشان و طخارستان.مساحت این مملکت یک لک وپنجاه هزار(۱۵۰۰۰۰) مایل مربع و جمعیت آن چهل لک (۴۰۰۰۰۰۰)نفس است که عبارت از چهارمیلیان باشد"با در نظر داشت مطالب ذکر شده نصف نفوس قوم افغان یعنی پشتون خارج از قلمرو افغانستان به حساب می آید).
۲- تاتار (ازبک و ترکمن): یک میلیون و پنجصد هزار (۱۵۰۰۰۰۰) ۲۰/۶%
۳-ایرانیان (تاجیک‌ها): یک میلیون و پنجصد هزار (۱۵۰۰۰۰۰) ۲۰/۶%
۴- قبایل دیگر (هزاره‌ها): دو میلیون (۲۰۰۰۰۰۰) نفر ۲۷/۵%
مجموع نفوس افغانستان (در سالهای ۱۳۳۱ ه.ق یعنی ۷۵ سال قبل) ۷۲۵۰۰۰۰
و بعدها مرحوم کاتب در عصر نادر خان که زمان اخیر حیات مادی خود اوست، درباره نفوس و ترکیب واقعی آن به طور مشروح با ذکر اسامی تمامی قبایل افغان کتابی به نام نژاد نامه افغان نگاشته است که به قسمتی از آن اشاره می‌کنیم:
۱- افغان :"افغان مقیم افغانستان که طبل انانیت به نام افغانیت و دولت مستقل افغانستان

نواخته و خود را مشهود انظار و آفاق و اقطار ساخته، افزون از (سه صد هزار خانه) قراریکه رقم شده آمده در این مملکت تمکن و قرار ندارد، باقی تاجیک و اوزبک و هزاره و جدید الاسلام و اقوام مختلفه اند:
و افغان اضافه از این سیصد هزار هر چه است، مقیم خاک مستعمره انگلیس و تابع امر و فرمان اویند؛ و یکی از حالت دیگر و موطن و مسکن و فرقه‌اش علم ندارد و نمی‌داند که کجا ست و اقوام مختلفه مقیم این مملکت را که تابع حکومت افغان و قریب (پنج میلیون و چهار صد هزار) تخمیناً در شمارند. ذیلاً برای استحضار خواطر خوانندگان این نژادنامه بر سبیل اجمال رقم کرده و از ذکر مفصلش نظر به کسالت بدنی وضیق معاش از عدم مایحتاج خوردنی و پوشیدنی و نوشیدنی عذر خواسته به (العذر عند کرام الناس مقبول) حواله می‌نماید و رجای قبول آن را از صاحبان انصاف می‌دارد".
۲- تاجیک:"...و تمامت تاجیک مقیم افغانستان هجده لک و هفتاد و پنج هزار نفر و قریب ثلث کل نفوس متوطن افغانستان‌اند.
۳- هزاره: فرقه و طوایف هزاره، این قوم ...ششصد و پنجاه هزار خانه و (دو میلیون و دویست و پنجاه هزار) نفر است...
۴- ازبک: فرقه ازبک و ترکمان، این دو فرقه...تخمیناً یک میلیون و پانصد هزار نفس..."(نژاد نامه افغان چاپ اول ، تهران ، اثر مرحوم ملا فیض محمد کاتب هزاره با مقدمه استاد حاج کاظم یزدانی، صفحات ۱۳۹،۱۳۸،۱۳۵،و۱۵۶).
بر اساس این سند ترکیب و میزان نفوس افغانستان به این صورت خواهد بود:
۱-افغان (پشتون) ۳۰۰۰۰۰ خانوار (۱۸۰۰۰۰۰*) نفر -۲۵٪
۲- تاجیک: (۳۱۲۵۰۰خانوار) ۱۸۷۵۰۰۰ نفر ۲۵/۷%
۳- هزاره: ۶۵۰۰۰۰ خانوار ۲۲۵۰۰۰۰ نفر ۳۰٪
۴- (اوزبیک:(۲۵۰۰۰۰خانوار)۱۵۰۰۰۰۰ نفر ۲۰/۵%
مجموع ۱۵۱۲۵۰۰ خانوار ۷۴۲۵۰۰۰ نفر.(*استاد یزدانی مورخ شهیر وطن،خانوار آن روز افغانستان را مرکب از ۶نفر ذکر می کند. لذا نفوس سه صد هزار خانوار افغان (پشتون) یک میلیون و هشتصد هزار نفر می شود وبرعکس نفوس ششصد وپنجاه هزارخانوار هزاره به خاطر قتل عام دوره عبدالرحمن از سه میلیون و نهصد هزار نفر به به دو میلیون و دوصدو پنجاه هزار نفر تقلیل می یابد. یعنی یک میلیون و ششصد وپنجاه هزار نفر هزاره در جنگ عبدالرحمن نابود شده اند.البته با تفاوت میزان رشد جمعیت در ان دوره).
گذشته از مرحوم کاتب یکی دیگر از مؤرخان به نام شیر محمدخان ابراهیم زائی از افغان‌های پاکستان درباره طوایف افغان به طور مشروح بحث کرده و سر انجام درباره دو قوم دیگر افغانستان به اختصار چنین نوشته است:
۱- هزاره ساکنان هزارستان بس قوم عظیم است، تعداد خانوار اوشان سوای ایماق، سه و نیم لک (۳۵۰۰۰۰) خانوار خواهد بود.
۲- کل تاجیک که در حد افغانستان سکونت دارند پانزده لک خانوار ** (پانزده لک نفوس به صحت نزدیک تر است) خواهد بود"(تواریخ خورشید جهان، چاپ پشاورسال ۱۳۱۱ ه ق صفحه ۳۱۴ و ۳۱۵).
متاسفانه نویسنده تواریخ خورشید جهان میزان نفوس افغان و اوزبیک را تعیین نمی‌کند و این به دو دلیل است: اولا افغان‌های افغانستان آن وقت مشخص نبوده و ثانیاً اوزبیک‌ها هم تقریبا به حال نیمه مستقل به سر می‌بردند.
ولی یک آمار دیگر که تقریباً در همان زمان ارائه شده، میزان نفوس اوزبیک‌ها را روشن می‌سازد.
"ترکستان افغان در بین دامنهء کوههای (پامیر) و (پارامیز)، دشت مغان و دامنهء کوههای شرقی و جنوبی هندوکش واقع است. سطح ترکستان افغانی از ده هزار چا قریم مربع عبارت است.

خلق ترکستان افغانی به قدر دو میلیون بوده، نیمه، آن ترک و باقی دیگرش افغان ، تاجیک ، بربری و ایرانی می باشد"(ترکستان چاپ ۱۹۱۸م تاشکند صفحه ۱۳ چاپ پشاور.)
در این آمار در سال ۱۹۱۸ در شمال افغانستان یک میلیون ترک زبان (اوزبیک و ترکمن) وجود داشته که با آمار نژادنامه افغان و سراج التواریخ با وجود اختلاف قرابت دارد.
اما چیزی که بیش از همه مایه شگفتی است، اعتراف خود احمدخان افغان بنیانگذار و سر سلسله حکومت افغانی در منطقه (هند، افغانستان، ایران) است. ایشان در نامهء معروف خود به شاه عثمانی می‌نویسد:
"بعد از وقوع این واقعه عبرت آثار، این نیازمند الطاف کردگار روانه دار القرار قندهار شد و علی قلی خان برادر نادرشاه، خود را موسوم به عادل شاه ساخته بر تخت سلطنت ایران جلوس نمود و روزی چند شجرهء رعونت پیر را به شاخ و برگ عاریتی، مال و اموراتی که از نادرشاه مانده به او رسیده بود، بر مراتب خود نمایی و استکبار می‌افزود.
و در این بین ریاست ایلات افغان که قریب دو هزار و چهار صد هزار سره بندی و همچنین دو هزار، هزار، و دویست هزار از طایفه‌ها و قومها، که هزار هزار از آن در اصل قندهار و مابقی در حدود کابل، غزنی، و پیشاور و غیره ولایات سکنی دارند"(نامه احمد شاه بابا به نام سلطان مصطفی ثالث عثمانی- چاپ کابل ۱۳۴۶ش – صفحه ۱۱).
رقم دو هزار هزار در پاورقی کتاب مذکور معادل دو میلیون و در مجموع نفوس افغان‌ها در سال ۱۱۷۴ ه.ق که سال تحریر نامه است. در کل منطقه ۲۴۰۰۰۰۰ نفر بوده که از آن مقدار با شمول دیگر اقوام یک میلیون آن در قندهار و بقیه در نقاط دیگر بوده است، به همین میزان (۲۴۰۰۰۰۰) نفر غیر افغان هم در قندهار، غزنی و کابل و پیشاور بوده است. طبق این ترکیب نفوس آن روزی افغانستان بزرگ که شامل هند هم می‌شوند این طور خواهد بود.
۱- افغان۲۴۰۰۰۰۰نفر ۵۰٪
۲-غیر افغان۲۴۰۰۰۰۰ نفر ۵۰٪
مجموع ۴۸۰۰۰۰۰نفر ۱۰۰٪
واضح است که بعدها نصف نفوس افغان‌ها در خاک هند و پس از آن در خاک پاکستان قرار می‌گیرد و از نگاه در صدی با تفاوت ازدیاد جمعیت، نفوس هر دو طرف با در نظر داشت فرمول بالا این طور خواهد بود.
افغان‌های افغانستان ۱۲۰۰۰۰۰ نفر در سال ۱۱۷۴ ه.ق *۲ =۲۴۰۰۰۰۰در سال ۱۳۳۱- ۳۳\۳٪ کل جامعه
اقوام دیگر ۲۴۰۰۰۰۰ نفر در سال ۱۱۷۴ ه.ق *۲=۴۸۰۰۰۰۰ در سال ۱۳۳۱- ۶۶\۶٪ کل جامعه
مجموع ۳۶۰۰۰۰۰ نفر در سال ۱۱۷۴ه.ق – ۷۲۰۰۰۰۰ در سال ۱۳۳۱ ه.ق
طبق آمار که احمد خان به آن اشاره می‌کند ترکیب نفوس افغانستان ۳۳\۳٪ افغان را نشان می‌دهد. و جالب اینجاست که بدانیم در همان عصر احمد خان که خودش مدعی ۲۴۰۰۰۰۰ افغان در کل منطقه است، نفوس هزاره‌ها طبق ادعای مرحم غبار یک میلیون نفر بوده، به این شرح:
"قسمت مرکزی کشور، هزاره جات بیشتر از هر جای دیگر تحت نظام فیودالی و مطلق العنانی ملوک الطوایف ساییده می‌شد و فیودالهای مقتدر این منطقه نسبت به دهقان و مالدار و رعیت داری اختیارات نامحدود بودند. لذا بیشتر از یک میلیمون نفوس زحمت کش و کارکن هزاره- که از هجوم چنگیزخان به این طرف زیر ضربات خارجی و داخلی واقع شده بودند- برای اعاشه و تفریح عده انگشت شمار ارباب و میر و بیگ و روحانی، جان می‌کندند.
فئودال‌های مسلط این منطقه، با اطاعت و تادیه مالیات به دولت‌های مرکزی افغانستان برای حفظ قدرت منطقوی خود تا اواخر قرن نوزدهم در مقابل تسلط مستقیم دولت مرکزی مقاومت (و) سرسختی نشان می‌دادند"(افغانستان در مسیر تاریخ- بخش حکومت ابدالی صفحه ۳۵۵ چاپ اول تهران کانون مهاجر ۱۳۵۸ش).

طبق این سند با در نظر داشت آمار سند قبلی از جمع نفوس ۲۴۰۰۰۰۰ غیر افغان یک میلیون آن هزاره بوده است پس ترکیب نفوس کل هزاره‌ها و کل افغان‌ها در آن عصر به این شکل می‌شود:
کل افغان‌های منطقه ۲۴۰۰۰۰۰ نفر در عصر احمدخان -۵۰٪ (که با کسر جمعیت افغان‌های پاکستان کنونی نیم این جمعیت در افغانستان می‌ماند).
کل هزاره‌های منطقه ۱۰۰۰۰۰۰نفر در عصر احمدخان ۲۰\۸٪
نفوس غیر افغان دیگر ۱۴۰۰۰۰۰ نفر در عصر احمدخان ۲۹/۱%
در کتاب مختصر المنقول که هم زمان با سراج التواریخ به رشته تحریر در آمده، درباره نفوس هزاره‌ها همزمان با حکومت عبدالرحمان خان می‌نویسد:
"این مطلب باید دانسته شود که تمام هزاره جات که پانصد هزار خانوار بودند، سیصد هزار خانوارشان همه رعایای مطیع و فرمان بردار بودند.
بلی سه ولایت ایشان که ارزگان و شوی و اجرستان باشد بعد از احمدشاه ابدالی مطیع و منقاد تام نبودند..."(مختصر المنقول ، چاپ قم اثر ملا افضل ارزگانی ، صفحه ۱۲۶).
مجموع نفوس هزارستان طبق ارقام خانوارشان در کتاب مختصر المنقول ۳۰۰۰۰۰ نفر می‌شوند که با رقم دو میلیون نفر سراج التواریخ و ۲۲۵۰۰۰۰نفر نژادنانه افغان در عین اختلاف قرابت به هم می‌رساند. چرا که تعدادی از نفوس هزاره ها در جنگ با عبدالرحمن تلف شده اند.ولی شگفتی در این است که تعدادی ازمحققان و نویسندگان ایرانی همواره کوشیده‌اند، اولاً وجود هزاره‌ها را انکار کنند و ثانیاً بسیار ناچیز به حساب آورند؛ و راز این حقیقت تاریخی را نگارنده در نیافته است که چرا این‌ها از مردم شیعه هزاره ناراحت‌اند که همواره نویسندگان شان سعی بر نفی این‌ها دارند؟ امیدوارم با انتشار این مقاله جواب این حقیقت تلخ تاریخی نیز داده شود. سید مهدی فرخ یکی از مؤرخان و سیاستمدارن ایرانی که مدت زمانی در افغانستان به عنوان سفیر به سر برده در تاریخ سیاسی افغانستان بحث مفصل درباره هر یک از قبیله‌ها و طوایف افغانستان دارد و جالب این که منبع بحث و تحقیق او بدون شک همین نژادنامه افغان اثر مرحوم کاتب است.*(حاج کاظم یزدانی در مقدمه نژاد نامه افغان می نویسد آنچه مسلم یک نسخه از نژادنامهافغان نزد سید مهدی فرخ نویسنده تاریخ سیاسی افغانستان بوده است) تنها هنری که آقای فرخ از خود به خرج داده، اسامی طوایف را پس و پیش کرده و آمارها را کم و زیاد نموده است، امیدوارم خوانندگان با حوصله، نژادنامه افغان و تاریخ سیاسی را یک بار دیگر با هم سر بدهند! ولی در جریان مقایسه این دو متن به این سوال مواجه خواهند شد که چرا آقای فرخ با وجود در اختیار داشتن متن نژادنامه افغان تعداد نفوس هزاره‌ها را کم ذکر کرده، در حالیکه در درج طوایف افغان این کار را نکرده است؟ ایشان درباره نفوس افغانستان می‌نویسد:
"جمعیت افغانستان را با اختلاف ذکر کرده‌اند و چون در افغانستان تاکنون سر شماری نشده، حقیقت را نمی‌توان دانست و آنچه تا کنون ذکر شده با مأخذ مذکور بیان می‌کنیم.
خود افغان‌ها جمعیت افغانستان را بیش از آنچه دیگران نوشته‌اند ثبت می‌نمایند، در جغرافیای مطبعه کابل که به امر مرحوم شاهزاده حیات الله خان عضدالدوله وزیر معارف وقت برای تدریس در مدارس تالیف شده، جمعیت افغانستان را ۲۰۰۰۰۰۰۰ ذکر می‌کند.
در سالنامه افغانستان که در سال ۱۳۱۲ مجمع ادبی کابل طبع نموده ۱۲۰۰۰۰۰۰ می نویسد. صاحب سراج التواریخ مرحوم ملافیض محمد هزاره، جمعیت افغانستان فعلی را به انضمام قسمتی از خراسان و سیستان و بلخ و کشمیر و حصه قلیلی از لاهور ۱۵۰۰۰۰۰۰ می‌نویسد و از تاریخ گلدسمیت ۱۴۰۰۰۰۰۰ نقل می‌کند ولی معلوم نیست که جمعیت افغانستان فعلی یا به انضمام تمام نقاط سابق الذکر می‌باشد.
در مرأت الوضیهء جمعیت افغانستان ۴۰۰۰۰۰۰ نفر ذکر شده است.
در کتاب بیوگرافی تاریخی و جعرافیایی ۴۰۰۰۰۰۰ در بشیرل ۴۰۰۰۰۰۰ و در لاروس ۴۰۰۰۰۰۰ تا ۵۰۰۰۰۰۰ می‌نویسند. ولی اگر بخواهیم به حقیقت نزدیک‌تر و جمعیت افغانستان را قریب

به صحت بیان کنیم، مطابق تحقیقاتی که در افغانستان به عمل آمده و مأخذ تقریباً مصرف محصول است، گفته لاروس به حقیقت نزدیک‌تر است و جمعیت افغانستان فعلی اقلاً چهار میلیون و اکثراً از پنج میلیون نفر تجاوز نمی‌نماید"(تاریخ سیاسی افغانستان – چاپ احسانی – صفحه ۵۹ و ۶۰).
آقای فرخ این کتاب را سال ۱۳۱۴ش به رشته تحریر در آورده که در سال ۱۳۳۰ ش به چاپ رسیده است ،یعنی تاریخ تحریر کتاب ۶ سال بعد از تحریر نژادنامه است؛ و نژادنامه هم نفوس آن روز افغانستان را با ذکر نفوس تمامی کتله های قومی ۷۲۰۰۰۰۰ نفر ذکر می‌کند.
در این باره که آقای فرخ رقم پنج میلیون را آورده نمی‌توان بر او ایراد گرفت ولی اشکال قضیه در این است که وقتی تعداد طوایف افغان و نفوس آن‌ها را ذکر می کنداشکال بوجود می‌آید؛ زیرا او ۱۳۹۸۴۶۸ خانه را نام می‌برد که مجموع آنها با اضافه تعداد نفوس چند قوم دیگر ۱۰۵۰۳۳۰۰ نفر می‌شود؛ اما او درباره سایر اقوام از جمله چهار قوم بزرگ می‌نویسد:
"تاجیک: این قوم را ۵۶۲۵۰۰می‌گویند و در کابل و غزنین و بلخ و هرات و قندهار و بدخشان و خنجان و لهوگر سکونت دارند و به استثنای تاجیک بامیان و چوره و گیزاب، بقیه پیرو سنت و جماعت هستند و به همین جهت اراضی چوره و گیزاب را دولت افغانستان گرفته و به افاغنه دادند و این‌ها هم چون متعصب بوده‌اند متفرق شده‌اند.
اویماق: این طایفه را هم ۵۷۵۰۰۰ خانه می‌گویند و به چهار شعبه منشعب می‌شوند از قبیل: تایمنی، هزاری، تیموری، زوری و این‌ها متفرع به چندین شعبه هستند.
هزاره: این طایفه تشکیلاتش عبارت است از پنج دی پنج دی می‌گویند. ده دی نیز دارد... هر دی دارای چندین فرقه و قبیله است که جمعاً۱۲۵۰۰۰۰ نفر می‌گویند و عموماً نیز شیعه هستند.
ولی فعلاً از این طایفه ۶۰۰۰۰۰ الی ۶۵۰۰۰۰ نفر بیشتر در افغانستان باقی نیست و پس از غلبه عبدالرحمان خان و قتل و عام و فروش زن و بچه، هزاره‌ها یا مقتول و یا فراری و متواری شدند...
اوزبک: این قبیله را ۱۲۵ خانه می‌گویند و در مقر مسکونت دارند، ولی از طایفه اوزبک در قطغن و بدخشان و بلخ و میممنه زیاد بوده و عده آن‌ها را تا ۹۰۰۰۰۰ خانه می‌گویند"(تاریخ سیاسی افغانستان – چاپ احسانی – صفحه ۷۹،۸۰و ۸۱).
درکتاب تاریخ سیاسی افغانستان همانند نژادنامه افغان در اخیر بحث طوایف، اشارهء به سکونت اکثریت این قبایل به خاک هند آن روز می‌نماید با این تفاوت که در نژادنامه این ادعا پس از درج اسامی طوایف افغان می‌شود، ولی در تاریخ سیاسی در پایان بحث همه طوایف به این شرح:
"طوایفی که ذکر شد تقریباً نه عشر آن تبعه حکومت هندوستان هستند فقط یک عشر تبعه افغانستان می باشند و ما برای شناختن تمام اقوام افغان و قبایلی که در افغانستان زندگی می کنند به قدری که در افغانستان ممکن و قابل اطمینان بود، تحقیقات و تدقیقات نموده و نتیجه را در این قسمت ذکر نمودیم"(تاریخ سیاسی افغانستان ...صفحه ۸۵).
خواننده منصف به خوبی در می‌یابد که ادعای نژادنانه افغان مبنی بر اینکه "افغان اضافه از این سیصد هزار هر چه هست، مقیم خاک مستعمره انگلیس و تابع امر و فرمان اویند"با ادعای ۱۰/۹ طوایف به خاک هند کاملاً متفاوت است! تفاوت این دو نوشته انسان را به یاد فکاهی می‌اندازد: گفته‌اند که یکی از اروپائیان که مدتی در ایران به سر برده در برگشت به اروپا فخر می‌کرده است که اصطلاحات ایرانیان را یاد گرفته است. به طور مثال ایرانی‌ها در احوال پرسی به هم می‌گویند: بینی تو چاق است. در حالیکه ایرانیها می‌گویند دماغ تو چاق است، البته دماغ را می‌توان بینی معنی کرد، ولی نه در اصطلاح و ضرب المثل مورد نظر آن خارجی. حالا هم می‌توان گفت از برخی طوایف که در افغانستان ذکر شد در هند (پاکستان کنونی) نیز حضور دارند اما نه۱۰/۹ که طبق آن باید امروز در خاک پاکستان با در نظر داشت ۶ میلیون افغان در افغانستان باید۵۴ میلیون افغان، ۹ میلیون هزاره چندین میلیون تاجیک و

چندین میلیون ازبک حضور داشته باشد که اینطور نیست! نمی‌دانم چرا نویسنده تا این حد بی توجه بوده است!
به هر صورت با ورق زدن کتب قدیمی (کتاب‌های که پیش از تشکیل انجمن تاریخ به رشته تحریر در آمده) ممکن است نارسایی‌های درباره میزان و ترکیب نفوس مشاهده شود، ولی حذف یک قوم مطرح نیست به استثناء سراج التواریخ که نویسنده تعمداً برای گمراه کردن امیر حبیب الله خان به جای قوم هزاره قبایل دیگر آورده، ولی در متن کتاب مکرر از هزاره جات و هزاره‌ها یاد می‌کند؛ اما نفوس افغانستان در تمامی آمارها و نوشته جات تقریبی است چرا که حکومت گران افغانستان قصد نداشتند تا واقعیت را روشن سازند چون می‌دانستند با سرشماری نفوس راز اصلی که به نا حق یک قوم اکثریت به حساب آمده، روشن می‌گردد. ولی تا قبل از تشکیل انجمن تاریخ به این فکر نرسیده بودند که برای اکثریت جلوه دادن قوم افغان وجود سایر اقوام را نفی کنند. لذا در سالنامه ۱۳۱۵ کابل می‌نویسند که:
"نفوس افغانستان به تعداد ۱۲ میلیون و اساساً دارای نژاد واحد آریایی و به طور عمومی متکلم به دو زبان پشتو و فارسی می‌باشد که این دو زبان هم خیلی با هم تفاوت جزئی دارد و نیز به طور اقلیت بعضی لغات از قبیل نورستانی و پشی، ارمری و غیره در اقوام محدودی مروج است ولی عموماً لغت متذکرهء فوق منشعب از لغات اصل پشتو که یک زبان خیلی قدیم این مملکت است و لغات غلجه دراویدی می‌باشد که خود اینها به اصطلاح اهل زبان از خانوادهء زبانهای "هند و ایرانین" شناخته می شوند"(سالنامه کابل ۱۳۱۵مطابق سال ۱۹۳۶و۱۹۳۷از نشرات انجمن ادبی کابل صفحه ۵).
سال ۱۳۱۵ ش در افغانستان، سر آغاز تحریف تاریخ به حساب می‌آید، چرا که فاشیست‌های نژادی و زبانی که قدرت را در سال ۱۳۰۸ ش بدست گرفتند به این باور رسیده بودند که می‌توانند در این سرزمین حکمروایی کند، به طور مثال:
"در دورهء پادشاهی محمد نادرشاه، محمدگل خان مومند، وزیر داخله، تحریکاتی را در جهت تعمیم زبان پشتو و طرد زبان دری نه تنها از دوایر دولت بلکه از مؤسسات تعلیمی و حتی خانه و بازار آغاز کرد. شاه نخست او را به عنوان رئیس تنظمیه به قندهار فرستاد تا اقداماتش در منطقه پشتو زبان محدود مانده موجب بروز رد عمل در سایر مناطق کشور نشود، اما در سال ۱۹۳۲ (۱۳۱۱/) تغییر فکر داده او را به همان عنوان به ولایات شمالی فرستاد و در آنجا محمد گل خان، نظریه برتری خواهی قومی و لسانی‌اش را در محل اجرا گذاشت.
در این ضمن، وی مردمان دری زبان و ترکی زبان را وادار می‌ساخت تا عرایضشان را به زبان پشتو بنویسند و عرایضی که به زبان دری به او می‌رسید، ترتیب اثر نمی‌داد...
خانواده‌های پشتون را حتی از خارج سرحدات افغانستان به تعداد زیاد به شمال هندوکش کوچ داده و با دادن زمین و دیگر امتیازات اسکان می‌کرد و در ماموریت هم به پشتو زبانان ترجیح می‌داد.
محمد هاشم خان در مرحله اول با این اقدامات نظر مساعد نداشت، اما پس از آن در سال ۱۹۳۲ هیتلر رهبر حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان زمام قدرت را در دست گرفت و به تبلیغ نظریه برتری نژادی پرداخت، یک عده از شخصیت‌های دولتی افغانستان از جمله محمد داود خان و محمد نعیم خان برادر زاد ه گان محمد هاشم و عبدالمجید خان رئیس بانک ملی به نظریه مذکور گرویده تبلیغات همانندی را در افغانستان روی دست گرفتند. آن‌ها نظر محمد گل را درباره تعمیم زبان پشتو و طرد سایر زبان‌ها از خود نموده، پس از آن که آن را با آب و تاب هیتلری جلا و صیقل دادند، به عنوان سیاست جدید فرهنگی در عمل تطبیق گذاشتند.
این وقتی بود که در سطح بین المللی آلمان نازی به اوج قدرت رسیده و دور نمای پیروزی نهایی و حتمی آن، عناصر زورگو و فاشیست مزاج را در همه جا به سوی خود جلب می‌کرد.
در افغانستان قدم اول در این راه توسط فرمانی بر داشته شد که در شماره ۱۲ حوت سال ۱۳۱۵ مرادف با ۳ مارس ۱۹۳۷ میلادی راجع به زبان پشتو در جریده اصلاح نشر

شد...”(افغانستان در پنج قرن اخیر اثر مرحوم محمد صدیق فرهنگ ، چاپ احسانی ، صفحه ۶۳۵ و ۶۳۶).
به این طریق جعل تاریخ شروع شد و بعدها با تشکیل انجمن تاریخ (۱۳۲۱ه.ش) تلاش گسترده ای صورت گرفت تا هویت سایر اقوام به کلی از بین بروند و مردم افغانستان و جهان به مطالب نادرست و غلط آشنا شوند۱.(برای آشنایی بیشتربه تحریف ها به صفحه د مقدمه افغانستان در پنج قرن اخیر رجوع شود).
دولت افغانستان به خاطر مغشوش ساختن اذهان، در نشریات آمار ساختگی درباره تعداد نفوس افغان‌ها، تاریخ زندگی و محل سکونتشان انتشار دادند و برای حذف هویت غیر افغانی ملیت باشنده افغانستان شایع ساختند که هر کس در افغانستان است، افغان است! ولی در عمل این شعار را نه افغان‌ها قبول داشتند که دیگران مثل آن‌ها افغان باشند و نه هم دیگران حاضر شدند از قوم و هویت قومی خود صرف نظر کنند.
اما متاسفانه این طرح اثرات سوء خود را بر جا گذاشت و بیگانگان ناآشنا به مسائل افغانستان گمراه شدند و جعلیات دولت افغانستان خوراک فکری و تبلیغی شان گردید.

ساختار جمعیت افغانستان وکتمان حقایق در افغانستان بخش دوم

نویسندهشورای جهانی هزاره سرطان ۲۴, ۱۳۹۳

کتمان حقایق و گمراه شدن پژوهش گران خارجی
هر چند کتمان حقایق در افغانستان ، تاریخی به درازای خود افغانستان دارد، ولی جنبه‌های عملی آن از سال ۱۳۱۵ چنانچه اشاره شد شروع می‌شود و از این تاریخ به بعد قضیه فرق می‌کند، در نشریات رسمی و عمومی نامی از اقوام دیگر نیست و حتی پسوند نام منطقه و قوم و طایفه از اسامی شخصیتهای غیر افغان حذف می‌شود، ولی پسوند اسم برای افغان‌ها مجاز است! به این معنی که پسوند اسم را می‌توان کاکر، پوپل زایی، نورزایی، قندهاری، پکتیاوال، زرمت، زابلی، مومند، اکاخیل، و غیره گذاشت، ولی نمی‌توان تاجیک، ازبک، هزاره، ترکمن، عرب، قزلباش و .... یا دای کندی و دایزنگی گذاشت چرا که اولاً مردم نمی‌پسندید، ثانیاً ادارات قبول نمی‌کرد!
در پهلوی این طرح فرهنگی، دولت‌های گذشته طرح‌های اقتصادی را روی دست می‌گیرد، اما این طرح‌ها نیز گمراه کننده‌اند، زیرا محل احداث این طرح‌ها طوری انتخاب می‌شوند که هویت افغانی را به نمایش بگذارد به طور مثال به پروژه سرک سازی اشاره می‌کنیم. سرکهای عمومی افغانستان (به استثنای جاده سالنگ) عموماً از نواحی افغان نشین می‌گذرد و این طبیعی است که سیاح خارجی در وقت عبور از این جاده‌ها فقط با چهره‌های پشتونی آشنا می‌شوند و در خاطرات خود می‌نویسند که ۷۰٪ مردم افغانستان، افغان (پشتون) است.۲(نگارنده جزوه کوچکی تحت عنوان طرحی در جهت صلح و تفاهم ملی در افغانستان ، تدوین کرده که به تمامی خصوصیات خاده های افغانستان اشاره دارد).
خاطرات و نوشته‌های جهانگردان و نویسندگان خارجی تا دههء شصت هجری شمسی در خود کشور هیچ گونه عکس العملی به بار نمی‌آورد ،چرا که ،مردم افغانستان ۹۵٪ بی سواد بودند، نشریات آزداد وجود نداشت، فقر و تنگدستی مانع مسافرت مردم به خارج از کشور می‌گردید. لذا، نویسندگان خارجی اولا علاقه ای به افغانستان نداشتند و ثانیاً نوشته های شان تاثیری هم نداشت. در داخل کشور هم اولاً: در این باره چیزی نوشته نمی‌شد و ثانیاً : در اختیار مردم قرار نمی‌گرفت. (نگارنده در طول دوران تحصیل به یک کتاب، مجله ، روزنامه بر نخورده است که راجع به ترکیب نفوس افغانستان چیزی نوشته باشد.) روی این اصل وقتی مرحوم غبار کتاب افغانستان در مسیر تاریخ را چاپ نمود، دولت وقت اجازه پخش آن را نداد و این کتاب در دوران جهاد در اختیار مردم قرار گرفت. مرحوم غبار آمار نفوس کشور را

طبق احصایه دولتی سال ۱۲۴۱ ش / ۱۹۶۲ م بالغ بر ۱۵۲۷۱۶۸۷ نفر ذکر می‌کند.(افغانستان در مسیر تاریخ چاپ کانون مهاجر، صفحه ۱۱).
ولی درباره ترکیب قومی افغانستان صریحاً چیزی نمی‌نویسد، اما تحت پوشش زبان‌ها این طور نوشته است:
"زبانهای ملی افغانستان:
الف- زبان دری: در ولایات مرکزی [هزارستان]، شمالی[ترکستان] غربی و در تمام شهرهای مملکت سخن زده می‌شود.
ب- زبان پشتو: در ولایات شرقی، جنوبی غربی کشور [افغانستان اصلی] بیشتر تکلم می‌شود، گویندگان این زبان، اصلا دوازده میلیون نفر است که امروز در حدود شش میلیون آن بین خط مصنوعی دیورند و سواحل رود سند [پاکستان کنونی] افتاده است.
ج- زبان ازبکی: در شمال کشور از طرف تقریباً یک میلیون نفر (به شمول ترکمن‌ها) تکلم می‌شود.
که من جمله تقریباً سیصد هزار نفر به زبان ترکمنی سخن می‌گویند.
از جمله زبانهای دیگر محلی، مهم‌ترین آن زبانهای نورستانی و بلوچی است که اولی در شمال شرق مملکت از طرف تقریباً هفتاد هزار نفر سخن زده می‌شود.
اما زبان عمومی تمام افغانستان همان دری و پشتو است که گویندگان سایر السنه به یکی از این دو زبان آشنا هستند"(افغانستان در مسیر تاریخ جلد اول، چاپ کانون مهاجر، صفحه ۱۲).
بر اساس این سند ، ترکیب نفوس افغانستان به این شرح خواهد بود:
۱-افغان ها: ۶۰۰۰۰۰۰ نفر یعنی ۳۹/۲%
۲- اوزبیک ها: ۱۰۰۰۰۰۰ نفریعنی ۶/۵%
۳-هزاره و تاجیک ۸۱۰۱۶۸۷ نفر یعنی ۵۳%
۴- بلوچ ۷۰۰۰۰ نفر یعنی ۰/۴۵%
۵-۱۰۰۰۰۰نفر یعنی۰/۶۵%
مجموع۱۵۲۷۱۶۸۷نفر در سراسر افغانستان.
با این حساب پشتونهای افغانستان بدون پشتونهای پاکستان، فقط ۳۹/۲%جامعه را تشکیل خواهند داد نه ۶۰ درصد و یا ۷۰ درصد.پژوهشگران تیم فرانسوی سروی مناطق مرکزی افغانستان در سال ۱۹۷۱ش طبق آمار دولت کابل تنها هزاره های مقیم هزارستان را ۱۲۰۰۰۰۰نفر یعنی ۷درصد نفوس مجموعی کشور در کتاب انکشاف ولایات مرکزی(هزارستان) قید نموده اند.(انکشاف ولایات مرکزی(زاره جات)چاپ صحافی شهید عبدالخالق هزاره، صفحه۵۴).
همچنان عبدالحی حبیبی تاریخ دان و تاریخ ساز افغانستانی در سال ۱۳۳۱ش نوشته است که" برای سی لک(سه میلیون) نفوس هزاره پنج مکتب ابتداییه ساخته نشده است"(سری در هزاره جات، تثر انجینیر علی دادلعلی، چاپ احسانی،صفحه۳۵۵ به نقل از کتاب پژوهشی در تاریخ هزاره ها اثر استاد یزدانی).
بهرحال،درسالنامه ۱۳۵۰ش تحت عنوان مجموعه ی احصاییوی وزارت پلان، ریاست احصاییه ی، تعداد نفوس افغانستان ۱۷ میلیون نفر تخمین شده است.وقتی نفوس ۲۸ ولایت را یکی یکی درج نموده ، مجموع آنرا ۱۷۰۸۶۳۰۰نفر ذکر کرده اند. به این ترتیب دریافته می شود که دولت های افغانستان هیچگاه آمار دقیقی از میزان نفوس کشور در اختیار مردم خود و جهانیان قرار نداده است. اینجاست که ما نمی توانیم روی یک آمار مشخص تکیه کنیم. بطور نمونه در کتاب درسی سال ۱۳۶۲ش کابل آمار نفوس افغانستان به این شرح آمده است:
"بعد از سروی و احصاییه گیری عمومی که در ماه جوزای سال ۱۳۵۸ش از طرف دولت دموکراتیک افغانستان آغاز گردید، در نتیجه مجموع نفوس مسکون کشور در حدود ۱۳ میلیون نفر تخمین گردید که از آن جمله ۲ میلیون نفر نفوس کوچی یا غیر مسکون به شمار مجموع

نفوس مسکون و غیر مسکون افغانستان تقریبا به ۵/۱۵میلیون نفر می رسد".(جغرافیای افغانستان برای صنف هفتم، کابل ۱۳۶۲ش، صفحه۱۲۱).
تعجب اینجاست که وقتی نفوس افغانستان ۱۲ میلیون بوده، بیشتر از دو میلیون آن کوچی بوده، به این معنی که از آغاز تشکیل انجمن ادبی و انجمن تاریخ کابل تا کنون(۱۳۷۵ش) همیشه دو میلیون کوچی وجود داشته، اینها نه زیاد شده اند و نه هم کم! امید واریم کسانی که اصطلاح کوچی را برای بالا نشان دادن آمار نفوس قومی شان خلق کرده اند، پاسخ دهند که چرا در تمامی آمار ها تعداد کوچی ها به کلاسیک همان ۲ تا۵/۲ میلیون نفر ذکر می شود؟ در سال ۱۳۴۱ش این بندگان خدا طبق آمار مرحوم غبار۲۴۵۷۷۴۵ نفر بوده و طبق آمار سال ۱۳۵۸ش دولت کابل بازهم همان ۲۵۰۰۰۰۰نفر بوده، ولی طبق آمار یک موسیسه امریکایی در سال ۱۹۹۰م این بندگان خدا در مجموع ۷۶۴۹۰۴ نفر ذکر شده است !ولی در اکثر نشریات خارجی و داخلی بدون تحیق همان آمار کذایی دولت تکرار می گردد که در بخش آینده به آن اشاره خواهیم کرد.
قابل یاد آوری است که دولت های افغانستان کاری کرده اند که ناخود آگاه نویسندگان خارجی را دشمن مردم افغانستان می سازند!چراکه وقتی یک نویسنده خارجی با استناد به منابع دولتی مطالبی را به نام خود ارایه می دهند، مردم افغانستان گمان می کنند که نویسنده با آنها عناد دارد نه اینکه درک کنند کسانی که منابع غلط در اختیار آنها قرار داده است! امیواریم نویسندگان خارجی متوجه این واقعیت تلخ باشند.
بخش سوم
تلاش برای کشف حقیقت با ابزار نادرست
پس از وقوع کودتای ۷ثور ۱۳۵۷ش در افغانستان، به یک باره افغانستان فراموش شده و منزوی، سر زبانها افتاد. نشریات و نویسندگان خارجی هر کدام به نوبه ی خود در تلاش شدند تا حقیقت را دریابند که در این کشور چه گذشته و چه می گذرد! از آن جایی که نشریات آزاد و نویسندگان مستقل در افغانستان آزادی عمل نداشتند، بطور طبیعی منابع و مدارک ۹۹% از نویسندگان، اسناد خود دولت های افغانستان قرار گرفتو این تلاش همراه با تلاش های نویسندگان مخالف کودتا و تجاوز، بحران جدیدی را در این رابطه به وجود آورد.(نگارنده در یک مقاله تحت عنوان ابعاد فرهنگی جنگ افغانستان، گوشه های از این بحران را پرده برداری نموده که در مجله بعثت به نشر رسیده است).
حال، برای روشن حقیقت کتمان شده به چند نمونه از تلاشهای دوران کودتا، تجاوز و انقلاب اشاره می کنیم. روزنامه اطلاعات چاپ تهران در گرماگرم شروع کودتا روز شنبه ۹/۲/۱۳۵۷ش در شماره ۱۵۵۹۶ خود نوشته است:
"افغانستان در سال ۱۹۱۹ استقلال یافت و در ژوئیه۱۹۷۳ به دنبال یک کودتای نظامی نظام جمهوری در این کشور برقرار شد و سردار محمد داود به ریاست کشور رسید...
جمعیت افغانستان به ۱۷ میلیون بالغ می‌شود و مذهب رسمی آن‌ها اسلام است. مردم افغانستان به دو زبان فارسی دری و پشتو تکلم می‌کنند.
میزان جمعیت صحرا نشین افغانستان به ۵/۲ میلیون نفر می‌رسد و پایتخت آن کابل ۷۵۰ هزار نفر جمعیت دارد".
همین روزنامه در شماره فردای خود نوشت : افغانستان سؤال بزرگ روز
افغانستان:
مساحت:۷۰۰ هزار کیلومتر مربع
جمعیت: حدود ۱۹ میلیون نفر
پایتخت : کابل
مذهب: اسلام(۹۹ در صد جمعیت) زبان: فارسی(دری) و پشتو"(روزنامه اطلاعات تاریخ ۱۰ ثور ۱۳۵۷ش).
در خارج از افغانستان در کشورهای همسایه و جهان . آمارهای گوناگونی درباره نفوس

افغانستان در مطبوعات و نشرات درج شد که نه تنها کشف حقیقت را آسان نکرد که مشکل تر ساخت، چرا که مواد خام تمامی این نشرات از منابع دولتی تهیه می‌شد. فهرست وار به چند کتاب اشاره می‌کنیم.
۱- افغانستان کلید یک قاره:
افغان‌ها کیان‌اند؟
بزرگ‌ترین مساله که رویا روی حکومت افغانستان قرار می‌گیرد به وجود آوردن روح ناب و بی ریا، برای وحدت ملی است. بسیاری از خارجیان به این پندارند که کلمهء افغان صرفاً به پشتون‌ها اطلاق می‌شود و فراموش کرده‌اند از این که در بین ساکنین کشور نفوس معتنابهی از اقلیت‌های ازبک، هزاره و تاجیک و گروه‌های کوچک نژادی ایماق، قرقز و نورستانی زندگی دارند.
سر شماری نفوس نسبتاً دقیق سال ۱۹۷۳ ، که توسط AID (ادارهء انکشاف بین المللی ایالات متحدهء امریکا) صورت گرفت، نفوس افغانستان را ده میلیون نفر با رشد دو فیصد در سال نشان داد که حدود دو میلیون کوچی را نیز شامل می‌شود.
دوپری در سال ۱۹۷۳ ، نقشه نژادی از افغانستان تهیه دید که چهارده میلیون نفوس را نشان می‌داد (که به نظر من زیاد است.)
سرشماری سال ۱۹۷۸ ، که بر مبنا داده‌ها و تکنیک های ملل متحد صورت گرفت افغانستان را کشوری با جمعیت پانزده و نیم میلیون نشان می‌داد که باز هم زیاد است، مسؤولین از اینکه تعداد نفوس همه نژادها را به طور مشخص اعلام کنند، اکراه دارند و در این مساله مسایل سیاسی نهفته است.
قرار تخمین دوپری تعداد پشتون‌ها بین پنجاه تا شصت و هفتاد و پنج فیصد است. بزرگ‌ترین اقلیت نژادی تاجیک‌ها بین دو تا چهار میلیون ، ازبک‌ها و هزاره‌ها هر کدام یک میلیون جمعیت دارند. ایماقها ، نورستانی ها و تعدادی از گروه‌های دیگر نژادی نیز وجود دارد. روی هم رفته فعلا جمعیت افغانستان بین چهارده تا پانزده میلیون است ، در سال ۱۹۷۷ تیم بانک جهانی ، پیش بینی کرد که یک انفجار نفوس قریب الوقوع است"(افغانستان کلید یک قاره، اثر جان سی گرفتز، ترجمه ذ-ع ، چاپ ایران ، صفحه ۹۳ و ۹۴).
۲- افغانستان انقلاب پیروزمند:
مساحت پاکستان [منظور نویسنده افغانستان است ،ولی نویسندگان ایرانی از بس که به افغانستان علاقه دارند حتی نام این کشور از یاد شان می رود،مردم ایران که جای خود را دارد. در اواسط سالهای دهه شصت شمسی یک شب در مسابقه هفته تقریبا ده نفر از دانشجویان ایرانی در مسابقه تلویزیونی شرکت داشتند.اینها نام های گمنام ترین ستاره های سینمایی غرب و بخصوص امریکا را خوب به یاد داشتند و اما وقتی پرسیده شد افغانستان با چه کشور های همسایه است ؟ همین ده نفر دانشجو که ظاهرا رشته های شان هم علوم سیاسی بود اگر فراموش نکرده باشم ، هیچ کدام پاسخ ندادند! یعنی دانشجویان ایرانی با اینکه تمام بدبختی های ایران به عهده مهاجرین افغانستانی گذاشته می شد، نمی دانستند ، افغانستان با چه کشور های همسایه است!توخود حدیث مفصل بخوان از این مجمل ،شاید باور نکنید ولی من تاریخ دقیق نشراین مسابقه تلویزیونی را در یکی از مقالات درج نموده ام ، فعلا در ذهنم نیست.] ۶۵۰۰۰۰ کیلومتر مربع و جمعیت آن در حدود ۱۷ میلیون نفر است که تراکم آن به طور متوسط ۲۶ نفر در هر کیلو متر مربع است و از این نظر شبیه تراکم آمریکا است.
مذهب ۸۰ درصد اهالی آن سنی و بیشتر مذهب حنفی است.
۱۸ درصد شیعه و ۲ درصد پیروان اسماعیلیه‌اند.
در دولت‌های گذشته پیروان تشیع تحت فشار پادشاهان و حاکمان نادری بوده و مجبور بوده‌اند مساجد خود را ۵/۱ متر کوتاه‌تر از مساجد اهل تسنن بنا کنند! آنان در جامعه ای متعصب مذهبی افغانستان مورد ستم واقع شده بودند و ستم مضاعف را تحمل می‌کردند،

ولی پس از انقلاب [منظور نویسنده کودتای ۷ ثور است] حقوق برابر با سایر ملل افغانی به دست آورده‌اند...
ترکیب جمعیت در افغانستان....
پشتون‌ها- ۶ تا ۷ میلیون نفر
تاجیک‌ها- ۴ تا ۵ میلیون نفر
ازبک‌ها- ۱/۲ میلیون نفر
ترکمن‌ها ۴۰۰ هزار نفر
هزاره‌ها – بیش از یک میلیون نفر
چارایماق و بلوچ‌ها- بیش از ۴۰۰ هزار
نورستانیها- یک صد هزار نفر...”(افغانستان انقلاب پیروزمند ، اثر غ-ب- داداش زاده، چاپ ۱۳۵۸ش ! چاپ تهران، صفحه۵تا۷).
۳- سرزمین‌ها، حکومت‌ها و مردم افغانستان:
این جزوه در سال ۱۳۶۰ به نشر رسیده و به قسمت از آمار آن قبلا اشاره کردیم، ولی در مشخصات جزوه این طور آمده است:
نام کشور: جمهوری دموکراتیک افغانستان
نمادبین المللی: AF
پایتخت: کابل
نظام حکومتی: جمهوری سوسیالستی
رئیس دولت: ببرک کارمل
جمعیت ۲۱۳۷۰۰۰۰ (منابع بین المللی از جمله مؤسسه بررسی‌های استراتژیک لندن جمعیت افغانستان را در سال ۱۹۸۱ برابر با ۱۴۸۰۰۰۰۰ بر آورد کرده است. که ظاهراً کاهش چشمگیر آن به واسطه نقل و انتقالات داخلی ، جنگ و برون کوچی بوده است).
وسعت : ۶۴۷۴۹۷ کیلومتر مربع
زبان: دری و پشتو
مذهب :مسلمان (اهل تسنن)
پول رایج: افغانی
سال تصویب اولین قانون اساسی: ۱۹۳۱
هزینه نظامی: ۶۱۰۰۰۰۰۰دلار
تعداد کل نیروهای نظامی: ۹۰۰۰۰
تولید ناخالص ملی: ۲۳۰۰ میلیارد دلار
کیفیت شرایط زیست:۱۸.۲(سرزمین ها، حکومت هاو مردم افغانستان،فهرست کتاب).
۴- افغانستان – اقوام- کوچ نشینی:
منابع رسمی افغانی جمعیت کوچ نشین را در افغانستان حدود ۲ میلیون نفر از کل جمعیت ۱۲ میلیون تخمین می‌زنند.(افغانستان –اقوام – کوچ نشینی – ترجمه مقالات به کوشش دکتر محمدحسین پاپلی یزدی از موسیسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، صفحه ۱۹).
۵- تهاجم و جنایات شوروی در افغانستان:
افغانستان کشور مستقل در قلب آسیا با جمعیت ۱۵ میلیون ، (ساحه) ۶۵۰ هزار کیلومتر مربع...(متاسفانه مشخصات این کتاب در اصل مقاله درج نشده است، این هم نمونه از نوع آشفته نگاری دوران انقلاب است که نگارنده در یک مقاله تحت عنوان روزنامه مهاجرین افغانستانی در ایران ، نگاهی از درون به آن روشنی انداخته ام.اینجا کم توجی خود نگارنده نیز کاملا مشهود است که فقط نام یک کتاب آمده است و بس.ما اگر ضعف دیگران را تذکر می دهیم ، از ضعف خود نیز غافل نیستیم).
۶- افغانستان -نوشته‌ی: محمود شاکر:

افغانستان که دارای ۶۵۰۰۰۰ کیلو متر مربع مساحت است. تعداد نفوس آن در حدود ۱۶۰۰۰۰۰۰ نفر می‌رسد...
گروه‌های نژادی مهم در افغانستان:
۱- پشتون : پشتون که به آنان پختون نیز گفته می‌شود و تقریباً ۶۰٪ از مجموع ساکنان افغانستان را تشکیل می‌دهند.
۲- تاجیک: اینان از نژاد ایرانی و دارای قد متوسط می‌باشند ...و حدود ۳۰ درصد از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند.
۳- ترک‌ها: اینان دنباله همان ساکنان ترکستان غربی می‌باشند. و ازبک‌ها که ۵ درصد از جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند و ترکمن‌ها که در کناره جنوبی دریای جیحون سکونت دارند و قیرغزها که در تپه‌های پامیر زندگی می‌کنند و شغل شان نگهداری گوسفند و بز و چهارپایان اهلی می‌باشد در نزدیکی این قبایل قزاق‌ها نیز هستند که جزو همین نژادها اند.
۴- هزاره : اینان که گفته می‌شود از نژاد مغول‌اند و در بلندی‌های مرکزی کشور سکونت دارند و تعدادشان بسیار اندک حدود (۶۰۰۰۰) نفر می‌باشد*. شغل اینان دامداری و زراعت هست و مذهبشان شیعه.(* -تعجب در این است که این کتاب ابتدا به زبان عربی توسط یک نویسنده لبنانی نوشته شده وبعدا از سوی کانون مهاجر یکی از تند ترین جریان روشنفکری شیعی وقت در ایران، ترجمه ونشر شده است.ولی این گروه در زیر مطالب بالا،حتی یک سوالیه و یک پاورقی مختصر هم به این آمار نزده است...).
۵- بلوچ: اینان در جنوب کشور سکونت دارند...
۶- کافر: اینان در شمال شرقی افغانستان مقیم‌اند... (افغانستان – محمود – کانون مهاجر – از صفحه ۳۹ تا ۴۴).
این کتاب در سال ۱۹۷۴ میلادی/۱۳۹۴ ه.ق به زبان عربی نوشته و از سوی مؤسسه الرساله بیروت به نشر رسیده است. معلوم نیست که در کدام سال ترجمه و نشر شده است!چون تاریخ نشر فارسی آن روشن نیست ولی به احتمال قوی سال ۱۳۵۸ش نشر شده باشد.
۷- سرزمین و مردم افغانستان – نوشته مری لوئیس کلیفورد- ترجمه مرتضی اسعدی
پشتون‌ها: پشتون‌ها بزرگ‌ترین ایل یا قبیلهء این کشور را تشکیل می‌دهند. شمار جمعیت ایشان در افغانستان در اواسط دههء ۱۹۷۰/۱۳۵۰ شمسی تخمیناً ۶۵۰۰۰۰۰ نفر ، یعنی چیزی در حدود نصف کل جمعیت این کشور در آن ایام بوده است . تقریباً عده ای معادل همین رقم از ایشان نیز در آن سوی مرزهای شرقی این کشور در ناحیه مرز شمال غرب پاکستان زندگی می‌کرده‌اند...
تاجیک‌ها: تاجیک‌ها گروهی اسکان یافته و ایرانی الاصلند . شمار ایشان در اواسط دههء۱۹۷۰/۱۳۵۰ شمسی در افغانستان به حدود ۲۲۰۰۰۰۰نفر می‌رسیده است.
نورستانیها یا کافرها: نورستانیها که شمار آنان در اواسط دههء ۱۹۷۰/۱۳۵۰ شمسی تخمیناً به حدود ۶۰۰۰۰ نفر می‌رسیده، در ناحیهء پرت افتاده کوهستانی شمالی شرقی در طول مرزهای این کشور با پاکستان زندگی می‌کنند.
هزاره‌ها: هزاره‌ها ، که شمارشان در اواسط دههء ۱۹۷۰/۱۳۵۰ شمسی تخمیناً ۸۰۰۰۰۰ نفر بوده ، در ناحیهء وسیعی در مرکز افغانستان ، در دل کوههای سخت و سخره ای و دره‌های تنگ زندگی می‌کنند.
ازبک‌ها، ترکمن‌ها و قرقیزها: در شمال هندوکش ، در منطقه ای که اغلب به اسم ترکستان افغان مشهور است. مهم‌ترین و پر شمارترین گروه این قبایل ترک ازبک‌ها و یا (ازبک‌ها) هستند (که عده آن‌ها در اواسط ۱۹۷۰/۱۳۵۰ شمسی تخمیناً ۸۲۰۰۰۰ نفر بوده است).
ترکمن‌ها: یکی از کم جمعیت‌ترین قبایل ترک افغانستان ترکمن‌ها هستند که شمارشان در اواسط دههء ۱۹۷۰/۱۳۵۰ شمسی تخمیناً ۲۰۰۰۰۰ نفر بوده و در طول کناره جنوبی آمو دریا زندگی می‌کنند.

قرقیزها: ۳۰۰۰۰ نفر
چهار ایماق :۵۰۰۰۰۰ نفر
کوچ نشینان: ۲۰۰۰۰۰۰ نفر .(صفحات ۶۳،۶۱،۶۰،۵۹،۵۷،۵۵،۵۴،۵۰)
۸- نقش استعمار شرق و غرب در افغانستان:
سرزمین باستانی افغانستان که امروز جزء کشورهای شرق میانه یاد می‌گردد دارای پانزده میلیون جمعیت است.
نفوس افغانستان قراری که در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ یکی از کتب مشهور تاریخی کشور، طبق آمار احصائیه سال ۱۳۴۱ (۱۹۶۲) پانزده میلیون و دوصد هفتاد ویک هزار و ششصد هشتاد و هشت نفر تخمین گردیده است و پس از آن ارقام مختلف از جمله ۱۷-۱۹ تا ۲۲ میلیون نفوس در این سرزمین از سوی احصائیه‌های جهانی نشر شده است. البته این موضوع درست است که آمار صحیحی از تعداد ساکنین این خطه به نسبت برخی خصوصیات اجتماعی هیچ مؤسسه در دست ندارد ولی تخمیناً اکثریت بین ۲۰ الی ۲۲ میلیون است.
طبق آخرین احصائیه گیری بین المللی در سال ۱۳۵۶ اطلس ایران نفوس افغانستان را ۲۲ میلیون نفر تخمین زده است. "
۹- افغانستان سقف جهان:
شیعیان افغانستان خیلی در اقلیت هستند زیرا از بین ۱۵ میلیون نفوس افغانستان یک میلیون و نیم آن شیعه است که اکثرشان در مناطق مرزی ایران ساکن می‌باشند و از خود اجتماعات منظم اعتقادی و اجتماعی دارند.
مترجم کتاب مذکور در پاورقی شماره ۲۵ می‌گوید:
اما جمعیت افغانستان، سرشماری دقیقی نشد، ۱۴،۱۵،۱۷،۲۰،و تا ۲۲ میلیون نیز ذکر شده، اما در مورد شیعه‌ها، نویسنده چند اشتباه نموده یکی اینکه جمعیت آنان را یک و نیم میلیون ذکر نموده و دیگر اینکه محل سکونت شانرا مناطق مرزی افغانستان و ایران معرفی نموده در حالیکه جمعیت شیعیان- که اغلباً در مناطق مرکزی هزاره جات زندگی می‌کنند- خیلی بیش از این است، بسیار روشن است که اینک بعد از اشغال نظامی روسیه تنها شیعیان که به ایران و پاکستان هجرت کرده‌اند بیش از دو میلیون می‌باشند چه رسد از چندین میلیون دیگری که در داخل میهن با کفر روسی در جهادند، البته که از نویسنده چه تقصیر! وی یک خبرنگار عرب است و در خارج افغانستان و تنها آنچه را شنیده نقل می‌کند و معلوم است که از کی شنیده ؟ روشن است که در افغانستان مساله آمار نفوس مخصوصاً اقلیت‌های نژادی و مذهبی به دست کی می‌چرخیده؟ از یک خبرنگار بیگانه چه بنالیم در حالیکه نشریهء المسلمون مورخه ۲۳/۳/۱۳۶۰ و ۲۱/۴/۱۴۶۰چاپ پاکستانی که خود برادران سنی افغانستان ما منتشر می‌کنند ، شیعیان افغانستان را- که اکثریت قریب به اتفاق آنان از قبایل هزاره می‌باشند- ششصدهزار نفر ! معرفی می‌کنند و تاسف بارتر از آن اینکه شیعیان افغانستان را«غالی»«علی اللهی» و پیروان عبدالله بن سبا (و بنا بر این کافر) دانسته مدعی است که شیعیان در انقلاب اسلامی ضد روسی یک تیر فیر نکرده! و همگی از کشور فرار کرده! در برابر این تهمت نابخشودنی چه بگوییم؟ آیا سزاوار است که در لحظات چنین حساسی برادران سنی ما به این مسائل بپردازند و وحدت و مصالح میهن را زیر پا نهند؟ فردای تاریخ قضاوت خواهد کرد و نه این نشریه و آن نشریه!"(افغانستان سقف جهان ، اثرفهمی هویدی ، ترجمه و نگارش سرور دانش، صفحه ۱۳۴).
۱۰- سیمای کابل:
من از عقرب نمی‌ترسم ولی از نیش می‌ترسم

ز بیگانه نمی‌ترسم ولی از خویش می‌ترسم
اگر یک خارجی وجود مردم هزاره را انکار می‌کند، می‌گوییم مقصر نیست چون اطلاع ندارد و اگر دولت وجود ما را انکار می‌کند، می‌گوییم قضیه سیاست در پیش است،ولی وقتی خود وجود خویش را انکار می‌کنیم ، کی مقصر خواهد بود؟ پس اگر باور ندارید به این متن توجه کنید:
"۵۰ ٪ از جمعیت کابل را شیعیان تشکیل می‌دهند که در گذشته اکثریت شیعیان کابل را طایفه قزلباش تشکیل می‌داده است.
از این داستان که بگذریم می‌رسیم به شواهد زنده تر تاریخی ، از جمله وجود طوایفی که به نام شیعه در آن سامان به سر می‌برند:
۱- تبار سادات...
۲-طایفه قریش....
۳- عرب...
۴- طایفه قزلباش
۵- فرقه میانه از نژاد سربن
۶- فرقه منگل
۷- فرقه کیانی
۸- فرقه مغول جغتایی
۹-فرقه کرد و ریکا
۱۰- فرقه جبشی
۱۱- فرقه بلوچ
۱۲- فرقه آوان
۱۳- فرقه کشمیری
۱۴- شیعیان اسماعیلی ..."(سیمای کابل ، اثرسیدحسن احمدی نژادبلخابی، از صفحه۸۷ تا ۹۴).
نویسنده ی هموطن و شیعی ما، به اندازه ای فراموشکار بوده که گذشته از وجود تعداد زیاد هزاره‌های مقیم کابل، حتی زنان کنیز، مردان سقا و جوالی هزاره را در خانه‌های اشراف محترم نیز ندیده است! نویسنده محترم مدعی است که نصف مردم کابل شیعه است، ولی منبع خود را ذکر نمی‌کند تا نشود خواننده‌اش ناخودآگاه به اصل مراجعه کند و با نام هزاره آشنا شود! ولی ما خواننده را به یک سند زنده آشنا می‌سازیم که بر خلاف نظر این نویسندهء با انصاف شیعی هموطن ، از حضور هزاره‌های شیعه در کابل نام می‌برد. با هم می‌خوانیم:
"...کابل که در زمان قدیم مرکز تاجیک ها بود، حال از هر کوی و برزن و رسته و دسته و نژاد نشانه ای دارد. طبق تحقیق دوپره (۱۹۷۵ ص۹) که نیمی از اهالی از ربعی هم از مردمان پشتون هستند ..."(جغرافیای شهری در افغانستان – اروین گروتس باخ – ترجمه سید محسن محسنیان – معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، صفحه۶۱).
خواننده محترم ، شما می‌توانید با مطالعه این دو کتاب ،انصاف نویسنده شیعی هموطن و آن خارجی نا مسلمان را مقایسه کنید.
۱۱- المواجه العنیده:
عدد السکان : ۱۷۰۵۰۰۰۰ نسمه (عام ۱۹۷۶) و یقدره البعض ب ۲۱۰۰۰۰۰۰ نسمه،
۱- البشتو: ۴۰٪ من مجموع السکان
۲- الهزاره: ۳۰٪ من مجموع السکان
۳ – الطاجیک:

۴- البلوش:
۵ـالاتراک: ۵٪ "(این هم یک نمونه دیگر از آثار نویسندگان خارجی. این کتاب عربی چاپ بیروت است و مطالب ذکر شده در صفحات ۱۵ تا ۱۷ درج شده است).
۱۲-اطلس جمهوری دموکراتیک افغانستان:
در سال (۱۹۸۱) نفوس آن به شمول اقوام کوچی به ۱۶ میلیون نفر می‌رسید.
۱۳- افغانستان دیپلماسی دوچهره:
"از آنجایی که تا کنون سرشماری دقیق و همه جانبه ی از جمعیت افغانستان صورت نگرفته است، دولت‌های افغانستان و سازمان‌های بین المللی ارقام بیسیار متفاوتی را از جمعیت این کشور انتشار داده‌اند. جمعیت این کشور در سال ۱۹۶۷، شانزده میلیون و طبق آمار سال ۱۹۷۹ر (با احتساب آوارگان) ۲۰۵۰۰۰۰۰ نفر برآورده شده است که بر بنای نرخ رشد جمعیت سالانه ۲/۵۴در صد قرار دارد...
در ترکیب جمعیت افغانستان قومیت‌های مختلف به چشم می‌خورد . اقوام پشتون، هزاره،تاجیک، ازبک ، نورستانی ، ترکمن، قرقیز، قزاق، بلوچ و براهوبی مهم‌ترین اقوامی هستند که در ترکیب جمعیت افغانستان حضور دارند و همراه با اقوام دیگر در سراسر افغانستان پراکنده شده‌اند".
در کتاب مذکور جدول اقوام باشنده افغانستان درج شده که میزان چهار قوم بزرگ به شرح زیر آمده است و علاقمندان می‌توانند میزان جمعیت اقوام دیگر را از خود جدول دریابند:
۱-" پشتون: ۶/۵ میلیون نفر در افغانستان و تقریباً به همین تعداد در پاکستان
۲- تاجیک: ۳/۵ میلیون نفر در شمال افغانستان.
۳- هزاره: در حدود ۸۷۰۰۰۰ نفر.
۴- ازبک: در حدود یک میلیون و در شمال افغانستان"(اثر مستوری، چاپ ایران).
۱۴- اطلس کامل گیتا شناسی:
جمعیت کل (۱۹۹۰) ۱۸۶۳۰۰۰۰
پشتو:۵۲/۳%
تاجیک : ۲۰/۳%
ازبک:۸/۷%
غیره: ۱۸/۷%"اطلس کامل گیتاشناسی ، چاپ تهران، صفحه۱۳).
اگر مرحوم ملا فیض محمد کات در کتاب سراج التواریخ به خاطر حساسیت حکومت وقت به جای قوم هزاره ، قبایل دیگر می‌آورد قابل توجیه است ، ولی چرایک موسیسه ایرانی جای نام هزاره ، غیره می‌آورندما نمی دانیم علت کجاست نافهمی یا عناد؟ کدام یک؟
این بود خلاصه و فشرده چند آمار که هر گاه تمامی آمارها را جمع آوری می‌کردیم، اولاً این کار نظر به مشکلات عدم دسترسی به تمامی منابع امکان پذیر نیست. ثانیاً جز تکرار مکررات و قطور ساختن صفحات مقاله چیز تازه ای در اختیار نمی‌گذارد. به خاطر اینکه منبع تمامی آمارها یک جا است، تنها نویسندگان رقم‌ها را به دلخواه خود زیاد و کم می‌کنند. حقیقت این است که مشکل آمار نفوس در کشور ما تا وقتی که یک حکومت مردمی به وجود نیامده هرگز حل نخواهد شد! چرا که هیچ کسی و هیچ نهادی نمی‌خواهد حقیقت روشن شود.
در سال ۱۳۷۱ وقتی شناسنامهء افغانستان را نوشتم قبل از اینکه چاپ شود، چند نسخه زیراکس نموده به تعدادی از نهادها و شخصیت‌ها دادیم تا ما را در این کار کمک و راهنمایی کنند. از جمله یک نسخه را به وزارت کشور جمهوری اسلامی ایران- بخش افغانستان سپردیم و در خواست نمودیم که لیست واقعی

مهاجرین مقیم ایران را در اختیار ما قرار دهند. آنجا به طور مثال یادآورشدیم که دشمنان وجود مردم ما را در افغانستان انکار می‌کنند
جدول مؤسسه امریکایی را نشان دادیم که از ولایت بلخ فقط ۲۶۰۰ نفر مهاجر در ایران وجود دارد آن هم فقط از کشنده! در حالیکه نگارنده تعداد زیادی از مردم شهر مزارشریف، ولسوالی های چمتال، شولگره ، دولت آباد ، بلخ ، چهار بولک، چهار کنت را می‌شناسد که در ایران به سر می‌برند، ولی در آمار نیست.
مسؤول محترم قول داد که تمامی نمودارهای کسب شده از کارت کامپیوتری را در اختیار ما قرار می‌دهد.
نگارنده به جدول امریکایی اعتراض داشتم که اگر از ولایت بلخ و از ولسوالی های دیگر آن کسی در ایران نباشد، لااقل یک نفر است که پسوند اسم خود را دولت آبادی نوشته، لابد از دولت آباد هم یک نفر در ایران حضور دارد! ولی این پاورقی را حذف کردیم، گفتم وقتی خوانندگان اعتراض نمودند، توضیح می‌دهیم، ولی متاسفانه با گذشت چندین سال و نایاب شدن شناسنامه، هنوز کسی به فکر این سؤال نیافتاده تا ما جواب بگوییم.
تصور ما این بود که برادران ایرانی از اوضاع افغانستان بی اطلاع‌اند و در درج مطالب نادرست در مورد ترکیب اقوام و حضور نیروها تقصیری ندارند، و راه چاره را در این دیدیم که آمارهای نسبتاً قانع کننده تری در اختیارشان قرار دهیم . لذا در روزنامه‌ها و مجلات توضیحیه های ارائه شد.اما وقتی آمار وزارت کشور ایران هم انتشار یافت، بسیار غیر واقعی بود.
ما به این باوریم که ترکیب واقعی و نزدیک به حقیقت ، همان ترکیبی است که کتاب معتبر و تاریخی سراج التواریخ انتشار داده و حکومت وقت (پادشاه افغانستان) بر آن مهر تایید گذاشته است. هر چند ممکن است در همان آمار هم میزان نفوس افغانها به لحاظ سیاسی زیاد نوشته شده باشد، ولی ما همان معیار را تا روشن شدن حقیقت قبول داریم. طبق آمار سراج التواریخ ترکیب قومی افغانستان از این قرار است:
افغان (پشتون) : ۳۱ فیصد
تاجیک : ۲۰/۶%
هزاره:۲۷/۵%
ازبک: ۲۰/۶%
هر کسی و یا هر نهاد و مؤسسه ای که اعتراض داشته باشد،می‌تواند با دلایل و اسناد معتبر ما را به محاکمه بکشند و ما هم حاضریم در هر دادگاهی از نظریات خود دفاع نماییم. امیدوارم روزی برسد که حکومت قانون در افغانستان حاکم گردد تا حقایق تلخ تاریخی به همگان برملا گردد. مقاله را به یک غزل از اعلامه شهید بلخی بزرگ به پایان می‌بریم که شرح حال مردم و کشور ماست:

تا کی تو هم دروغ به گوی و من دروغ
زاید به اجتماع فتن تن به تن دروغ
غافل مشو که هست زبان مصدر زیان
صد خانه را به باد دهد یک سخن دروغ
تاثیر زهر داشت بسا دیده شد که دل
افتاد به کام مرگ چو گوید دهن دروغ
هر صفحه شاهدست ز اوراق روزگار
کافاق تیره کرد ز درد محسن دروغ
گر نسل آدمیم چه حاجت که هر کدام
سامی شویم گاهی و یا آرین دروغ

ز آداب اجماع تملق چراست رسم
گویا به عصر ماست یکی از سنن دروغ
کذب آنچنان رواست تو گویی ز فطر تست
گویا مکیده‌ایم به لب بالین دروغ
ای نوجوان مرنج که ما عاق مادریم
چندان که گفته‌ایم بقول و وطن دروغ
ما را کنار مقبره عریان فکنده اند
داریم اعتماد به دزد کفن دروغ(دیوان بلخی چاپ حبل الله)
حرف آخر: رشد جمعیت و واقعیت امر در افغانستان تا سال ۱۳۵۰ ه. ش:
بر اساس تحقیقات انجام شده رشد جمعیت افغانستان را۵۳/ ۲ یا ۲/۶ ٪ می‌دانند و این رشد در مورد نفوس افغان و تاجیک در آمار رسمی مشخص است، ولی در مورد ازبک و هزاره کتمان شده. روی این اصل باید ترکیب نفوس افغانستان به این ترتیب باشد.
افغان:۲۲۵۰۰۰۰*۶/۲=۵۸۵۰۰۰۰ نفر
هزاره: ۲۰۰۰۰۰۰* ۶/۲= ۵۳۰۰۰۰۰ نفر
تاجیک: ۱۵۰۰۰۰۰ * ۶/۲= ۳۹۰۰۰۰۰ نفر
ازبک: ۱۵۰۰۰۰۰* ۶/۲= ۳۹۰۰۰۰۰ نفر
والسلام

تصاویر مردم اقوام مختلف افغانستان

ارسال شده توسط : حمید جعفریروشن اسفند ۱۲, ۱۳۹۵در: تاریخ افغانستان, عکس افغانستان, منتخب سردبیربدون دیدگاه
چاپ ایمیل



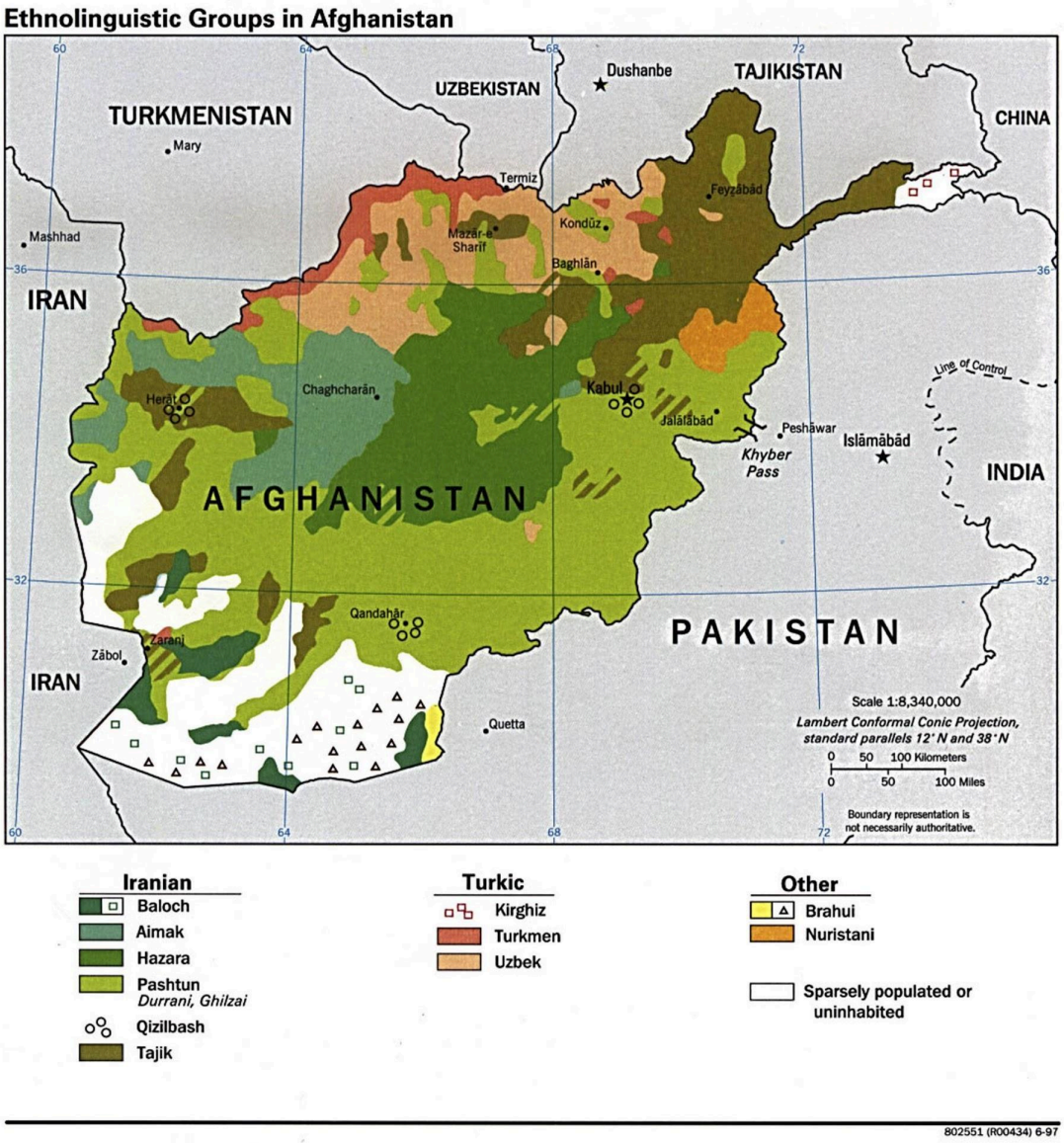
تصاویر مردم اقوام مختلف افغانستان

مردم افغانستان از اقوام مختلفی تشکیل شده اند که در ۱۰ گروه عمده دسته بندی می شوند. اقوام افغانستان شامل:

۱ پشتون‌ها
۲ تاجیک‌ها
۳ هزاره‌ها
۴ ازبک‌ها
۵ آیماق‌ها
۶ ترکمن‌ها
۷ بلوچ‌ها
۸ نیازی ها
۹ نورستانی‌ها
۱۰ دیگر گروه‌ها(شامل پشه‌ای، براهویی، پامیری، قرقیز، سادات) می شوند.

افغانستان دارای گروه‌های قومی متعددی است که برخی از اقوام آن، هنوز ناشناخته مانده است. البته مردم شناسان تلاش‌های فراوان نمودند و نتایج خوبی را در این زمینه کسب شده است. از جمله مردم شناسان «اروین، اورال» و همکارانش، تعداد ۵۵ قوم را در افغانستان شناسایی کرده‌اند.گروهی از محققان افغانستان را موزه ای از نژاد و ملل گوناگون می دانند که سکنه فعلی آن بازماندگان دو نژاد عمده هستند:

نژاد سفید: شامل پشتون ها، تاجیکها ، هزارها ،نورستانیها و ...
نژاد زرد : شامل ازبکها ،ترکمنها ،قرقیزها ،مغولها ،و ...



تصویر پراکندگی اقوام مختلف در افغانستان (برای دیدن تصویر در سایز بزرگتر روی آن کلیک کنید)

پشتون ها (افغانها – پاتانها):

این تبار عمدتاً در شرق و جنوب و بعضی از آنها در شمال و غرب کشور افغانستان زندگی می‌کنند، جمعیت آنان در حدود ۳۰ درصد از کل جمعیت افغانستان برآورد شده است، زبان این قوم، پشتو و از شاخه‌های زبان هند و اروپایی است. این طایفه اکثراً پیرو مذهب حنفی از مذاهب اهل سنت هستند، اما در بین آنها پشتون های شیعه نیز زندگی می کنند.

پشتون ها به لحاظ ساختار درون قومی به دو طایفه (قبیله) بزرگ «غلزایی یا غلجه زایی» و «درانی یا ابدالی» منشعب می‌شوند، که از دیر باز رقابت بر سر قدرت سیاسی، میان این دو طایفه وجود داشته و همین امر جنگ‌های قومی متعددی را موجب شده است، از تأسیس حکومت افغانی در سال ۱۱۲۶ش. به دست احمدخان ابدالی حکومت افغانستان تحت سلطه درانی‌ها بود که آنها نیز به دو تیره‌ی «سدوزایی» و «بارک زایی» تقسیم گردید.طایفه «غلزایی» هرچند در ساختار قدرت سیاسی مشارکت داشته، اما هیچگاه حکومت انحصاری را چون رقیب خود در دست نداشته است. اما پس از کودتای مارکسیستی، سال ۱۳۵۷ش. بود که با سقوط سلسله‌ی «بارک زایی» حاکمیت سیاسی در اختیار طایفه‌ی دیگر از پشتونها (غلزایی) قرار گرفت.

نحوه تقسیم اقوام این دو ایل بزرگ پشتون به شرح زیر است:

قوم درانی (ابدالی):

الف: زیلوک : که خود شامل اقوام الکوزی، اچک زی، پوپلزی، بارکزایی می شود

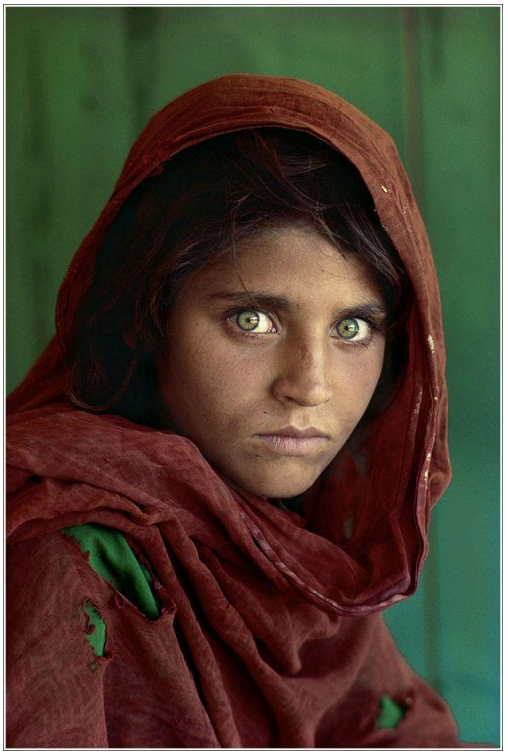
ب : پنج پاو : که خود شامل نورزایی، علی زایی و اسحاق زایی است.

قوم غلجه زایی (غیلزایی):

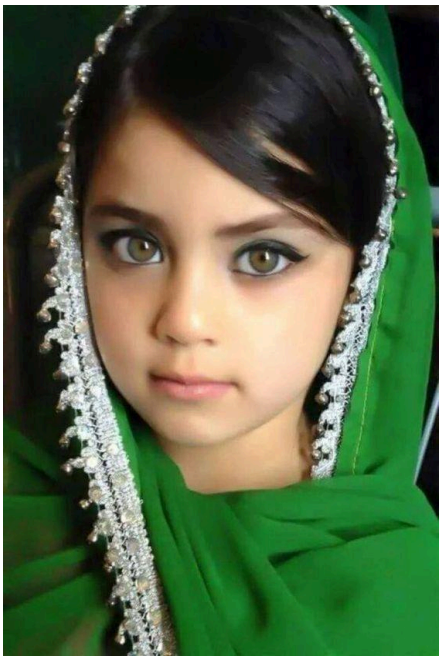
الف : تورانی : کوتک و احمد زی

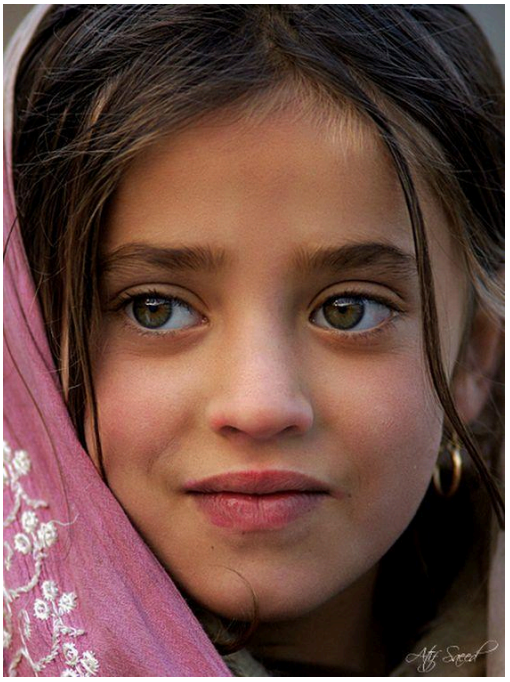
ب : بورانی : کوتک، وبابی

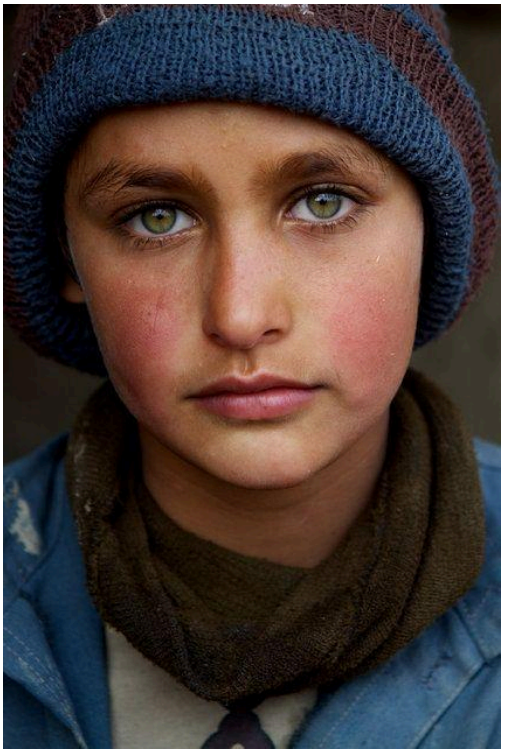
تصاویری از مردم اقوام پشتون:



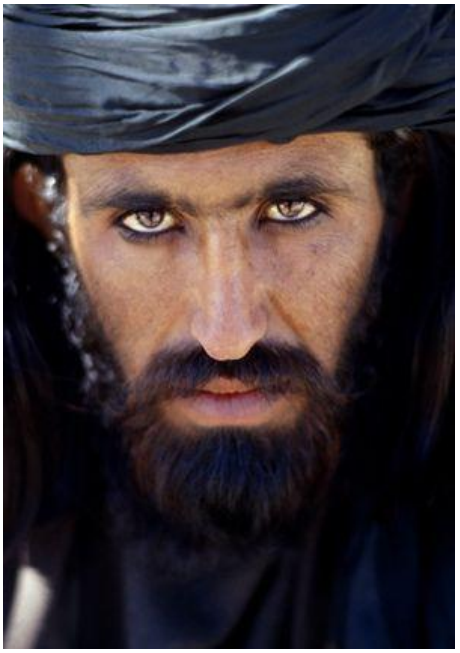
شربت گل دختر پشتون که در اردوگاه پاکستانی ها همراه خانواده اش گذران زندگی می کرد و استیو ام کوری عکس تاریخی را از وی گرفت.








arte



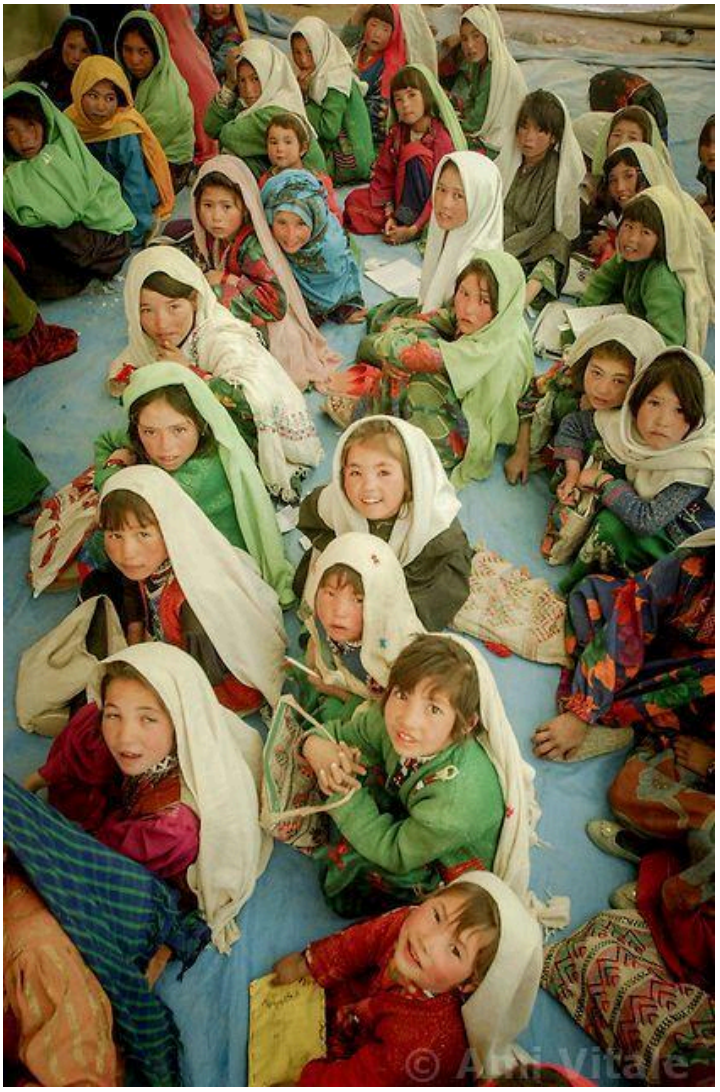
هزاره‌ها:

هزاره‌ها که تقریباً ۲۵ درصد از کل جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند، طبق نظریه‌های مختلفی از بومیان اصلی این سرزمین می‌باشند. در گذشته اکثریت آنان در مرکز افغانستان موسوم به منطقه هزاره‌جات می‌زیستند، اما امروزه در اکثر مناطق افغانستان پراکنده شده اند. هزاره ها از قدیمی ترین ساکنان سرزمین افغانستان هستند و بعد از پشتون ها دومین قوم پرجمعیت افغانستان را تشکیل می دهند. بعضی از محققان هزاره ها را از بازماندگان قوم مغول می دانند،این درحالی است که در سرزمین های اقوام هزاره آثار باستانی مربوط به زندگی این قوم مربوط به هزاران سال قبل از مغول ها یافت شده است.صرف نظر از ریشه‌های تاریخی آن و مباحث مربوط به تبارشناسی، هزارها عمدتاً پیرو مذهب امامیه اثنی عشری هستند و عده اندکی از آنها نیز سنی مذهب هستند و در قسمتهای بدخشان ، پنجشیر، بادغیس، و نوربند زندگی می کنند.هزاره ها به زبان فارسی (دری) تکلم می‌کنند، مهاجران این قوم که به دلیل ظلم و بیدادگری امیر عبدالرحمن خان، در سالهای ۱۲۵۷ تا ۱۲۸۰ش. ترک وطن کرده‌اند، در خراسان فعلی ایران و بلوچستان پاکستان متوطن گشتند . از نظر سیاسی، هزاره‌های شیعی، کاملاً در انزوای سیاسی قرار داشتند تا اجلاس «بن» که در سال ۱۳۸۰ش. برگزار گردید، کمترین سهمی در ساختار قدرت سیاسی این کشور را نداشتند. البته در دوره کمونیست‌ها نیز تا حدودی به مقامات بالای حکومتی راه یافته‌اند، از جمله صدارت سلطانعلی کشتمند... در دهه ۱۲۷۰ش. در پی اجرای سیاست‌های تبعیض قومی و مذهبی عبدالرحمن خان، آنان زیر فشار شدید دستگاه حکومتی قرار داشتند، که به عنوان سیاست استراتژیک صاحبان بعدی قدرت در این کشور قرار گرفت.

هزاره‌ها در برابر تهاجمات خارجی همواره از افغانستان دفاع نمودند و تا کنون هیچ نیروی استعماری نتوانسته است قلب افغانستان را تسخیر کند، مبارزات این مردم علیه استعمار انگلیس در گذشته و مبارزات امروزی‌شان علیه نیروهای متجاوز روسی گواه بر این حقیقت است و حتی از دورترین زمان‌ها تا جایی که تاریخ به یاد دارد، هزاره‌ها سدّ استواری در برابر تهاجمات خارجی بوده‌اند، چنانچه در برابر حملات: کوروش، اسکندر، چنگیز، تیمور و شیبانی، از خود مقاومت عجیبی نشان داده‌اند.

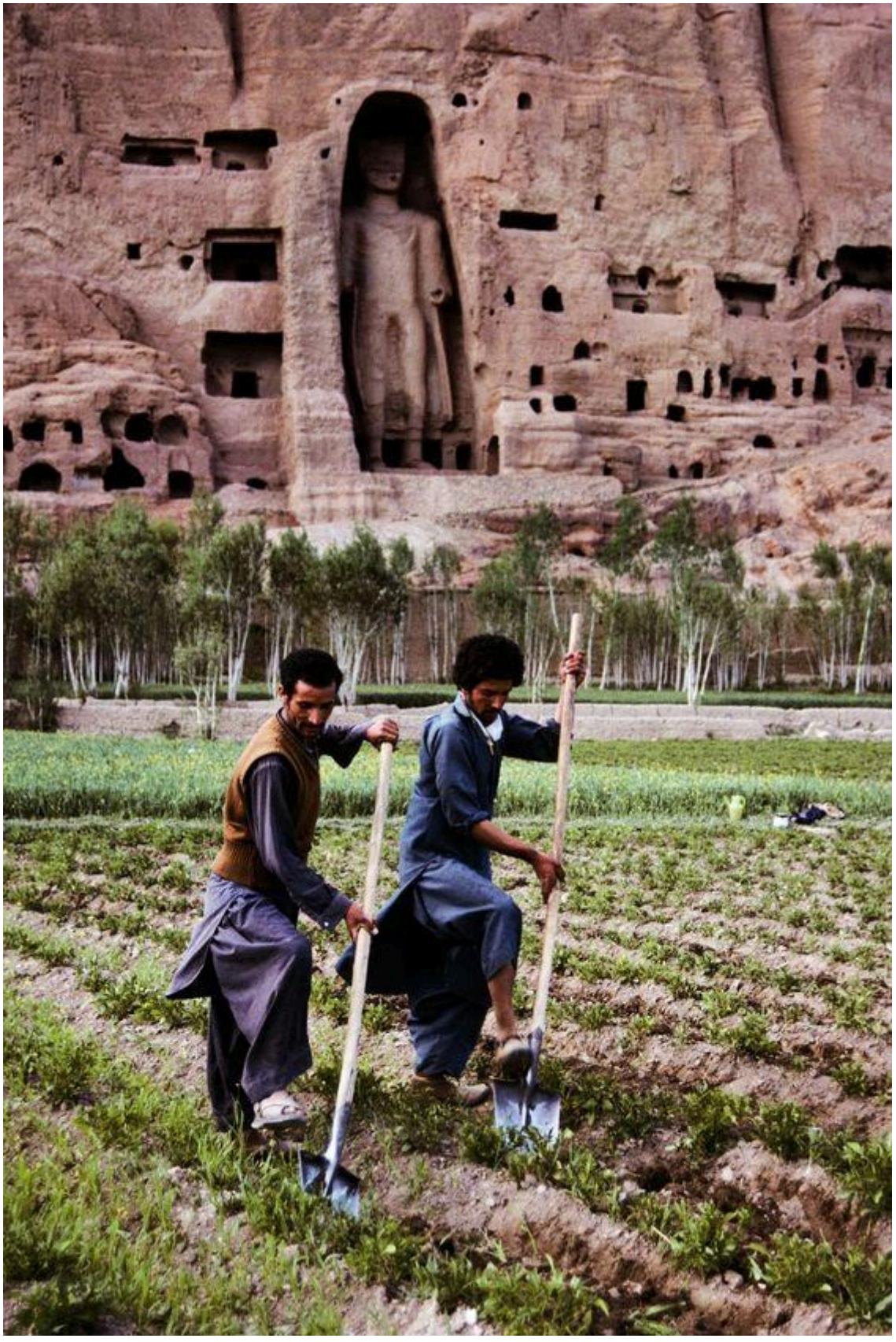
تصاویری از مردم اقوام هزاره:

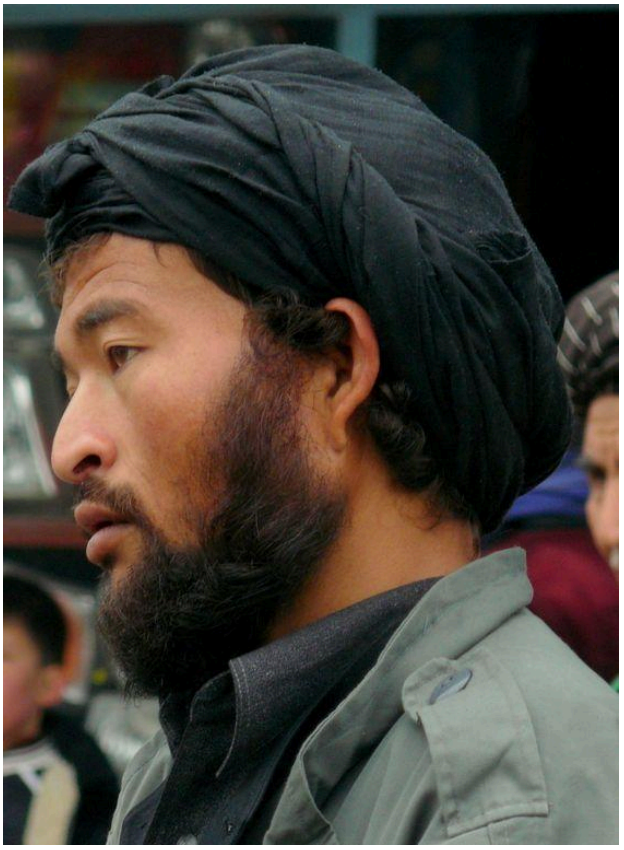


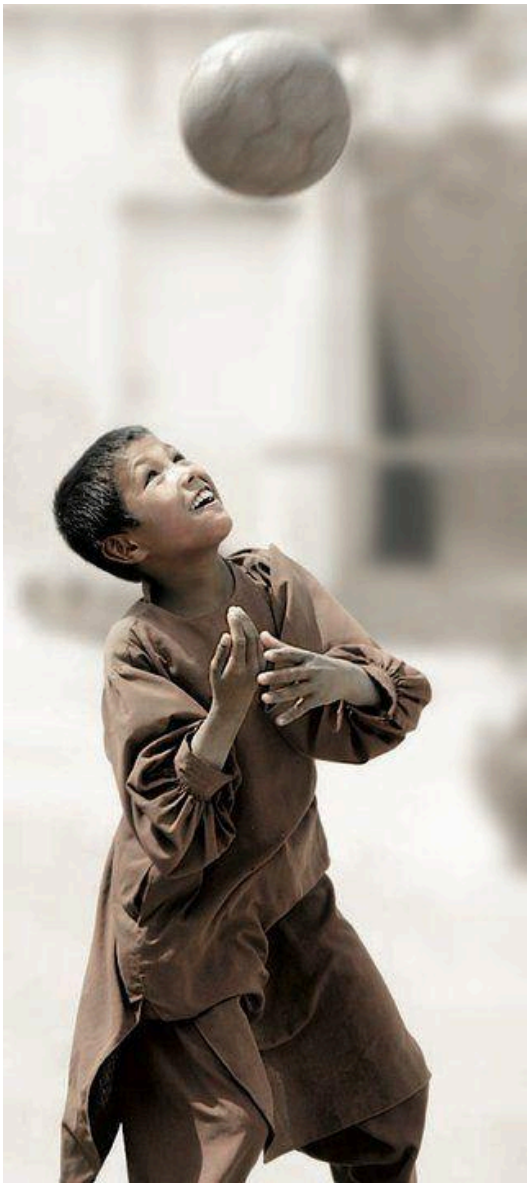

© Attri Vitale


Hazara.Culture


Gulan
Khan







تاجیکها:

این تبار به لحاظ موقعیت اجتماعی و سیاسی، سومین گروه قومی در افغانستان محسوب می‌شود که جمعیت این قوم ۶/۲۰% جامعه افغانستان را تشکیل می‌دهند.آنان به زبان فارسی با لهجه تاجیکی تکلم می‌کنند و با سکونت در شهرها و روستاها به کشاورزی، باغداری و دامداری اشتغال دارند، به رغم انحصار حکومت سیاسی، این تبار به طور محدود، در ساختار قدرت سیاسی سهیم بوده‌اند. تاجیکها اکثرا زندگی ایلی و قبیله ای را تا حدی رها کرده وروش پیشرفته و شهرنشینی را اختیار کردند که به چهار گروه تقسیم می شوند:

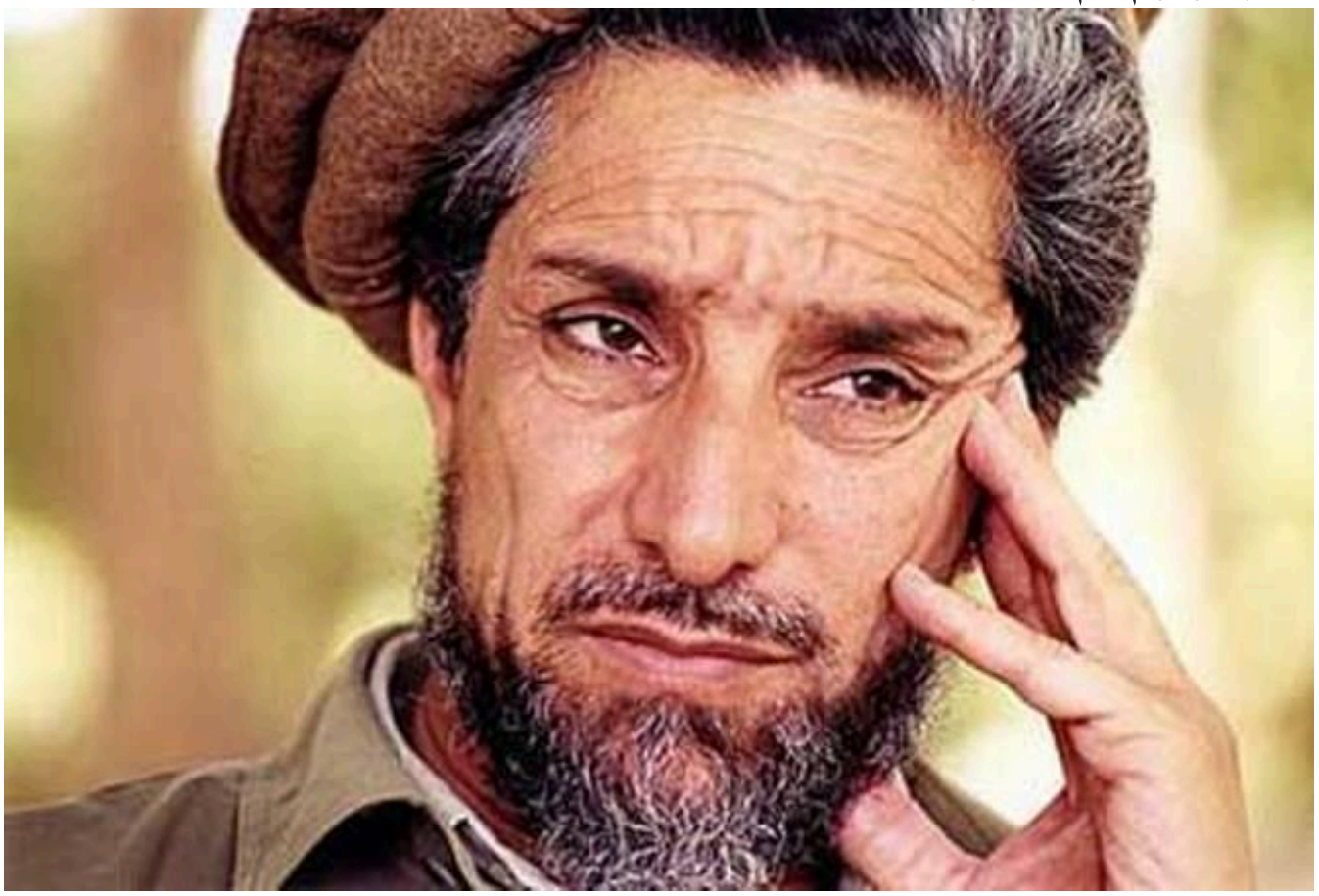
۱ – هراتی فارسی زبان: در هرات و اطراف آن زندگی می کنند و نصف شیعه و نصف دیگر سنی مذهب هستند . شغلشان اکثرا زراعت ،تجارت ّ، مالداری صنعت و اموراداری می باشد.

۲ – دری زبانهای منطقه ترکستان: محدوده شهرهای شمالی کشور مانند مزار شریف ،قندوز ،بغلان ،و....را شامل میشود . بیشتر با تاجیکها و ازبکها آمیخته شده اند و اکثریت سنی مذهب هستند

۳ – تاجیک کوهستانی: در نقاط مرتفع دامنه های هندوکش و پامیر زندگی می کنند ،بسیار کم اختلاط نژادی پیدا کرده اند . اکثرا سنی مذهب هستند و تا مرز چین گسترش یا فته اند .

۴- تاجیک های نیمه کو چی: در دوره شکاری زندگی زندگی می کنند بیشتر سنی مذهب هستند.

تصاویری از مردم اقوام تاجیک در افغانستان:

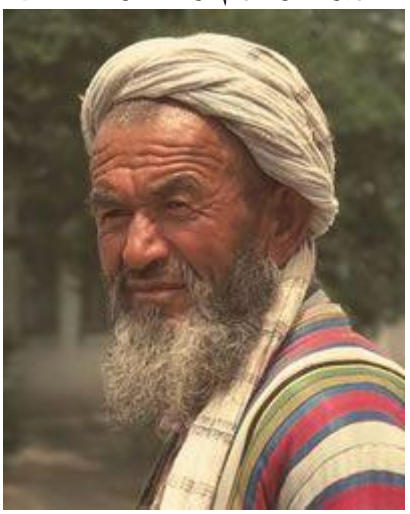


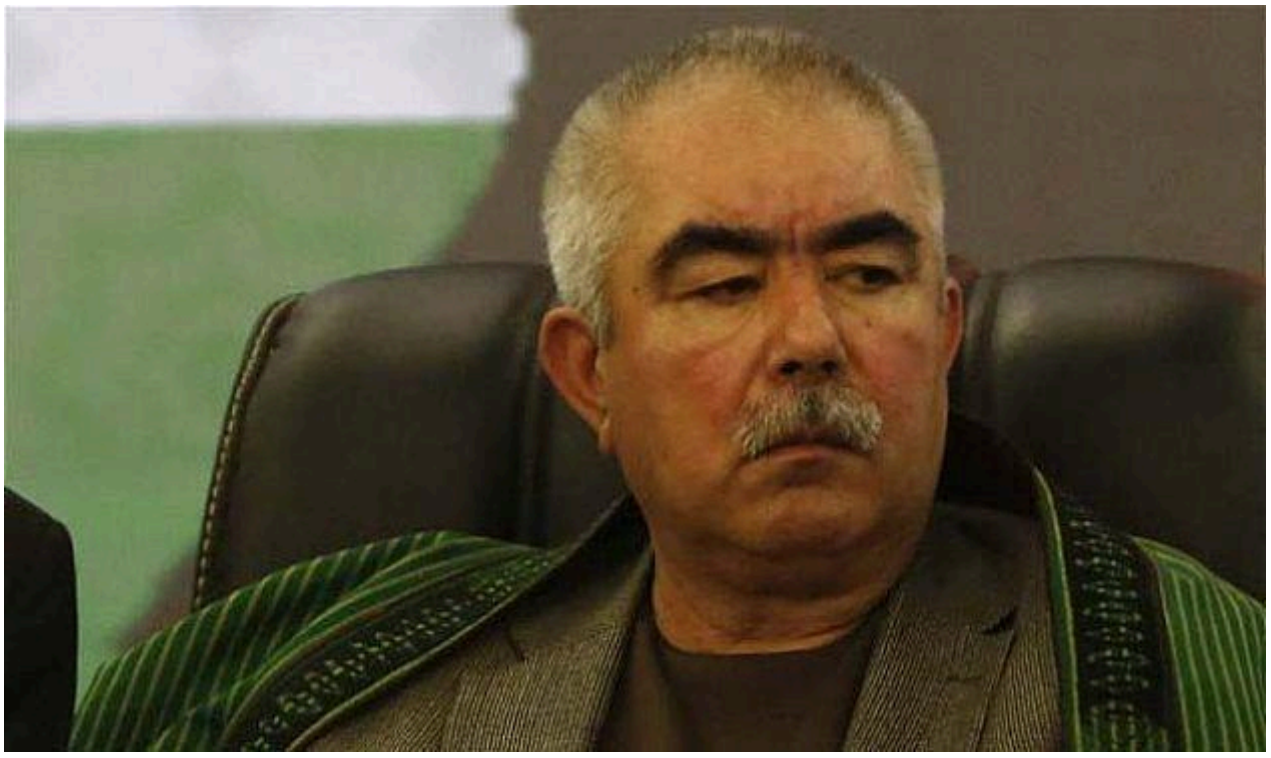
احمد شاه مسعود یکی از چهره های جهادی در افغانستان علیه شوروی از اقوام تاجیک بود

ازبک ها:

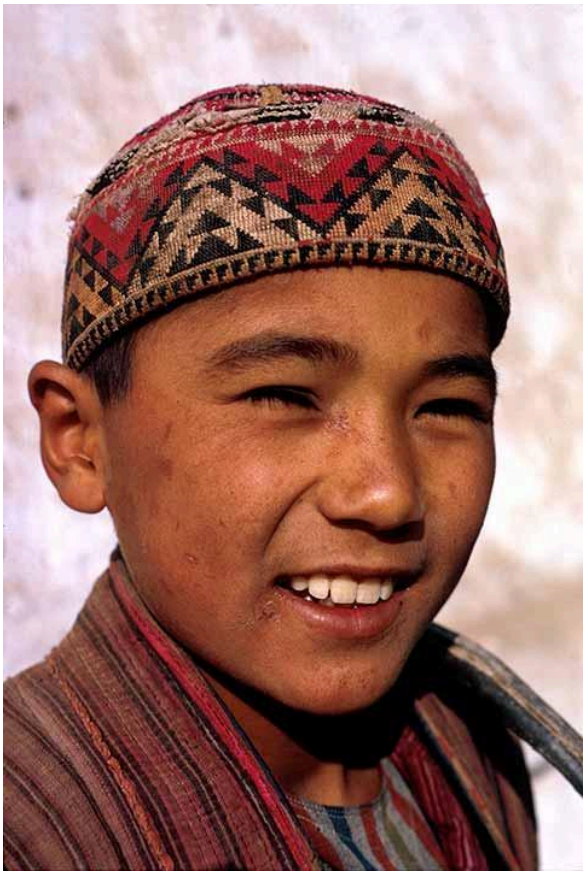
این تبار از اقوام ترک هستند، در نواحی شمال افغانستان ساکن می باشند و عمدتاً در شهرهای: مزارشریف، شبرغان، میمنه، خان آباد، قندوز و... سکونت دارند، جمعیت آنان با دیگر اقوام ترک تبار ۲۰ درصد کل جمعیت کشور برآورد شده است.ازبک ها از اعقاب ترکان زرد پوست آسیای مرکزی می‌باشند و به مشاغل چون: کشاورزی و دامداری اشتغال دارند و به زبان ازبکی، که زبان مادری این قوم است تکلم می کنند، زبان ازبکی ترکیبی از واژه‌های ترکی است. از نظر سیاسی، ازبک ها نیز چون دیگر اقوام از حکومت محروم بوده و همواره تحت فشار قرار داشته‌اند، به همین علت در فقر و محرومیت می‌زیسته‌اند و از نظر مذهب اکثریت این قوم سنی مذهب می باشند.

تصاویری از اقوام ازبک در افغانستان:





ژنرال دوستم از چهره های شناخته شده افغانستان از اقوام ازبک می باشد



سایر اقوام:

ترکمن‌ها، قزلباش‌ها، قرقیزها، بلوچ‌ها و... از دیگر اقوام ساکن در افغانستان هستند، در حالی که قزلباش ها بیشتر در شهرهای غزنی، کابل، هرات، قندهار، متمرکزند، ترکمنها در طول کرانه‌های «آمودریا» و مرزها شمال غربی افغانستان سکونت دارند و اغلب به دامداری مشغولند، قرقیزها در ناحیه شمال شرقی کشور و در منطقه «واخان» زندگی می‌کنند. بلوچ‌ها نیز در جنوب غربی کشور در مجاورت با بلوچستان ایران و پاکستان ساکن هستند.

مورخ شهیر عصر عبدالرحمن خان، کاتب هزاره در این مورد می‌نویسد: «که تعداد اقوام و طوایف ساکن در افغانستان با شعب و زیر مجموعه‌های خود تقریباً به ۱۳۸ قوم و طایفه می‌رسند».

تصاویر مردم قوم واخان در افغانستان:





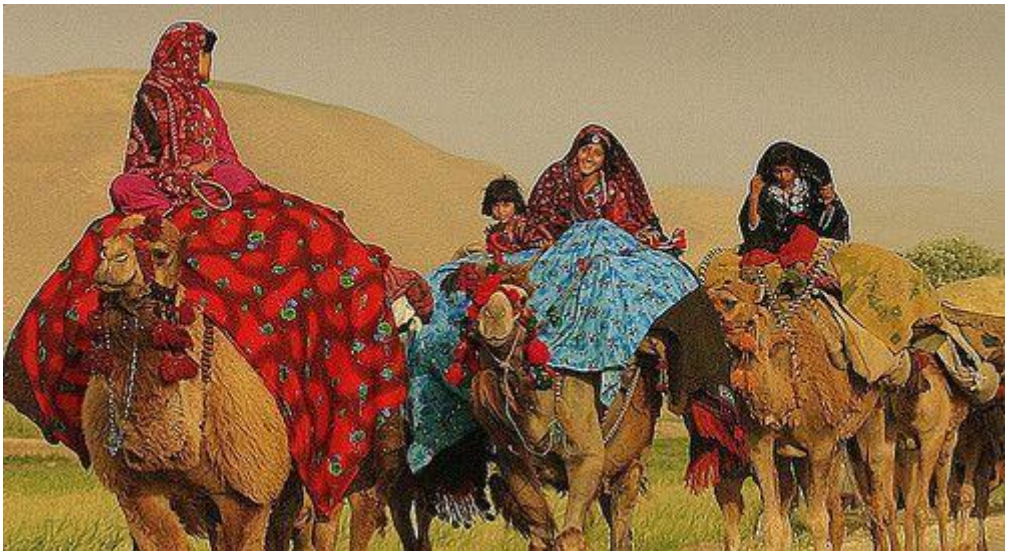




چادر نشینها :

در افغانستان بین ۲ تا ۳ میلیون چادر نشین و نیمه چادرنشین و به تعبیری کوچ نشین وجود دارد که افغان ها آنها را کوچی می نامند. این عده در شمال و جنوب کشور پراکنده اند.عده زیادی از کوچ نشینان از اقوام غلجه زایی (پشتون) هستند . آنها در فصل پائیز از ارتفاعات جنوبی افغانستان عبور کرده و با گذر از مرز پاکستان در استان سر حد پاکستان اطراق می کنند و سپس در فصل بهار راهی ییلاقها و مراتع افغانستان گردیده و به فروش کالاهای خود و خرید کالاهای مورد نیاز می پردازند.

تصاویری از چادر نشین های افغانستان: (کوچی ها)











گروه‌های قومی و نژادی افغانستان

در سال ۱۹۸۶ «آوریوال» فهرستی از گروههای قومی در افغانستان را به شرح زیر یادداشت نموده است:

پشتو
هزاره
ازبک
تاجیک
ترکمن
شادی باز
گواربانی
طاهری
عرب
قزلباش
جوگی
تایمنی
براهویی
گوجار

تیرابی
سیگ
موری
مغول
مونجانی
شیخ محمدی
زوری
قرقیز
اشکاشمی
شیغنانی
یهودی
جت
قپچاق
سنگلیچی
قارلیق
تیموری
پیکراغ
روشانی
فارسی
فیروز کوهی
میش مست
قزاق
واخی
جمشیدی
غوربت
پاراچی
نورستانی
ایماق
ملیکی
وانگ والا
ارموری
بلوچ
جلالی
تاتار
کوتانا
هندو

حاکمان مسکو چگونه جامعه پس از فروپاشی شوروي را اداره می‌کنند؟

اخیراً در خانه به کتابی برخوردم که برای مدتی طولانی به آن فکر نکرده بودم. نام کتاب «روسیه: چهره‌های کشوری پاره‌پاره» است. نام کتاب چندان خلاقانه نیست، اما قطعاً درخور است. کتاب به روسیه ربع قرن پیش می‌پردازد: نوعی دیوانه‌خانه. اتحاد شوروی تازه فروپاشیده بود، ثابت شده بود امیدها به آغازی جدید عمدتاً خیال‌بافی است، کارمندان سابق و تجار حیله‌گر میراث اتحاد شوروی را برای خودشان برداشته بودند و در حالی که بقیه کشور در فقر فرورفته بود، از ثروت یک‌شبه‌شان لذت می‌بردند.

تاریخ انتشار : شنبه ۶ عقرب ۱۳۹۶ ساعت ۱۰:۲۱



اخیراً در خانه به کتابی برخوردم که برای مدتی طولانی به آن فکر نکرده بودم. نام کتاب «روسیه: چهره‌های کشوری پاره‌پاره» است. نام کتاب چندان خلاقانه نیست، اما قطعاً درخور است. کتاب به روسیه ربع قرن پیش می‌پردازد: نوعی دیوانه‌خانه. اتحاد شوروی تازه فروپاشیده بود، ثابت شده بود امیدها به آغازی جدید عمدتاً خیال‌بافی است، کارمندان سابق و تجار حیله‌گر میراث اتحاد شوروی را برای خودشان برداشته بودند و در حالی که بقیه کشور در فقر فرورفته بود، از ثروت یک‌شبه‌شان لذت می‌بردند. مادربزرگ‌ها برای ساعت‌ها در باد و باران در تالکوچکاها می‌ایستادند و سعی می‌کردند ظرف‌های جهیزیه‌شان را بفروشند و در کنارشان، دانشجوها کلکسیون‌های تمبری را که با عشق جمع کرده بودند تبلیغ می‌کردند. در همین حال، جنگ از کناره‌های مملکت می‌خروشید. سال ۱۹۹۱، اهالی معمولی روسیه نمی‌توانستند توضیح بدهند روسیه نماینده چیست، از نظر سیاسی به کدام سو می‌رود و درگیری‌هایش را چگونه می‌شود حل کرد. ما روزنامه‌نگاران هم البته نمی‌توانستیم. حالا همه اینها جزئی از تاریخ است و با در نظر گرفتن همه جوانب، این روزها وضع روسیه آنقدرها بد نیست. کتابی که در بالا نام بردم را خودم نوشته بودم و در آن ۱۸ نفر را معرفی کرده بودم که می‌خواستند جایگاه‌شان را در روسیه پیدا کنند. آنها آدم‌های معمول دوران گذار بودند: سیاستمداران و ژنرال‌ها، تاجران و هنرمندها، ایده‌آلیست‌ها، پوپولیست‌ها، و جنایتکارها. بعضی از آنها دیگر زنده نیستند. بعضی‌ها کشته شدند، بعضی‌ها کشور را ترک کردند و بعضی در دولت رشد کردند. با بررسی آن معرفی‌ها از چشم‌انداز امروز، فهمیدن این امر چندان دشوار نیست که چرا بعضی عقب ماندند، در حالی که دیگران زندگی موفقی را از سر گذراندند. همچنین می‌توانید ببینید روسیه چگونه توانست دوباره استوار قامت راست کند. یکی از قهرمانان کتاب «جوهر دودایف» است که سال ۱۹۹۱ چچن را مستقل از روسیه اعلام کرد و مردم قفقاز را فراخواند تا برابر استعمارگران مسکو مقاومت کنند. روسیه به خاطر او جنگی را آغاز کرد و ۶۰ هزار سرباز را وارد این جمهوری کوچک کرد. ۳ ماه بعد از اینکه با رئیس‌جمهور چچن صحبت کردم، دفترش که در آن با هم ملاقات کرده بودیم، با خاک یکسان شد. ۱۵ ماه بعد از آن، یک موشک روسی جان او را گرفت. ۱۵ سال بعد، صلح در چچن برقرار بود. می‌گویند تا ۱۶۰ هزار نفر در جنگ کشته شدند. از آن زمان، هیچ منطقه‌ای تلاش نکرده‌است از روسیه جدا شود.

یکی دیگر از قهرمانان کتاب بیوشیمیدان و متخصص پوست «سرگئی دبوف» بود. او هم حالا مرده‌است. دبوف سال ۱۹۵۲ به گروه مخفی «آرامگاه لنین» پیوست؛ گروهی از دانشمندان که رهبر انقلاب روسیه را که از مرگش در ۱۹۲۴ در معرض دید عمومی است، مومیایی کردند. دبوف که ضمناً استالین را هم مومیایی کرده بود، برای حدود ۴۰ سال هر هفته ۲ بار بدن لنین را با محلولی سری شست‌وشو می‌داد. بعد اتحاد شوروی و کمونیسم فرو پاشید و رئیس‌جمهور بوریس یلتسین بودجه گروه مخفی و گارد تشریفاتی مقابل آرامگاه را کاهش داد. لنین از سوی ملت طرد شد و شهروندانی که خواهان خاکسپاری او در گورستانی در سن‌پترزبورگ بودند، دست به اقداماتی زدند. دبوف به من گفت که شوکه شده‌است: «حذف لنین از تاریخ روسیه... غیرقابل‌قبول است».

جایی برای تأسف در تاریخ روسیه نیست؟

این واقعیت که ۲۵ سال بعد رهبر انقلاب روسیه هنوز در میدان سرخ نمایش داده می‌شود و جانشینان دبوف همچنان مشغول کار هستند، ضمناً توضیح می‌دهد که روسیه چگونه راه بازگشت به ثبات را پیدا کرد. رهبر انقلاب اکتبر که مثل استالین خیلی اهمیتی نمی‌داد که چند نفر از مردمش قربانی ایده کمونیسم شوند، هنوز نماد سیاسی مهمی است. حضور مداوم او آرامش‌بخش پیروان کمونیسم است اما همچنین نمایانگر این اندیشه در رهبری کرملین است که در تاریخ روسیه چیزی مایه تأسف نیست. این بازتابنده شیوه نگرش به تاریخ در روسیه ولادیمیر پوتین است. شخصیت سومی در کتاب هنوز زنده است و حالا ۵۳ سال دارد. او در روز تولد استالین به دنیا آمده بود، رشد کرد و به معاونت نخست‌وزیر رسید و امروز مسؤول صنایع دفاع روسیه است. من دیمیتری راگوزین را وقتی دیدم که ۳۱سال داشت. کمی قبل‌تر، در کوموسمول، شاخه جوانان حزب کمونیست فعالیت کرده بود. او بعداً سفیر روسیه در ناتو شد و نظامی‌های غربی را با صحبت‌های فی‌البداهه‌اش شوکه کرد. ما اغلب در بروکسل همدیگر را می‌دیدیم.

بعد از فروپاشی شوروی

راگوزین مسؤول سرنوشت ۲۵میلیون روس‌تباری بود که حالا بیرون مرزهای کشور در دیگر جمهوری‌های شوروی سابق زندگی می‌کردند. او کنگره جوامع روسی را بنیان گذاشت تا از منافع آنها محافظت کند. کنگره‌ای که بدل به برنامه‌ای اثرگذار حول مفهوم «جهان روسی» شد؛ جهانی که شامل تمام نقاطی از جهان می‌شود که در آن روس‌ها زندگی می‌کنند و به گفته پوتین باید از آنها

دفاع شود. راگوزین حالا شبه‌سخنگویی ناسیونالیست برای دولت است و اخیراً دوباره سیاستمداران غربی را «تفاله» خواند. آبادسازی چچن، اعاده حیثیت از تاریخ شوروی و احیای «جهان روسی» - مشابه کاری که ترامپ حالا با شعار «اول آمریکا» ی خود در ایالات متحده انجام می‌دهد- همه کمک کردند تا روسیه جوان حفظ شود و حق‌شناسی روسی شامل حال پوتین شده‌است، چیزی که در رضایت ۸۰درصدی از رئیس‌جمهور دیده می‌شود.

روسیه نو

روسیه نو را خیلی جاها می‌توانی ببینی. چند هفته پیش من از شهر کوچکی در غرب روسیه به نام گواردیسک گذشتم که تنها ۱۳هزار ساکن دارد. آخرین باری که شهر را دیده بودم سال ۱۹۹۸ بود، درست بعد از بحران بزرگ روبل که دولت را تا آستانه ورشکستگی پیش برد. کارخانه کاغذسازی شهر بعد از آن بحران تعطیل شد و کارخانه‌های بتن‌سازی و پنیر هم به دنبالش. نیروگاه‌های حرارتی دیگر زغال‌سنگ نداشتند و سه‌چهارم شهروندان زیر خط فقر زندگی می‌کردند. حتی فضای بیمارستان شهر هم سرد بود و دارو و حتی دستکش برای پرستاران نداشت. پادگان ارتش و زندان که در قلعه‌ای قدیمی واقع شده بود، غذای کمی داشتند. در روستاهای اطراف گواردیسک، تغذیه ناکافی و آب آشامیدنی ناسالم به سل و مننژیت منجر شده بود. حالا در ۲۰۱۷ خانه‌های میدان مرکزی تازه رنگ شده‌اند و یک کارخانه اثاثیه‌سازی و کارگاه فرآوری گوشت و کارگاهی برای بسته‌بندی مواد باز شده‌اند. یک مرکز جوانان و یک سالن ورزش هست و قلعه زندان قرار است بدل به جاذبه‌ای توریستی شود. البته اگر به سمت شرق و میان مناطق روستایی‌تر رانندگی کنید، واقعیتی متفاوت، روستاهایی در حال مرگ، ظاهر می‌شود اما هیچ نشانه‌ای از وضعیت اضطراری ملی‌ای نیست که ۲ دهه پیش روسیه را فلج کرده بود. بویژه در مسکو که با مناطق ویژه پیاده‌روی، سوپرمارکت‌های عظیم، کلوب‌های جاز و تئاترهای آوانگارد، وای‌فای خیابان‌ها و حتی زیرزمین‌های مترو، خود را به کلانشهری مدرن تبدیل کرده‌است.

سیاست روسیه حلقه بازخورد ندارد

اما چیزی هست که نه در پایتخت و نه در بقیه کشور تغییر نکرده‌است. اخیراً در حین خواندن اطلاعیه‌ای در آپارتمانم در مسکو به آن برخوردم که نماد پدیده‌ای است که برای سده‌ها بخشی از روسیه بوده‌است و پس‌زمینه رضایت ۸۰ درصدی از پوتین را فراهم می‌کند. اطلاعیه شهرداری مسکو دربارهٔ برنامه‌اش برای تخریب ۴۵۰۰ آپارتمان مخروبه بود. این ساختمان‌ها هیولاهای پیش‌ساخته ۵ طبقه، زشت و اغلب در حال ریزش هستند اما حدود یک میلیون نفر از ساکنان مسکو، یعنی حدود یک بیستم کل جمعیت شهر، تحت تأثیر این برنامه قرار خواهند گرفت. مقامات شهر با فشارهای قانونی در پارلمان، بی‌رحمانه و با سرعت نور، طرح‌شان را پیش برده‌اند و در نتیجه توفانی از خشم به پا خاسته‌است؛ حتی در محله من که هیچ‌کدام از ساختمان‌هایی که قرار است تخریب شوند در آن نیست. اطلاعیه‌ای که به آپارتمان من رسیده بود، از طرف گروهی به نام «مسکویی‌ها علیه تخریب» صادر شده بود. آنها می‌گویند این طرح شکلی ننگین از جابه‌جایی اجباری جمعیت است و اینکه طرح دربارهٔ ساختمان‌های بلند پیش‌ساخته نیست، بلکه هدف آن، فراهم کردن زمین برای ساختن ساختمان‌های بلند سودده برای شرکت‌های ساخت‌وساز نزدیک به دولت است. اطلاعیه مدعی بود ساکنانی که حاضر به جابه‌جایی نشوند به زور تغییر مکان داده خواهند شد و هیچ هزینه جبرانی برای نوسازی انجام‌شده از سوی مستأجرها پرداخت نخواهد شد. گروه می‌گفت بسیاری از کسانی که مالک آپارتمان‌های‌شان هستند خانه‌ای با ارزشی برابر دریافت نخواهند کرد. همهمه در مسکو بالا گرفته‌است. دولت که گفته بود می‌خواهد کار خوبی برای ساکنان شهر بکند، ظاهراً از مقاومت کاملاً شگفت‌زده شده‌است. حتی پوتین مجبور شد مداخله کند و از پارلمان روسیه، دوما، بخواهد کمی قانون را تغییر دهد، زیرا انتخابات ریاست‌جمهوری در سال ۲۰۱۸ برگزار خواهد شد و او علاقه‌ای به اعتراض شهروندان عصبانی ندارد. این داستانی عادی در روسیه است. حتی وقتی رهبری تلاش می‌کند کاری خوب برای مردمش بکند، اوضاع خوب پیش نمی‌رود، زیرا دولت تصمیم‌ها را خودش می‌گیرد و بعد مثل یک‌جور هدیه کریسمس به مردم ارائه‌شان می‌کند و بعد می‌کوشد پروژه‌هایش را به شکلی بلشویک به فرجام برساند. اینکه ممکن است بعضی از مردم اعتراض کنند چیزی نیست که سیاستمداران روسی علاقه‌ای به در نظر گرفتن آن داشته باشند.

بحث حول‌وحوش تغییر مکان ساکنان

این مجتمع‌های آپارتمانی یک‌بار دیگر نشان می‌دهد که همچنان حلقه بازخوردی در نظام سیاسی روسیه وجود ندارد. دولت هیچ تلاش جدی‌ای برای درگیری مردم در تصمیم‌گیری‌هایش نمی‌کند. تصمیم‌های سیاسی یا به شکل لطف یا به شکل ممنوعیت ارائه می‌شود و ضمناً همین مسئله، به توضیح موج نوی اعتراض‌ها در مسکو و دیگر شهرها کمک می‌کند. در روسیه مردم و دولت به ندرت در کنار هم قرار می‌گیرند.

عشق بی‌پاسخ‌مانده

«ویکتور اروفیف» نویسنده روس، یک بار گفت اینجا کشور حصارهاست و «وضعیت عادی حصار هم «بسته» است». او ضمناً پرسید «وطن با شادمانی به شما اجازه می‌دهد دوستش داشته باشید اما آیا وطن هم شما را دوست دارد؟ آیا روسیه ما را دوست دارد؟» به نظر اروفیف، عشق اهالی روسیه برای روسیه متقابل نیست و این چیزی است که من در دهه‌های گذشته به کرات به آن برخورده‌ام اما به نظر او مقصر خود اهالی روسیه هستند، زیرا اهمیت چندانی به دولت نمی‌دهند. چند ماه پیش دربارهٔ این امر با «آندری کونچالوفسکی» که فیلمساز و کارگردان تئاتر محترمی است اختلافی پیدا کردم. او امسال ۸۰ ساله می‌شود، بعضی از بهترین فیلم‌های روسیه را ساخته‌است و برای مدتی طولانی در هالیوود زندگی کرده‌است. ما با وجود اختلاف‌نظرهای‌مان در چیزهای زیادی نظرات نزدیکی داشتیم. کونچالوفسکی می‌گوید روس‌ها در طول قرن‌ها روح روستایی خودشان را حفظ کرده‌اند و می‌گوید روس‌ها هیچوقت به معنای واقعی کلمه شهروند نشده‌اند و همیشه خودشان را در مخالفت با دولت قرار داده‌اند، زیرا دولت همیشه در تلاش است چیزی را از آنها بگیرد. همزمان می‌گوید روس‌ها چنان صبر زیادی دارند که می‌توانند به سادگی بی‌عدالتی را بپذیرند. همچنین معتقد است تفکر روسی مانوی است: روس‌ها فقط سیاه و سفید را می‌شناسند؛ و بعد کونچالوفسکی گفت پوتین آن اوایل مثل غربی‌ها فکر می‌کرد اما در نهایت فهمید چرا همه حاکمان روس برای رهبری این ملت با مشکل روبه‌رو هستند، زیرا ساکنانش، بر اساس سنتی تغییرناپذیر، آزادانه همه قدرت‌شان را به یک شخص واگذار می‌کنند و بعد بدون آنکه خودشان هیچ کاری بکنند منتظر می‌شوند آن قدرت به وضعیت‌شان رسیدگی کند.

از این نظر، رابطه بین مردم و دولت در روسیه از کج‌فهمی گسترده‌ای رنج می‌برد. آیا یک خارجی اجازه دارد چنین چیزی بگوید؟ چنین فکر می‌کنم. بیش از ۳۰ سال است دربارهٔ روسیه نوشته‌ام و نیمی از این زمان را در این کشور زندگی کرده‌ام. برای من آشکار است که چرا لیبرال‌های دور و بر «بوریس یلتسین» در دهه ۱۹۹۰ ناکام ماندند. لیبرالیسم شانسی در روسیه ندارد. مردم اجازه‌اش را نخواهند داد. رابطه عجیبی که بین بسیاری از اهالی روسیه و دولت‌شان وجود دارد، در جزئیات بی‌شمار روزمره هم دیده می‌شود. ۲ یا ۳ سال پیش، شهردار مسکو تلاش کرد مشکل پارک‌کردن را با معرفی نوعی سیستم آنلاین پارکینگ حل کند؛ قیمت‌ها پایین بود و هزینه هر ساعت معمولاً کمتر از یک یورو. مشکل تا حد زیادی کاهش پیدا کرد و سیستم برای همه کار می‌کرد. بعد چه شد؟ اهالی مسکو شروع کردند به پوشاندن شماره‌های ماشین‌شان تا وسیله‌های بازرسی نتوانند شماره آنها را در حال رانندگی اسکن کنند و

پیداکردن ناقضان را غیرممکن کردند. مثالی دیگر؛ برای دهه‌ها خیابان‌های جدید کمی، چه رسد به بزرگراه، در روسیه ساخته شده‌اند اما حالا برنامه‌هایی برای بزرگراهی جدید بین مسکو و سن‌پترزبورگ در جریان است. اولین قطعه که به فرودگاه بین‌المللی شرمتیوف می‌رسد، همین حالا هم بهره‌برداری شده‌است اما چون جاده‌ای است که در آن عوارض گرفته می‌شود، با آنکه قیمت‌ها نسبتاً پایین است، چندان از آن استفاده نمی‌شود. رانندگان روسیه فکر می‌کنند این کار یک کلاهبرداری دولتی است و ترجیح می‌دهند در ترافیک جاده قدیمی معطل شوند.

انفعال و بی‌تفاوتی

در روسیه به ندرت به این فکر برمی‌خورید که شهروندان باید برای جامعه کاری کنند و در عوض چیزی به دست آورند. روس‌ها ممکن است بسیار بیشتر از آلمان‌ها قدر بازیگران و شاعران‌شان را بدانند اما نگاهی شکاک به آدم‌های واقعاً خلاق دارند که به نوبه خودشان تلاش می‌کنند بحث دربارهٔ جهت آینده کشور را به پیش ببرند. «بوریس آکونین» نویسنده‌ای است که کتابش میلیون‌ها نسخه می‌فروشد اما خارج از کشور زندگی می‌کند، زیرا نمی‌تواند سیاست‌های دولتش را تحمل کند. همین وضعیت برای «ولادیمیر سوروکین» نویسنده هم برقرار است که برای مدتی طولانی به دست سازمان‌های سیاسی نزدیک به دولت آزار و اذیت می‌شد. «کیریل سربرنیکف» که کارگردانی مشهور در سطح جهان است هم اخیراً و با یورش واحدهای پلیس به تئاترش تحت فشار قرار گرفته‌است. باله او با نام «نورایف» در تئاتر بلشوی، بعد از مقاومت شدید سیاستمداران محافظه‌کار ۳ روز قبل از افتتاح لغو شد. این اتفاق روی من هم اثر گذاشت، زیرا توانسته بودم یکی از بلیت‌های آن روز عصر بلشوی را که سخت هم پیدا می‌شود، به دست بیاورم.

این دست‌اندازی‌ها فقط عده کمی از اهالی روسیه را به رنج می‌آورد. جدا از صداهایی تک‌وتوک در میان طبقه روشنفکر مسکو، اعتراضی نیست. «ویکتور ارافیف» یک بار به طعنه گفت: «ما مردمی خاص هستیم؛ ما کسانی را دوست داریم که شبیه خودمان باشند، ما هیچ چیز متفاوتی نمی‌خواهیم». ادامه داد که یک دادستان دولتی که در کل، مردم را می‌ترساند، هنوز به آنها نزدیک‌تر است تا یک الیگارش اصلاح‌شده مثل «میخاییل خودوروفسکی» که با چشمی باز از نظام پوتین انتقاد می‌کند. اخیراً وقتی در پاسگاه پلیسی در مرکز سن‌پترزبورگ بودم، به این فکر افتادم که آخر چرا اینطور است؟ هیچ جای دیگری اینقدر واضح نیست که دولت چگونه تلاش می‌کند شهروندانش حس کنند اهمیتی ندارند. افسر وظیفه حتی سرش را بالا نمی‌آورد وقتی مردم با نگرانی پیشش می‌رفتند و در برابر ورودی دفترها درهای سنگین آهنی گذاشته بودند. درها هر از چندگاهی بر اساس منطقی توضیح‌ناپذیر باز می‌شد. در دفترها، گزارش‌ها به شکل دستی گرفته می‌شد و دیوارها با پرتره‌های «فلیکس ژرژینسکی» آراسته شده بود! ژرژینسکی اولین رئیس اطلاعات اتحاد شوروی بود. او مردی بود که «وحشت سرخ» را آغاز کرد و ده‌ها هزار نفر را به قتل رساند. یادمان او در مقابل ساختمان لوبیانکای مسکو اولین چیزی بود که بعد از پایان اتحاد شوروی سرنگون شد و... حالا پلیس دوباره پرتره‌هایش را به دیوار آویخته‌است؟

چرا روس‌ها این چیزها را بدون گفتن یک کلمه می‌پذیرند؟

انفعال و بی‌تفاوتی آنها به شکلی ناخوشایند با تقدیرگرایی و ترس از مسؤولیت ترکیب می‌شود و رسیدن به هسته واقعیت‌های تاریخی را برای بیشتر آنها غیرممکن می‌کند. بسیاری به این واقعیت اهمیت نمی‌دهند که یادمان‌های جدیدی برای استالین در حال ساخت است. روزنامه‌نگاری در مسکو گفت این کار مثل آن است که یهودی‌ها یادمان‌هایی برای هیتلر بنا کنند. هنوز هم استفاده دولت از زور به شکلی متافیزیکی و در مقام بخشی از سرنوشت تجربه می‌شود. «آلکساندر زیپکو» فیلسوف اجتماعی می‌گوید اکثریتی عمده از جمعیت هنوز نمی‌توانند بفهمند که در اتحاد شوروی و در نتیجه وحشت سرخ، میلیون‌ها نفر جان‌شان را از دست دادند.

«دنیس کاراگودین» ۳۵ ساله از شهر تومسک در سیبری، بعد از سال‌ها پژوهش اخیراً کشف کرد کدام مقامات سرویس مخفی مسؤول این بودند که پدر پدربزرگش «استپان» را در سال ۱۹۳۸ به‌عنوان جاسوس ژاپن اعلام و اعدام کنند. کاراگودین با در دست‌داشتن این اطلاعات شکایتی علیه آن مسؤولان ثبت کرد، با اینکه مدت‌ها از مرگ آنها گذشته‌است. او نخستین شهروند روسیه است که با اعلامیه اعاده حیثیت رسمی مقامات راضی نشده‌است. او می‌خواهد اعدام‌کنندگان را حداقل به شکل نمادین، به حسابرسی بکشاند. اما اصرار او با بدفهمی و بی‌توجهی مواجه شده‌است. بحث این است: نمی‌توانید چیزی را که به هر حال اتفاق افتاده‌است عوض کنید.

عوام‌فریبی، حقیقت‌پوشی و دروغ

چیزهایی که اینجا درباره‌شان نوشته‌ام را ولادیمیر پوتین اختراع نکرده‌است. او تنها چیزهایی را کشف کرده‌است که پیش از آن هم وجود داشتند و آنها را در محاسباتش در نظر گرفته‌است. ترس از مسؤولیت شخصی، به حاشیه‌راندن افرادی که طرز فکر متفاوتی دارند، تسلیم سرنوشت‌شدن، احساس حقارت در برابر بقیه دنیا؛ اینها خصایصی هستند که دولت باید علیه‌شان اقدام کند. در عوض دولت آنها را تقویت می‌کند، زیرا به کارش می‌آیند. من صرفاً در چند سال آخر متوجه شدم که این ماجرا چقدر مرا آزار می‌دهد، وقتی که دیدم حتی دوستان روس خودم بیشترشان رفته‌رفته تسلیم عوامفریبی رئیس‌جمهورشان شده‌اند. پوتین حس تحقیر اهالی روسیه دربارهٔ اوکراینی‌ها را مشتعل می‌کند، حتی با اینکه (اطمینان دارم) روس‌ها حسادت می‌کنند که اوکراینی‌ها حالا موفق شده‌اند به اروپا نزدیک‌تر شوند. او حس برتری اخلاقی و نظامی بر غرب را در میان روس‌ها تقویت می‌کند. این احساس ارتباط کمی با حقیقت دارد اما دولت و مردم را بیشتر و بیشتر از جهان خارج منزوی می‌کند. پوتین دارد روسیه را از نظام جهانی منشق می‌کند و مردم از این اتفاق هیجان‌زده‌اند. انگار جاذبه‌ای در یک نمایشگاه است، حتی با اینکه برای بسیاری از روس‌ها، اروپا و آمریکا نقطه مرجع اصلی زندگی است. همان‌طور که گفتم، پوتین هیچ‌کدام اینها را اختراع نکرده‌است. او فقط یادگرفته است که چگونه استادانه از آنها استفاده کند و عوام‌فریبی، حقیقت‌پوشی و دروغ را به ذهنیت روسی ارائه کند. این، برای من، مهم‌ترین چیزی است که ۲۵سال بعد از زایش دوباره روسیه فهمیده‌ام.

- کریستین نف / اشپیگل - ترجمه سهیل جان‌نثاری / ترجمان

سادات افغان، و اصالت ها و ارزش های پایدار

من نور پاکم ای پسر، نی مشت خاکم ای پسر
آنجا بیا ما را ببین ، اینجا سبکسار آمدم
ما را بچشم سر مبین، ما را بچشم دل ببین
کاخر صدف من نیستم، من دُر شاهوار آمدم
«دیوان کبیر»

... ثمّ قال: أيُّها الناس، أُعطينا ستّاً وفُضّلْنا بسبع، أُعطينا: العلمَ والحلم والسماحة والفصاحة والشجاعة والمحبّة في قلوب المؤمنين. وفُضِّلْنا: بأنّ منّا النبيَّ المختار محمّداً، ومنّا الصدِّيق، ومنّا الطيّار، ومنّا أسد الله وأسد رسوله، ومنّا سبطا هذه الأمّة ... (من خطبة الامام السجاد زين العابدين (ع) فی الشام)

اول از همه ، حفظ اصالت ها و ارز ش ها ،

بعد از آن همه چیز

" هذاالشبل من ذاک الاسد " = این بچه ی همان شیر است .
مقوله ی «سیّد»، «سادة»، «سادات» و «سیادت» در ذات خود، و نیز در فرهنگ و معتقدات دینی و مذهبیء تمام مسلمین جهان بسا بزرگ تر از آن است که در توصیف آید؛ کلمه ی «سیّد» از اسماءاللّه الحسنی است، شاید هم اسم اعظم باشد. در دعای جوشن کبیر آمده است: «یا سیّد السّادات»، «یاولیّ الحسنات» و در دعای کمیل نیز آمده «إِلَهِی وَ رَبِّی وَ سَیِّدِیوَ مَوْلاَیَ ...» در مرتبه ی بعد، کسی که نسبش از ناحیه ی پدر به «هاشم بن عبد مناف» رسد، سیّد است. «سیّد» لفظ عربی است که در قرآن مجید به همان معنای متداول در بین مؤمنین به کار رفته است و مصداق آن حضرت یحیی پیغمبر معرفی شده است. جمع ادبی کلمه ی «سیّد»، «سادة» است و جمع عرفی و محاوراتی آن در بین مؤمنین (غیر عرب) «سادات» می شود .
بنا برتعریف نسب شناسان و فقیهان : «سید کسی است که نسبش از ناحیه ی پدر به هاشم بن عبد مناف ، جد اعلای پیامبر اسلام برسد» .
فرد اَعلی و اَتَم و اَکمل «سادات» حضرت محمّد مصطفی (ص) است که در منابع به سیّدالکَونَین، سیّدالاعظم، سیّد الاکبر، سیّدالانبیاء، سیّدالمرسلین، سیّدالبشر، سید العرب والعجم ... خوانده شده است ؛ هکذا حضرت علی (ع) که «سیدالوصیین» است و حضرت فاطمه ی زهرا علیها السلام که «سیّدة نساءالعالمین» است. سپس فرزندان آنان که طبق فرموده ی پیامبر: «سیّد جوانان بهشتی هستند» = «الحسن و الحسین سیّدَی شباب اهل الجنّة» . به همین ترتیب و به طور کل همه ی چهارده معصوم (ع) و ذراری آنان (تا آخر دنیا) سیداند. در دعای توسُّل به چهارده معصوم می خوانیم: «یاسیّدنا و مولانا اِنّا توجّهنا واستشفعنا و توسّلنا بک الی اللّه و قدّمناک بین یدی حاجاتنا» ...
در جلد نهم مجموعه ی «دایرةالمعارف تشیع» به کلمه های «سادات» و «سید» این گونه عنایت شده است : «سادات» جمع کلمه ی «سید» (sayyed) لفظ عربی است به معنی آقا، سرور، رییس، مقدم، خداوند، مالک، شریف، پیشوا، راهنما، فاضل و کریم ؛ عنوانی است که بر اولاد نسبی علی بن ابیطالب اطلاق می شود. مرادف با «علویان» و «فاطمیان» است. که همان جماعت «طالبیه» یا «آل ابی طالب» می باشند. اما علویان به معنی اخص منحصر به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و امام علی بن ابی طالب یعنی امام حسن و امامحسین و نوادگان ایشان می گردد.» «سادات» در منابع دینی و روایی به مثابه خطّ الفصل حق و باطل معرفی شده اند، در قرآن کریم «ذی القربی» - «ذوالقربی» نیز خوانده شده و محبت نسبت به سادات «اجر رسالت» مقرر گردیده است. به مؤمنین توصیه شده که از «سادات» فاصله نگیرند تا از صراط المستقیم منحرف نشوند ...

از منظر حدیث شریف ثقلین سادات مکرم من حیث استمرار عترت نبوی و ملازم با قرآن شریف است. چنان که پیامبر اعظم (ص) می فرماید: «قرآن و عترت تا روز حشر باهم اند.» به همین سیاق، در مورد عظمت سادات و نقش های تاریخی ایشان، همراه با مسئولیت ها و محبت مؤمنین نسبت به سادات مکرم تا کنون هزاران جلد کتاب تحریر شده که تماماً مستند به نص قرآن کریم و احادیث نبوی و ائمه ی اهلبیت (ع) است. پس، محبت نسبت به سادات و حشر و نشر با ایشان، از شاخصه های ایمان است. چنان که امام سجاد (ع) در خطبه ی معروف خویش در مجلس یزید فرمود: «محبت ما در قلوب مؤمنین، امری ذاتی است.»

همه ی آنچه گفته شد، از اعتقادات مسلمین در تمام جوامع اسلامی اعم از پیروان هر مذهب و فرقه است. به همین قرار «سادات» مورد احترام و محبت عمیق قلبی در میان همه ی مسلمین در تمام اقطار اسلامی ؛ از جمله در افغانستان است . اقوام معروف به«هزاره» به عنوان اعضای از پیکر عظیم «امت اسلام» نیز از این قاعده مستثنی نیستند. اکثریت این مردم که پیرو راستین مکتب اهلبیت عصمت و طهارت (ع) هستند چندان محبت و ارادت نسبت به اهلبیت و ذراری پیغمبر (ص) دارند که اسامی فرزندان ایشان اغلب برگرفته از نام های ائمه ی اهلبیت (ع) و امام زادگان است. به همین ترتیب، به«سادات» تا آن حد علاقه دارند که در محاورات خود آن ها را " تاج سر" پیر، پیرزاده، خواجه و نظایر آن خطاب می کنند و عدم ارتباط پایدار با یک فرد سیّد (ولو بی سواد) یک کاستی بزرگ در زندگی یک فرد هزاره ی محب اهلبیت (ع) محسوب می شود که با هیچ چیز دیگر قابل جاگزینی نیست. لذا چنان که در میان هزاره ها مرسوم و معمول است : چه در وقایع حیاتی و خانوادگی مانند تولد، ازدواج و مرگ ؛ چه در جلسات عمومی اعم از مهمانی ها و معرکه ها یک فرد سیّد (ولو بی سواد) حتماً و باید حضور داشته باشد و مراسم خاصی را اجرا کند . در جلسات عمومی، یک فرد سیّد بالاتر از یک شیخ، یا ارباب، داروغه، قریه دار، خان و حتی نماینده ی دولت می نشیند. هیچ دعوی به حل و فصل نهایی نمی رسد، مگر این که یک یا چند فرد از «سادات» به حیث فصل الخطاب در آن حضور داشته باشد. بسا که در یک دعوی خانوادگی، هرگاه خانم خانه قهر کند و احیاناً از منزل شوهر خارج شود، دیگر به منزل پدری، یا مراکز دولتی و مراجع قضایی نمی رود ؛ مستقیماً به منزل «سیّد پیر» خود می آید، در آن جا می ماند تا زمینه برای صلح و آشتی مهیا گردد. هگذا اگر فرزندش مریض شود ؛ هر فرد هزاره وقتی دچار شدایید روزگار گردد، مهم ترین مکانی که برای عرض حاجت بدان جا مراجعه می کند «مزار یک سیّد است.» در آن جا نذر می کند، نماز می گذارد، دعا می خواند، طلب حاجت می نماید ... در مجموع، اوضاع چنان است که اخیراً کسانی در مقام تنقید از این احساسات پاک مردم هزاره نسبت به«سادات» برآمده و آن را «سیّدپرستی» خوانده است .

غافل از این که چنین برخورد با ایمان و احساسات مردم هزاره، اولاً توهین به شعور آنان است ؛ ثانیاً (بهفرض) هرگاه این تکیه گاهای مطمئن روحی و معنوی را از مردم بگیرند، به عوض آن ها، چه چیزی می توانند به مردم بدهند که تا این حد در امر تحمل شدایید زندگی مساعدت شان کند و نسبت به آینده امیدوار شان سازد . فارغ از هرنوع اعتقادات و علایق شخصی می گویم : هر نیروی که عقلانی و مردمی بیاندیشد، تخریب این بناهای استوار معنوی، اخلاقی و اعتقادی را به صلاح مردم نمی داند؛ آن هم مردمی که هزار و یک مشکل لاینحل دارند، افق زندگی شان مغشوش است و هیچ راه روشن پیش پای خود نمی بینند. در چنین شرایط است که اهلبیت (ع) و «سادات» تنها مأمن و ملجاء روحی و عاطفی آنان بوده و است ؛ جز این، به هر در که مراجعه کردند، آن را بسته یافتند، به هرکس اعتماد کردند، خیانت دیدند ...

پس، در هر شرایطی «سادات» نه تنها (طی قرن ها) غم شریک جامعه ی محلی بوده اند که هم زنده ها و هم اموات «سادات» (مزارات) به حیث کهف الحصین و پناه گاه مهم روحی، عاطفی و احساسی شیعیان در سراسر اقطار اسلامی، من جمله افغانستان بوده و هستند، چنان که در همه شدایید و گرفتاری ها سنگ صبور، پیش جنگ، زبان گویا و مدافع مطمئن این مردم نیز بوده اند . مطلب آن قدر واضح و بدیهی است که نیازی به ترتیب لیست طولانی از بزرگان ساداتی که دراین راه از جان خویش مایه گذارده اند، و جود ندارد. هر شخص می تواند با مراجعه به حس و وجدان خود صف طویلی از اعاظم «سادات» را ببیند که در این راه چه زحمات جانفرسایی متحمل شده اند که شرح آن «مثنوی هفتاد من کاغذ شود». در عین حال، ساداتی که در میان هزاره ها زندگی می کنند از لحاظ معیشت و سایر امور زندگی، وضعیت و سرنوشت یکسان با هزاره ها دارند، آن ها از لحاظ معیشت و مواهب زندگی اضعف «سادات» در جهان می باشند. این، نه به دلیل کم توجهی مؤمنین و شیعیان نسبت بدانان بوده است، که نتیجه ی مستقیم فقر فراگیر بومی در جامعه ی محلی است. جامعه ی که خود در عین شرایط سخت زیست بومی مورد اجحاف و مظالم بی شمار حکام مستبد نیز بودند و هستند. ما نیز در این سرنوشت شریک بودیم .

پس، «سادات» خود را فداء کرده اند، لذا محبت خالصانه ی مردم نسبت به«سادات» بی سبب نیست. بزرگ ترین هدیه ی که «سادات» برای این جامعه به ارمغان آورده، اسلام و مکتب اهلبیت (ع) است و تأسیس مساجد، حسینیه ها، تکیه خانه ها، مدارس دینی، مراکز فرهنگی و بنیان

استوار اخلاق و فرهنگ دینی و زندگی معنوی ... همان اموری که شیعیان افغانستان به حق بدان افتخار می کنند و از همین رهگذر است که ایمان دینی و مذهبی، امانتداری و سلامت اخلاقی شیعیان افغانستان نمونه ی عالی و مثال زدنی است. همین موارد نیز باعث بقا و رشد ایشان شده است وگرنه در آن سرزمین منزوی و پرت و پسیف معلوم نبود اوضاع چگونه پیش می رفت .
امّا، در سال های اخیر نوعی گرایش شیطان پرستی در لایه های از جامعه ی هزاره رسوخ نموده که متأسفانه تا سطح حوزه های علمیه نیز پیش رفته است. مسلماً زیان این طرز فکر باطل و این عقیده ی غلط در عین این که در وهله ی اول متوجه هزاره های با ایمان و خداپرست می باشد، لکن تنها به هزاره محدود نخواهد شد ؛ این طرز فکر شیطانی به وحدت ملی لطمه می زند، روابط اقوام با هم برادر افغانی را مخدوش می کند و برای هزاره های ستمدیده مخاطرات جدید می آفریند. این یک هشدار جدی است و هنگام آن فرارسیده که عقلای اقوام هزاره حساب خود را از شیطان پرستان مفسده جو جدا کنند و به فکر تنظیم روابط اصولی خویش با دیگر اقوام و ساکنین کشور بر آیند. شماری از عناصر شیطان پرست با تزویر و دغلکاری، سر سفره ی اهلبیت نشسته و در حالی که از آن ارتزاق می کنند، هم بر تعالیم ناب اهلبیت و هم به ذراری پاک رسولاللّه سخره می زنند. بدین ترتیب بی باوری کامل خود را نسبت به دین حنیف اسلام و مکتب تشیع آشکارا ابراز می دارند. این یک حرام خواری آشکار است که از عاقبت به شری خود آنان خبر می دهد. این عناصر قطعاً مورد غضب خدا قرار گرفته و عواقب ناگوار در انتظار آنان است.
مثلاً کسی که امروز در حوزه علمیه قم از سفره ی اهلبیت (ع) ارتزاق می کند، از رهگذر علوم اهلبیت (ع) به عظمت می رسد و احترام می شود ؛ مگر نمی داند که همه ی این را (به طور مضاعف) مرهون «سادات» است؟
مگر افتخار این ملاّ و آن ملاّ در این جا و آن جا این نیست که شاگردان مکتب امام باقر و امام صادق (ع) اند؟
مگر منحصراً به همین خاطر مورد احترام قرار نمی گیرند؟
آیا یک روحانی هزارگی در حوزات علمیه قال الباقر و قال الصادق (ع) می خواند، و از این رهگذر استحقاق دریافت سهم مبارک امام (ع) را کمایی می کند، یا قال تموچین و قال جوچی و اوگتای و سبوتای و چغتای ...؟!
و آنگهی : امام باقر و امام صادق (ع) اجداد کی ها هستند؟
و چه کسانی هزاره ها را با آن بزرگواران آشنا نموده اند ؟
= معلوم است که هرگاه بنیان «سادات» در بین نبود، این علم و این مکتب و این فرهنگ نیز وجود نداشت ؛ و هرگاه افرادی از «سادات» همین مکتب، همین فرهنگ، همین علم و همین عقیدت را در بین اقوام هزاره منتقل نمی کردند، می دانی که امروز اوضاع هزاره ها از چه قرار بود؟
این را همه ی مؤمنین و عقلاء قوم به درستی می دانند و اذعان می کنند که شیعیان افغانستان هرچه دارند از ناحیه ی مکتب اهلبیت (ع) است، جز این سرمایه ی ندارند.
- این سرمایه را چه کسی به آن ها منتقل کرده است؟ تا چه حد ناسپاسی و نمک نشناسی!
نباید وضعی به وجود آید که آن عده «سادات» مکرم افغانی که در میان هزاره ها ساکن هستند، مجبور شوند مانند امام سجاد (ع) در مجلس یزید فریاد بر آورند :
«یزید محمد (ص) جد تو است یا جد من؟»
بازهم با تأکید و تکرار می گوییم که نوک تیز پیکان متوجه معدودی شیطان پرست و نمک نشناس است که دراین شرایط حساس تاریخی و اشغال کشور توسط بیگانگان، احتمالاً با مراکز خاص مرتبط اند و مجری پروژه های معین هسستند، ورنه؛ عموم مردم دراین اعتقاد اشتباه نکرده و نمی کنند، چنان که «سادات» نیز این محبت قلبی شایسته را مفت به دست نیاورده اند. مردم خدمات و جانفشانی های «سادات» در خدمت به دین، مردم و وطن را با تمام وجود مشاهده و لمس کرده و می کنند .
«سادات» نقطه ی تلاقی خدا و خلق
- آیا فضایل و شرافت ذاتی وجود دارد؟
= بلی : «اِنَّ اللّهَ اصْطَفَی آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ اِبْرَاهِیمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَی الْعَالَمِینَ ذُرِّیَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ.»
(قرآن کریم، 33:3)
= «محققاً، خدای عز و جل برگزید، آدم را و نوح را و خاندان ابراهیم را و خاندان عمران را بر جمیع جهانیان ؛ همین حکم بر ذراری آنان نیز جاری است. و خدا شنوا و دانا است.»
+ «وَ لَقَدْ اَرْسَلْنا نُوْحاً وَ اِبراهِیْمَ وَ جَعَلْنا فی ذُرِّیَتِهِما النُّبُوَةَ وَالْکِتاب، فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ کَثِیْرٌ مِنْهُمْ فاسِقُوْن.» (قرآن کریم، 26:57)

= «و همانا فرستادیم نوح را و ابراهیم را و قرار دادیم در نسل آن ها امر رسالت و پیامبری و ارشاد را ؛ پس، شماری از مردم (بوسیله ی آن ها) هدایت شدند و بسیاری از خلق گمراهی پیشه کردند.»

اگر فضایل ذاتی وجود نداشت، پیامبران چگونه و با چه معیاری از میان خلق اصطیفا می شدند و مهبط وحی قرار می گرفتند؟ ... عیسی مسیح چگونه در سه روزگی طفولیت گفت: «اِنّی عَبْدُاللّه ءاتنی الکِتابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیّاً» (قرآن کریم، 30:19)

امام باقر و امام صادق (همه ی ائمه ی اهلبیت ع) نزد چه کسانی تلمذ نموده اند؟

آیا آنان از آخرین دستآوردهای فکری و علمی عصر خویش آگاه نبودند؟

پس، شرافت و فضایل ذاتی وجود دارد؛ افلاطون هم گفته است : افراد آدمی، با استعدادهای متفاوت و ضرایب هوشی ناهمسان از مادر متولد می شوند.

شمه ی از حدیث شریف کساء

حدیث شریف کساء از روایات موثقی است که از زبان گهربار فاطمه زهرا علیها السلام نقل شده و در مجالس مؤمنین قرأت می شود. در فرازی از آن چنین می خوانیم :

«فَدَخلتُ تحت الکساء، فَلَمّا اَکتَمَلنا جَمیعاً تَحت الکِساء، اَخَذَ اَبی رَسُولاللّه بِطَرَفَی الکِساء وَ اَومَیءَ بَیَدِهِ الیُمنی اِلی السَّماء، وَ قالَ اَللّهُم اِنَّ هٰؤلاءِ اَهل بَیتی وَ خاصَّتی وَ حامَّتی، لَحمُهُم لَحمی وَ دَمُهُم دَمی، یُؤلِمُنی ما یُؤلِمُهُم وَ یَحزُنُنی ما یُحزِنُهُم، اَنَا حَربٌ لِمَن حارَبَهُم، وَ سِلمٌ لِمَن سالَمَهُم، وَ عَدُوٌّ لِمَن عاداهُم وَ مُحِبٌّ لِمَن اَحَبّهُم، اِنَّهُم مِنّی وَ اَنَا مِنهُم، فَاجعَل صَلَواتِکَ وَ بَرَکاتِکَ وَ رَحمَتَکَ وَ غُفرانَکَ وَ رِضوانَکَ عَلَیَّ وَ عَلیهِم، وَ اَذهِب عَنهُم الرِّجسَ وَ طَهِّرهُم تَطهیراً.»

«فَقالَ اللّه عَزَّ وَ جَلَّ یا مَلایِکَتی وَ سُکّان سَماواتی، اِنّی ما خَلَقتُ سَماءاً مَبنِیّةً وَ لا اَرضاً مَدحِیّةً وَ لا قَمَراً مُنیراً وَ لا شَمساً مُضیئَةً وَ لا فَلَکاً یَدُورُ وَ لا بَحراً یَجرِی وَ لا فُلکاً یَسری اِلاّ فی مَحَبّتَ هٰؤلاءِ الخَمسَةِ اَلَّذینَ هُم تَحتَ الکِساءِ، فَقالَ الاَمینُ جبراییل یا رَبِّ وَ مَن تَحتَ الکِساءِ؟ فَقالَ عَزَّ وَ جَلَّ : هُم اَهلُبَیتِ النُبّوةِ وَ مَعدِنُ الرِّسالةِ، هُم فاطِمةُ وَ اَبُوها وَ بَعلُها وَ بَنُوها...»

فاطمه زهرا علیها السلام فرماید:

«پس من هم داخل کساء شدم، وقتی جمعیت ما در زیر کساء کامل شد، پدرم رسول اللّه اطراف کساء را جمع کرد و دست راست خود را به طرف آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا این ها اهلبیت من هستند و از خاصان من اند و از حامیان من اند، گوشت این ها گوشت من است و خون این ها خون من است ؛ هرچه این ها را آزار دهد مرا آزار رسانیده و هرچه این ها را غمگین سازد مرا غمگین ساخته، من در جنگم با کسانی که با این ها در جنگ باشند و در صلحم با کسانی که با این ها در صلح باشند و من دشمن کسانی هستم که با این ها دشمن باشند و دوست کسانی هستم که با این ها در دوستی باشند، این ها از من اند و من از این ها ؛ خدایا درود و برکات و رحمات و بخشش و بهشت خود را بر من و بر این ها ارزانی دار، و این ها را از هر نوع آلودگی دور بدار و پاک و مطهر شان بساز، چنان پاک ساختنی.»

«سپس، خداوند عز و جل به ملایک و ساکنان آسمان ها فرمود: من آسمان را بر نیافراشتم و زمین را پهن نکردم، و به ماه نور نداده ام، و به آفتاب روشنایی نبخشیدم، و افلاک را به گردش نیاوردم، و دریاها را جاری نساختم و کشتی ها را به حرکت نیانداختم، مگر برای محبت این پنجتن پاک، همان های که در زیر کساء هستند.»

جبرییل امین پرسید: «پروردگارا چه کسانی در زیر کساء هستند؟»

خدای عز و جل فرمود: «آن ها اهلبیت نبوة و معدن رسالت اند ؛ آن ها فاطمه و پدرش و همسر و فرزندان اویند.»

درست است که مفهوم و مصداق حدیث شریف کساء شامل باقی ائمه و ذراری و فرزندان خمسه ی نجباء نمی شود، یا به این عبارت که: ذراری مشمول توصیفات حدیث کساء نمی شوند؛ امّا، منظور ما زمینه سازی برای طرح این پرسش است که:

«خمسةُ النُجباء اجداد کی ها هستند؟»

آیا همان خون و همان ژن در اندام و شریان های سادات جریان دارد، یا ندارد؟

= قطعاً جواب مثبت است. علم نیز همین را تأیید می کند، نمونه ی بارز آن جدول «گرگور مندل» است که به موجب آن، هر موجود زنده حامل صفات ارثی و ژن های خفته ی است که ممکن است بعد از دها نسل ظاهر شود. در این نکته بحثی نیست که هرفرد از سادات حامل ژن ابراهیم خلیل، محمد مصطفی و علی مرتضی است ؛ همچنان که هر موجود زنده حامل ژن و صفات ارثی اجداد خود می باشد . به قول عرب ها : " هذالشبل من ذاکالاسد " = این بچه ی همان شیر است .

شجرة واحدة

همچنین جناب محمد مصطفی (ص) در حدیثی که (حکایت از تشبیه تمثیلی دارد) و در دعای

مبارکه ی ندبه نیز درج است می فرماید : «من و علی از درخت واحد هستیم ، و بقیه ی مردمان از درختان مختلف و متفاوت می باشند :
«انا و علي من شجرة واحدة و سایر الناس من شجر شتّي»

فرزندان پیامبر (ذُرِّیَّة، ذراری، ذرّیات)

وقتی صحبت از حقوق ذوی القربی و فضایل و شرافت سادات (کثرالله نسلهم) می شود، بلافاصله شیطان پرستان می گویند: «این سخن ها مخصوص اهلبیت بود و تمام شد» !
از روی ضعف عقیده یا از روی حسادت و بخالت می گویند: این حرف ها دیگر شامل سادات امروزی نمی شود!

- این، یعنی ابتر خواندن پیامبر ! در حالی که خود آن جناب می گوید :
«بین عترت و قرآن تا روز قیامت جدایی نیست .»
- از لوازم ابتر نبودن پیامبر اکرم (ص) آن است که فضایل و صفات فرزندانش تا روز قیامت استمرار یابد ... هر اعتقادی غیر از این مستلزم ابتر خواندن آن حضرت است .
- تو که خود را مسلمان می خوانی، چطور پیامبر را ابتر می دانی؟

ادامه ی نسل پیامبر (ص) از زمره ی «اجر غیر ممنون» (لاینقطع) است که خدا در قرآن به او وعده کرده است.
ببینیم خود پیامبر (ص) در این مورد چه می فرماید:
«جابر» از پیامبر اسلام (ص) نقل می کند : خداوند عز و جل «ذُرِّیَّة» و فرزندان هر پیامبری را از صلب همان پیامبر قرار داده است ؛ و ذُرِّیَّه‌ی مرا از صلب من و علی (ع) و دخترم فاطمه علیها السلام قرار داده است . *(بحار الانوار - ج 23 - ص 129 - حدیث 60)*
در روایات بسیاری آمده است که پیامبر فرمود : «حسینٌ منّی و انا من حسین»
در روایتی از پیامبر گرامی اسلام (ص) آمده است: «عیادت فرزندان هاشم (سادات) جزء فرایض و وظایف است و زیارت آنان مستحب می باشد . *(سفینةالبحار - ج 2 / ص 567)*
در روایت دیگر فرموده است: «من در روز قیامت چند گروه را شفاعت می کنم» :

1 - کسانی که به کمک ذُرِّیَّه‌ام بر خیزند .
2 - کسانی که هنگام تنگدستی ذُرِّیَّه‌ام از بخشش مال نسبت بدانان دریغ نکنند .
3 - کسانی که ذُرِّیَّه‌ام را با قلب و زبان دوست داشته باشند .

(بحار الانوار - ج 46 / ص 202 چاپ تهران)
حضرت امام باقر (ع) فرماید: طاعت ولی امر در هر دوره و عصر برای یک نفر از ما است که او امام عصر و زمان خود می باشد ؛ ولی محبت و دوستی نسبت به عموم «سادات» فرض و لازم شمرده شده است . *(اصول کافی - ج 3 - ص 23)*
ببینیم احکام فقهی در این مورد چه می گوید، آیا سادات فرزندان پیامبر هستند یا نسیتند ؟
= از نظر احکام فقهی نیز (نفیاً و اثباتاً) آحاد سادات علوی و فاطمی فرزندان پیامبر (ص) محسوب می شوند. این هیچ استثناء ندارد و تا روز قیامت ساری و نافذ است. (مثلاً) در بعد نفی: اگر هم اکنون پیامبر اسلام زنده می بود، آیا می توانست با دختری از سادات فاطمی نسب ازدواج کند؟
= قطعاً، خیر ؛ چرا ؟
= چون فرزندش است .
- آیا پیغمبر در خانه ی هر سید علوی و فاطمی، محرم است ؟
= قطعاً، بلی ؛ چرا ؟
= چون فرزندش است .
- به عرف عقلاء نیز مراجعه می کنیم، ببینیم عقلاء در مورد اولاد و اعقاب چه حکم می کنند: اگر سلسله ی نوادگان شما (در طول زمان) به دها و صدها و هزاران پشت برسند، آیا محبت و توجه عاطفی شما نسبت بدانان و نسلی بعدالنسل کم تر و کم تر می شود؟ یعنی سلسله ی فرزندان تان هرچه دورتر رفت، دیگر شما احساسات خاصی در مورد آن ها ندارید؟ آن ها را از خود نمی دانید؟ وارث املاک و دارایی شما نیستند؟
= یقیناً شما نسبت به نوادگان تان همان احساساتی را دارید که نسبت به فرزند بلافصل تان، و این روند هرچه پایین تر رود هیچ تغییری نمی کند.
نفس همین حکم در روابط پیامبر (ص) با «ذراری» ساری و نافذ است. قطعاً آن حضرت راضی نخواهد بود که نسبت به فرزندان ایشان بی اعتنایی شود، و یقیناً در روز قیامت نیز نسبت به فرزندان خود توجه ویژه مبذول خواهد داشت. چگونه می شود که انسان نسبت به فرزندان خود بی توجه باشد؟! خصوصاً پیامبر که مظهر عطوفت و مهربانی است .

تاریخ چهار هزار ساله

افزون بر فضایل و شرافت ذاتی «سادات» بخشی از محبوبیت آنان در میان مردم برگرفته از

اعتماد و اعتقادات مردم نسبت بدانان است که ریشه در تاریخ ادیان، احکام شریعت و تشریفات دینی دارد : از زمانی که جد اعلای سادات جناب " ابراهیم خلیل الرّحمن " ندای توحید و یگانگی سازی مردم و یگانه پرستی سرداد، برای تحقق آن بنای کعبه را گذاشت و طبق روایات دینی خداوند ابراهیم خلیل را من حیث امام الانبیاء و ابوالانبیاء اختیار کرد، سنگ بنای این اعتماد عمومی نهاده شد، متعاقباً ادیان ابراهیمی چون یهودیت، مسیحیت و اسلام از نسل ابراهیم و مطابق با تعالیم او یکی پس از دیگری عروج کردند که هریک به نوبه ی خود مبدأ تاریخ و مبنای تمدن ها شدند و امروزه جمعاً بیش از سه و نیم میلیارد نفر پیرو دارند . جناب محمد مصطفی (ص) فرموده اند «من فرزند دو ذبیح هستم» منظور ایشان «اسماعیل ذبیح» و «عبدالله ذبیح» است. (ماجرای قربانی کردن ۱۲۰ شتر به قید قرعه توسط عبدالمطلب، که مشروحا در منابع آمده و امروزه در اسلام دیه ی کامله است . رجوع شود به منابع مربوطه)

در این میان افغانستان خود را یکی از کانون های مهم تمدن اسلامی می داند و سرزمین بلخ مدت پنج قرن «قبةالاسلام» بوده است . تجربیات خونین در طول تاریخ ثابت نموده است که نمی توان اعتقادات دینی را از عمق وجود مردم بیرون کرد همانسان که هیچ نیروی نمی تواند متون و صحف دینی را نابود کند و حرمین شریفین مکه و مدینه را منهدم سازد ... چه زیبا گفت جناب عبدالمطلب در برخورد با ابرهه که «اَنَا رَبُّ الاِبِل وَ لِلبیت رَبٌّ ان شاء یحفظه» .

ملازمت سادات با قرآن

«سادات» نسل برگزیده ی خدا در روی زمین است. وقتی خدای عز و جل بر زمین نگریست، تنها افرادی از این قوم را شایسته ی خطاب مستقیم و حمل امانت «وحی» خویش دریافت. این مطلب از زمان ابوالانبیاء (حضرت ابراهیم ع) تا زمان خاتم الانبیاء (حضرت محمد ص) یکسره صادق است. در طول این مدت دراز، جریان وحی در این طایفه قطع نشد. چنان که جریان تاریخ عمومی حیات بشری نشان می دهد، به نظر می رسد خدای سبحان از همان عالم بالا وظایف و شایستگی های هر قوم و نژاد را این گونه رسم فرموده است :

- فلسفه و دقت عقلی و نظری از نژاد آریا ؛ نمونه: یونان باستان، مدرسه ی اسکندریه، رنسانس اروپا، انقلاب بورژازی فرانسه، انقلاب صنعتی انگلیس ، مکتب فرانگفورت، ناسا ، هالیوود ، سازمان های جهانی ، لیبرال دموکراسی ... که کلا به دست نژاد سپید است .
- کار و تلاش بدنی، سخت کوشی و جنگ جویی از نژاد زرد ؛ نمونه : تموچین، هفت ساموراپی، جنگجویان کوهستان، جومونگ، بروسلی ، راهپیمای بزرگ ماءو ... ورزش های رزمی چون کاراته، جودو، ووشو، تکواندو، جیمناست، نانچیکو ... و کار و تولید چینیان امروز .
- دین، مذهب، عرفان، ایمان، فرهنگ، اخلاق، معنویت، ادعیه، مزارات ... درون سازی و نگاه اندرونی نسبت به انسان ... از نژاد سامی ؛ نمونه: ابراهیم خلیل، موسی، عیسی، محمد (ص) و یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر ...

در استمرار همین روند طولانی است که بین «سادات» و قرآن موازنه ی مثبت استوار است. برابر با حدیث شریف «ثقلین» که فریقین روی سند و مدلول آن اجماع دارند و از جهاتی به مثابه وصیتنامه ی پیامبر (ص) شناخته شده است، شخص آن جناب «سادات» و «ذراری» را (که اعم از «اهلبیت» هستند و استمرار عینی «عترت» شناخته می شوند) ملازم قرآن قرار داده و فرموده است: «این دو از هم جدا نمی شوند تا روز محشر» = (لن یفترقا حتی یردا علی الحوض) «سادات» از قرآن و قرآن از آن ها جدا نیست. به همین سیاق، حضرت علی (ع) در جنگ صفین در برابر لشکریان معاویه که قرآن بر سر نیزه کرده بودند، خطاب به اصحاب خود که دچار تردید شده بودند فرمود: «قرآن ناطق من هستم» کما این که شهرت زید شهید «حلیف القرآن» بوده است.

سادات خیر کثیر است

قرآن کریم «سادات» را «خیر کثیر» معرفی کرده است. این خیر چندان کثیر است که افراد بسیاری از غیر «سادات» به اثر توسل، تقرب و بهره مندی از مواریث و مشارب آن، به عظمت می رسند. مگر علماء و فقهای غیر «سادات» جز قال رسول اللّه (ص) و قال الباقر و قال الصادق (ع) می گویند؟ مگر آن ها جز به خاطر تمسّک به روایت اهلبیت (ع) احترام می شوند، به ثروت می رسند و مورد اعتماد مؤمنین قرار می گیرند؟ مگر احکام دینی و دستورات مذهبی چیزی جز معجزات، مواریث معنوی، تعلیمات و اخلاقیات اجداد «سادات» می باشد ؟

قطب الاقطاب

«سید» من حیث «حجت» قطب عالم امکان نیز است، چه «لولاالحجّة لساخةالارض باهل ها» این حجیت در فرض تشخص معنی، فردی از «سادات» است. هکذا، سادات در طول تاریخ، قطب حرکت های فکری، فرهنگی، دینی، علمی، اخلاقی و خدماتی بوده اند. شما در هیچ جای دنیا و در هیچ مقطع از تاریخ اسلام هیچ نحله ی فقهی، فکری، فلسفی، فرقه ای و سیاسی را نمی بینید که در رأس آن یک فرد سیّد وجود نداشته باشد. مردم افغانستان که همچون دیگر ملت های

مسلمان به سنن دینی و نبوی (ص) اهمیت زایدالوصف قایبل اند و جریان های تصوف نیز در آن سرزمین از تنوع و ژرفنای خاص برخوردارند، از این قاعده مستثنی نیستند.

پدر معنوی اُمّت

از جناب محمد مصطفی (ص) مروی است: «انا و علی ابوا هذه الامة» = (من و علی (ع) پدران امت اسلامی هستیم.) بنا به ادله ی کثیره (که مجال طرح آن نیست) این «اَبَوِیَّت» تا روز قیامت یک فیض لاینقطع است و جلوه های عینی آن به وسیله ی ذراری آن دو بزرگوار به ظهور آن به آن و نو به نو می رسند. قوام و دوام اخلاق و دیانت و معنویت و انسانیت بردوش آن ها است .

وارث یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر

جناب محمد مصطفی (ص) عصاره ی همه پیامبران ما قبل خود است و سادات مکرم عصاره ی محمد مصطفی (ص) است . به همین ترتیب افراد سادات در میان هر قوم و ملت که زندگی می کنند باید پیشوای همان قوم باشند، باید منبع انتشار معالم و فیوضات باشند، باید نقطه ی آغاز و انجام همه ی گفتمان های بشری اعم از قدیم و حدیث باشند . و در دنیای امروز نیز این سادات اند که باید طراح و مبتکر و سامان ده آخرین گفتمان های بشری در عرصه های گونه گون وابسته به حیات آدمیان باشند.

قاب قوسین او ادنی

مراد از «قاب قوسین او ادنی» که در حدیث شریف معراج متذکر شده است ، به یک اعتبار، عمق دید و وسعت نظر جناب خیرالبشر را بیان فرموده است ؛ چه این که «قاب قوسین» در تعبیر اهل معرفت به مفهوم «قرب قوسین» است . یعنی <به هم رساندن دو سر دو کمان است> وقتی دو سر دو کمان به هم رسیدند ، این گونه می شود (O) **و دایره کامل می گردد ؛ که در این جا مراد ، همان دایره ی هستی است. که غرض از معراج نبوی نیز <لنریه من آیاتنا> بوده است : (ابتدای سوره مبارکة اسری) = یعنی سفر معنوی برای شهود و مکاشفه ی عالم امکانیه بوده است> تا جهان نگری آن جناب تکمیل گردد ... تمام سخن «محی الدین ابن عربی» در اثر گرانسنگ «فتوحات مکیه» شرح همین قاب قوسین او ادنی است .**

«او ادنی» تآکید بر آن است که نگرش آن جناب از عالم امکانیه نیز فراتر رفته است . این جا ظرفیت طرح این مبحث را ندارد ؛ طالبین می توانند به شرح «فتوحات مکیه» رجوع کنند .

داعی الی اللّه و الی الخیر

نفس وجود «سادات» در میان مردم، مایه ی خیر و برکت است ؛ زیرا مردم از مشاهده ی آن ها به یاد خدا و رسول خدا می افتند و از همین رهگذر احکام اللّه و سنت پیامبر اکرم (ص) در ذهن مؤمنین خطور می کند ، پس «سادات» به خودی خود پرچم هدایت و شاخص حق و باطل اند.

انتشار سادات در جهان

ما و «حکمت مشاء» ؛

«منطق» و «حکمت مشاء» از آن رو منتسب به «ارسطو» گردید که ارسطو آن ها را «تدوین و تصحیف و تبویب» کرد ؛ ورنه پیش از او همه حکمای یونانی برای آموزش ایده های خود شیوه ی مشایی داشتند . آن ها حکمت و دانش را محل به محل ، کوچه به کوچه می بردند و «چهره به چهره» به شهروندان منتقل می نمودند . حتی «سقراط» نیز شیوه ی سیاری (مشایی) داشت ، در میادین و معابر آتن راه می رفت و با مخاطب باب سخن می گشود و خویشتن را «تجهیل عارف» می نمود ... مطالب دراین باب زیاد است. طالبین می توانند به منابع مربوطه مراجعه کنند ...

بعد از حکمای یونان این شیوه ی تبلیغ مورد استفاده ی عیسی مسیح و حواریون و رسولان او قرار گرفت ، عیسی همواره سیار بود ، سراسر اناجیل آکنده از سفرهای آن یزرگوار است . او به رسولان توصیه می کرد که مانند مرغان هوا باشند که توشه و انباری ندارند ، معهذا هرجا می رسند قوت شان آماده است ...

سپس این روش «سیاری و مشایی» مورد استفاده ی مبلغان اسلامی و فرقه های دراویش قرار

گرفت . مبلغان در معابر با خود آواز می خواندند و منظورات خود را زمزمه می کردند . حتی درب خانه های مردم را «دق الباب» می کردند و نکته ی به صاحب البیت می آموختند ، یا او را دعوت به ایده ی خود می نمودند ... کلمه ی «درویش» که وارد فرهنگ عربی نیز شده است ، از «درپیش» آمده که مراد از آن «عزیمت به درب خانه های مردم به قصد آموزش حکمت بوده است» .
یکی از علل انتشار «سادات مکرم» به چهار سوی عالم همین روش حکمت آموزی بوده است که شامل نواحی مختلف افغانستان هم می شود .چنان که امروزه کسانی از هزاره ها (به قصد کاهش گرایی) به سادات «سید گشتگر» می گویند . این درست است که سادات به شیوه ی حکمای یونان باستان و دراویش و صوفیان محل به محل می رفتند و حکمت و دانش می آموختند .

اتفاقا امروزه ثابت شده که موفق ترین شیوه ی تبلیغات و پیام رسانی همانا روش «چهره به چهره» می باشد. حتی در دنیای فرامدرن با این تکنولوژی های فوق مدرن در عرصه های ارتباطی و با این انفجار اطلاعات، مبلغان ادیان واپس به تبلیغات «چهره به چهره face to face =» روی کرده اند . امروزه مهم نیست شما در کجا زندگی می کنید ، هرجا قدم بگذارید مبلغان ادیان و مذاهب سر راه شما سبز می شوند و با شیوه های بسیار سنجیده و موآدبانه باب گفتگو را با همان زبان مادری شما باز می کنند. افرادی از آن ها سر چهار راه ها هستند، به هتل محل اقامت شما می آیند ، حتی به کافه بارها هم می روند ...
این یکی از روش های موفق «سادات گشتگر» بوده است .
بیایید دوباره «گشتگر» شویم .

سید گرایی ممدوح است، یا مذموم ؟

«سیدگرایی» قوم گرایی نیست، خون گرای نیست، نژادگرایی نیست، شخص گرایی نیز نیست ؛ بلکه «سیدگرایی» و «سیددوستی» دقیقاً مساوی است با ارزش گرایی، فضیلت گرایی، معنویت گرایی، علم گرایی، اخلاق گرایی، فرهنگ گرایی، انسان دوستی، انسانیت گرایی، کمال گرایی ... همه ی این ها با «نژادگرایی» یا «قوم گرایی» فرق اساسی دارد؛ زیرا «سیدگرایی» در غایت امر به جناب محمد مصطفی و علی مرتضی و ابراهیم خلیل اللّه ختم می شود که مطلوب و مرضی خدا (جل و علی) است و همه ی خیر و خوبی در همین جا جمع است. خداوند متعال گرایش و ستایش سادات را جزء وظایف حتمی هر فرد مؤمن قرار داده است. یعنی هر شخص مؤمن باید «سیدگرا» و «سیددوست» باشد، ورنه؛ در ایمان او نقص و خلل خواهد بود. در حدیث شریف کساء آمده است: «مؤمنین در هر جا و هرگاه که دور هم گرد آیند، نقل مجلس ایشان فضایل اهلبیت است.» بدین قرار، در صدر عالم هستی، این خود خداوند است که «سیدگرایی» و «سیدستایی» می کند. همو برمؤمنین امر فرموده که «سیدگرا» و «سیدستا» باشند و خود درباره ی سید الاولین والآخرین چنین می فرماید : «اِنَّ اللّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلّونَ عَلَی النَّبِی، یا اَیُّها الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیهِ وَ سَلِّموا تَسلِیماً» (الاحزاب – 56)
= «به تحقیق ، خدا و ملایک اش بر پیامبر درود می فرستند ؛ ای گروه مومنان شما نیز بر او درود فرستید و تسلیم اوامر و نواهی او باشید.»
از آن جا که کلمه ی «یصلون» در آیه ی مبارکه «فعل مضارع منصوب» است و افاده ی استمرار می کند ؛ بنا براین درود خدا و ملایک بر پیامبر بصورت دوام دار و لاینقطع ارسال می گردد . و چون پیامبر اکرم (ص) سید الاولین و الاخرین می باشد ؛ از این رو ما این درود مستمر و لاینقطع خدا و ملایک بر ایشان را «سیدگرای» ترجمه کردیم. به همین سیاق برای عموم مسلمانان و مؤمنین «سیدگرایی» ذکر و عبادت است. یک و نیم میلیارد انسان مسلمان مدام می گویند «اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد» ؛ «اللّهم صلّ و سلّم و زِد و بارک علی سیّدنا و نبیّنا محمّد و آله ...» در سراسر عالم اسلام هیچ جلسه ی خالی از درود و صلوات بر محمد مصطفی و نعت و منقبت علی مرتضی نیست؛ همین است «سیدگرایی»؛ پس همه سیدگرا هستند .

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم

حفظ اصل و نسب تا چه اندازه ضروری است ؟

سخن در این مورد بسیار است که حفظ اصالت و انساب از گذشته های دور تا به امروز برای خانواده ها و امت ها از اهم امور بوده و است ، چنان که علم انساب پیوسته یک رشته ی مستقل از دانش های بشری بوده و هم اکنون نیز (به رغم کم رنگ شدن) مورد اهتمام است .
در احادیث متواتره از حضرت ختم مرتبت (ص) با اسناد صحیح و با الفاظ مختلف آمده است : «لعن اللّه داخل النسب و لعن اللّه خارج النسب» = خداوند سبحان لعنت کرده است کسانی را که در نسب تداخل نماید ... مطلب دراین مورد فراوان است و طالبان می توانند به منابع مربوطه مراجعه نمایند ...

سید یک کلی است

حاصل آنچه تا این جا گفتیم این است که از منظر حکمت و عرفان «سید یک کلیء متصل در

منظومه ی هستی است.» اجزای این کلی چندان بهم اتصال دارند که قابل انفکاک نتوانند بود. این اتصال تارةًبالذات و تارةًبالعرض است ؛ لکن اتصال عرضی فرع براتصال ذاتی است. الاول بالذات، بسبب النّسب ؛ ثم بالعرض، بسبب الایمان ؛ الاتصال بالعرض وحده مخصوصٌ للمؤمنین بسبب الایمان فقط ؛ و اما اتصال بالذات با مبدأ سادات باید ابدی و سرمدی باشد تا اقامه ی برهان کوثریت و نفی ابتریت گردد. حدیث شریف ثقلین اشاره به همین معنی دارد و معانی و مصادیق ذراری و ذوی القربی نیز همین را اقتضا کند. «فافهم».

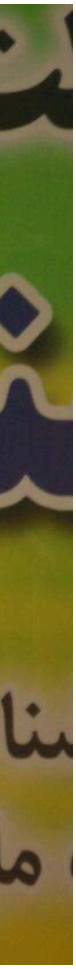
اول از همه ، حفظ اصالت ها و ارز ش ها ،

بعد از آن همه چیز

سادات خواهان پایان یافتن توهین‌های ۴۰ ساله هستند

پیام آفتاب: مراسم بزرگی با نام «گردهمایی عدالتخواهان سادات سنگلاخ» از سوی شهروندان دره سنگلاخ ولسوالی جلریز ولایت میدان وردک روز جمعه (۲۷ اسد ۱۳۹۶) در شهر کابل برگزار شد.

تاریخ انتشار : شنبه ۲۸ اسد ۱۳۹۶ ساعت ۰۸:۳۷



به گزارش پیام آفتاب، شهروندان دره سنگلاخ ولسوالی جلریز ولایت میدان وردک روز جمعه (۲۷ اسد ۱۳۹۶) مراسمی تحت عنوان «گردهمایی عدالتخواهان سادات سنگلاخ» در شهر کابل برگزار کردند.

«انجنیر سید محمدباقر مصباح‌زاده»، نویسنده، تاریخ شناس و از بزرگان دره سنگلاخ در این گردهمایی گفت: «در گذشته که هزاره‌ها تحت فشار قرار داشتند و در دره میدان غارت می‌شدند، سادات سنگلاخ از جان و مال و ناموس آنها در برابر غارتگران حفاظت می‌کردند و آن‌ها را سالم به مقصد می‌رساندند.»

انجنیر مصباح‌زاده افزود: «امتیاز حرکت شما با دیگر جنبش‌ها در آزاد بودن و خودجوش بودن آن است و شما زیر چتر هیچ حزب سیاسی قرار ندارید.»

وی گفت: «رهبران سادات وظایف خود را به درستی اداء نکرده‌اند و منافع شخصی خویش را مقدم بر منافع جمعی دانستند.»

این رهبر سابق جهادی افزود: «قوم سادات با پنج میلیون جمعیت، پنجمین ملیت بزرگ کشور را تشکیل می‌دهد، اما هویت‌مان در

اسناد ملی هنوز ثبت نشده است.»
به گفته ایشان، «سادات خواهان پایان یافتن توهین‌های ۴۰ ساله هستند. توهین‌هایی که از رهگذر بی‌توجهی رهبران کنونی سادات وارد شده‌است و سیدستیزان اعمال و رفتار آنان را سوژه قرار داده و به همه ملیت سادات می‌تازند.»
وی افزود: «با هویت‌ترین قوم در کشور سادات است و ما تاریخ ۴۰۰۰ ساله داریم و هیچ‌کسی ما را نادیده گرفته نمی‌تواند و این موجی که ایجاد شده دیگر متوقف نخواهند شد، اما ترس ما از این ناحیه است که مبادا این جنبش‌ها و حرکت‌ها به انحراف کشیده شوند.»
انجنیر مصباح‌زاده از جوانان خواست که اجازه ندهند کسانی از این جنبش‌ها و روندها سوء استفاده کنند و آن را به بیراهه ببرند.
وی در انتها گفت: «جهانی سپاس از مردم قهرمان و دلیر و آزاد سنگلاخ که با وجود تهدیدها و توطئهٔ ستون پنجم، در گردهمایی باشکوهی که به خاطر درج هویت سادات در تذکره‌های الکترونیکی کشور صورت گرفت، حضور پرشور و پررنگشان مشت محکمی بر دهان دشمنان وطن و دشمنان سادات معظم بود، اشتراک ورزیدند.»
«شیخ سیدغلام عباس عمرانی»، یکی دیگر از بزرگان سادات سنگلاخ نیز در این گردهمایی گفت: «بزرگان ما اگر در لویه جرگه قانون اساسی موضوع درج قومیت سادات در قانون اساسی را مطرح می‌کردند این مشکل به وجود نمی‌آمد. کسانی دست اندازی می‌کنند تا نام سادات در شناسنامه برقی ذکر نشود و درصد سهم‌گیری بر مبنای قوم خود را حفظ کنند.»
در پایان این گردهمایی قطعنامه ای سه ماده‌ای از سوی برگزار کنندگان قرائت شد. در این قطعنامه آمده‌است: «هویت سادات مانند همه اقوام دیگر در اسناد ملی، مخصوصاً در شناسنامه‌های برقی درج شود؛ در صورت بازنگری قانون اساسی، قوم سادات که از اقوام پرنفوس کشور محسوب می‌شود در کنار سایر اقوام ذکر شود؛ در صورت نادیده گرفتن سادات و عدم درج آن در اسناد ملی ما به نهادهای مدنی داخلی و خارجی شکایت کرده و به مطالبات شهروندی خود ادامه می‌دهیم.»
- سید مهدی علوی نژاد؛ خبرنگار خبرگزاری پیام آفتاب در کابل

سخنی با سادات افغانستان

گفتمان سیاسی و اجتماعی سادات، با توجه به ماهیتِ هویت شان نمی‌تواند گفتمان قومی باشد، بلکه این گفتمان باید دینی، فراقومی، انساندوستانه و خدا محور باشد.

تاریخ انتشار : چهارشنبه ۲ حمل ۱۳۹۶ ساعت ۰۶:۰۴



اگر سادات افغانستان بخواهند به عنوان یک قوم و ملیت مستقل تبارز نموده و شناخته شوند، نخست باید گرفتار آفت تبارگرایی که پشتون‌ها، هزاره‌ها، تاجیک‌ها و ازبک‌ها را بسوی تفرقهٔ ملی، مذهبی و فاشیسم سوق داد، نشوند؛ و دوم، توجه کنند که هویت قومی شان ماهیت متفاوت‌تر از سایر اقوام دارد.

تبارگرایی، خواسته

اگر سادات گفتمان دینی و فراقومی نداشته و بر اساس گفتمان قومی مانند سایر ملیّت‌ها عمل کند، در آن صورت علت وجودی خود که همان عنوان دینی «سیادت» است را از دست می‌دهد. در این صورت قومی بنام سادات معنی پیدا نمی‌کند و بهتر است که در ذیل قوم عرب تعریف شود، یا به کلی مانند اکثریت سادات پشتون، تغییر هویت و ماهیت داده، پشتون، تاجیک، هزاره یا ازبک شوند و خود را سیّد نخوانند..

یا ناخواسته، مبتنی بر سلطه جویی و انحصار طلبی، حتی زیر پوشش گفتمان‌های عدالت‌خواهانه و بشردوستانه است. چنان‌که پشتون گرایی به پشتونیسم، هزاره گرایی به مغولیسم و ترک گرایی به پان ترکیسم انجامید. سادات که بیش از هزار سال بار ستم تبارگرایی عرب و عجم (ترک، تاجیک، پشتون ...) را بردوش کشیده نباید تجربهٔ قوم‌گرایی ناکام دیگران را تجربه کند؛ و اما این که ماهیت قومی سادات، با اقوام دیگر، باید از نظر معنوی و اجتماعی متفاوت باشد، به این دلیل است که هویت و شخصیت سادات بر مبنای ایل، طایفه، قبیله، منطقه، خون و نژاد شکل نگرفته، هرچند این عوامل بی تأثیر هم نبوده است.

در عرف مسلمین بخصوص در خراسان بزرگ و از جمله افغانستان، سیّد به کسانی گفته می‌شود که از نسل فاطمه سلام الله علیها، دختر رسول‌الله، و امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب، باشند، و کسانی که در کشورهای مختلف به نام سیّد مشهورند از نسل فرزندان مشترک علی (ع) و حضرت زهرا (س)، یعنی امام حسن مجتبی و امام حسین علیهماالسلام، نوادگان پیامبر، هستند. این که در میان قبیلهٔ قریش، بنی هاشم، در مجموع سیّد خوانده شوند و یا سایر فرزندان حضرت علی علیه السلام نیز سیّد محسوب می‌شوند، بحثی دیگری است که در اینجا نمی‌گنجد.

تکوین هویت جمعی سادات بر اساس قوم، قبیله و طایفه مانند سایر اقوام صورت نگرفته، بلکه بر اساس دین و مذهب و مقدسات

مذهبی تکوین یافته است. کلمهٔ «سیّد» قبل از این که تداعی کنندهٔ قومیت باشد، باور دینی و مذهبی را تداعی می‌کند و به نحوی مقدس و محترم شمرده می‌شود. به همین دلیل است که روشنفکران ضد مذهبی و التقاطی هزاره، برای مبارزه با دین، به جنگ سادات رفتند.
بنا براین، ماهیتِ هویتِ قومی سادات را دین اسلام مبتنی بر قرآن و عترت تشکیل می‌دهد. سیّدها، فرزندان ائمهٔ اهل بیت اطهار، از امام علی تا امام مهدی (عج) هستند و باید دوست و پیرو اهلبیت علیهم السلام، باشند. به عبارت دیگر برداشت آن‌ها از اسلام، باید مبتنی بر قرآن و عترت باشد و سنت رسول‌الله را نیز از طریق عترت و اصحاب منتجب
بر رهبران، فرهیختگان، دانشمندان و قشرها مختلف سادات لازم است که با پرهیز از سیّدگرایی، تجربهٔ هزاره گرایان را تکرار نکرده و عناصر غیر مذهبی، ضد دین و پیروان مکاتب فکری و سیاسی نا سازگار با مبانی فکری اسلامی و افراد التقاطی را به عنوان شخصیت‌های سادات به جامعه معرفی نکنند
دریافت کنند.
گفتمان سیاسی و اجتماعی سادات، با توجه به ماهیتِ هویت شان نمی‌تواند گفتمان قومی باشد، بلکه این گفتمان باید دینی، فراقومی، انساندوستانه و خدا محور باشد. در تعاملات سیاسی، هرچند قومیت بدون گفتمان قومی، پاردوکسیکال به نظر می‌رسد، اما این دو تفکیک پذیرند و قابل حل.
اگر سادات گفتمان دینی و فراقومی نداشته و بر اساس گفتمان قومی مانند سایر ملیّت‌ها عمل کند، در آن صورت علت وجودی خود که همان عنوان دینی «سیادت» است را از دست می‌دهد. در این صورت قومی بنام سادات معنی پیدا نمی‌کند و بهتر است که در ذیل قوم عرب تعریف شود، یا به کلی مانند اکثریت سادات پشتون، تغییر هویت و ماهیت داده، پشتون، تاجیک، هزاره یا ازبک شوند و خود را سیّد نخوانند.
اگر قومیت سادات بر اساس گفتمان دینی که علت وجودی آن است شکل بگیرد، در آن صورت عناصر سکولار، ضد دین، التقاطی و دشمن اهل بیت و کسانی که ائمهٔ اهل بیت را در حد عالمان و مفتیان و حتی سران مذاهب دیگر تنزّل می‌دهند، نمی‌توانند سادات خوانده شوند، چون با ماهیت سادات آگاهانه یا نا آگاهانه در تعارض قرار دارند.
بر رهبران، فرهیختگان، دانشمندان و قشرها مختلف سادات لازم است که با پرهیز از سیّدگرایی، تجربهٔ هزاره گرایان را تکرار نکرده و عناصر غیر مذهبی، ضد دین و پیروان مکاتب فکری و سیاسی نا سازگار با مبانی فکری اسلامی و افراد التقاطی را به عنوان شخصیت‌های سادات به جامعه معرفی نکنند. این افراد و عناصر طیف و سیعی از چپگرایان سابق، سکولارها، لاییک‌ها، بقایای کمونیست‌ها از هر جناحی و همکاران فرقهٔ وندیه را تشکیل می‌دهند.
مصباح زاده

ضرورت تبارز سادات به عنوان قوم مستقل در افغانستان

سید محمدباقر مصباح‌زاده
فاکتورها و عوامل مذهبی، اجتماعی و سیاسی که بر اساس آن‌ها سادات زیر مجموعه اقوام دیگر محسوب می‌شدند، توسط روشنفکران و قومگرایان هزاره طی چهل سال گذشته تخریب شده و از بین رفته است.
تاریخ انتشار : شنبه ۲۸ حوت ۱۳۹۵ ساعت ۱۵:۲۷



در ماه‌های اخیر که بحث توزیع تذکره الکترونیک در
در جریان فتنه هزاره‌گرایی که جنبهٔ ایدئولوژیک از سوی روشنفکران غیر مذهبی و ضد مذهبی هزاره دارد، نخبگان سادات اگر خود را هزاره نامیدند محکوم شدند که برای استفاده از حق هزاره خود را هزاره می‌نامند، آن‌ها هزاره نیستند، و اگر گفتند هزاره نیستند سیّد هستند باز متهم به نژادپرستی و برتری طلبی شدند.
افغانستان مطرح است، بحث قومیت‌ها بار دیگر داغ شده است. علت آن این است که دولت افغانستان در تذکره، موضوع ملیت را نیز گنجانیده و مصداق آن را برای تمام مردم افغانستان یک قوم قرار داده است، قوم «افغان» که پشتون هم نامیده می‌شود. اقوام دیگر از این کار ناراحت‌اند و نمی‌خواهند هویت قومشان نادیده گرفته شده و با قوم دیگری تعریف شوند. دولتی‌ها تلاش کردند که اختلاف‌ها را با یک جمع‌بندی غیرواقعی و غیرعلمی حل کنند، به این شکل که در تذکره‌ها ملیت مردم افغانستان، «افغان» نوشته شود و قومیت هر قوم نیز ذکر شود.
قوم سادات که در میان اقوام مختلف افغانستان حضور دارند، در زمان تدوین قانون اساسی جدید که نام چهارده قوم کوچک و بزرگ در آن ثبت شد، می‌خواستند این قوم نیز که از بسیاری اقوام کوچک برسمیت شناخته شده، جمعیت و ظرفیت بیشتر دارند به رسمیت شناخته شود، اما متأسفانه علما، دانشمندان، سیاستمداران و رهبران آن‌ها بخاطر مصالح شخصی و سیاسی خودشان که آن را مصالح اجتماعی و ملی قلمداد می‌کردند به این امر مهم اهتمام نورزیدند و حتی به مشورت و نصایح دلسوزان و آگاهان امور گوش ندادند.
سادات شیعه بیشتر از سادات سنی خواستار هویت مستقل این قوم و به رسمیت شناخته شدن آن هستند. دلیل آن غریب واقع شدن و مورد آزار و اذیت و اهانت، تهمت قرار گرفتن و حق‌تلفی‌هایی است که توسط هزاره‌های تندرو و فاشیست، در
در حال حاضر هیچ مصلحتی بالاتر از تبارز سادات به‌عنوان قوم مستقل برای دفاع از دین، مذهب، هویت و ملیت‌شان وجود ندارند. کسانی که آگاهانه یا ناآگاهانه تبارز مستقل را عامل تفرقه مذهبی یا ملی می‌دانند سخت در اشتباهند.
طی دو دهه گذشته به شکل بی‌رحمانه بر آن‌ها اعمال شده است.
در جریان فتنه هزاره‌گرایی که جنبهٔ ایدئولوژیک از سوی روشنفکران غیر مذهبی و ضد مذهبی هزاره دارد، نخبگان سادات اگر خود را

هزاره نامیدند محکوم شدند که برای استفاده از حق هزاره خود را هزاره می‌نامند، آن‌ها هزاره نیستند، و اگر گفتند هزاره نیستند سیّد هستند باز متهم به نژادپرستی و برتری طلبی شدند.
سادات به دلایل زیر باید به‌عنوان یک قوم مستقل در افغانستان تبارز کرده و به رسمیت شناخته شود:
۱- پیشینه و پشتوانه نژادی و تباری واحد دارند؛
۲- در تمام نقاط افغانستان حضور فیزیکی گسترده و مؤثر دارند، در حالی‌که چهار قوم بزرگ شناخته شدهٔ کنونی این ظرفیت را هنوز ندارند؛
۳- سابقه حضور و تبارز سادات در افغانستان کمتر از هیچ قومی نیست و حتی از برخی اقوام مدعی سابقه تاریخی، مقدم‌ترند.
۴- نقش برازنده در تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی افغانستان در طول تاریخ داشته و بسیاری از شخصیت‌های ملی، علمی، مذهبی و سیاسی افغانستان متعلق
با سادات شیعه در جامعه هزاره به‌عنوان اقلیت برخورد می‌شود، همان کاری که اقوام بزرگ دیگر با خود هزاره‌ها می‌کنند.
به قوم سادات هستند.
۵- فاکتورها و عوامل مذهبی، اجتماعی و سیاسی که بر اساس آن‌ها سادات زیر مجموعه اقوام دیگر محسوب می‌شدند، توسط روشنفکران و قوم‌گرایان هزاره طی چهل سال گذشته تخریب شده و از بین رفته است. در حال حاضر هیچ مصلحتی بالاتر از تبارز سادات به‌عنوان قوم مستقل برای دفاع از دین، مذهب، هویت و ملیت‌شان وجود ندارند. کسانی که آگاهانه یا ناآگاهانه تبارز مستقل را عامل تفرقه مذهبی یا ملی می‌دانند سخت در اشتباهند.
در جامعه‌ای که هم مذهب و هم هویت انسانی و ملی سادات ظالمانه پامال شده
سادات بجای این‌که اقلیتی در میان اقلیت باشند بهتر است مانند قزلباش‌ها و نورستانی‌ها اقلیتی در سطح ملی باشند. این هم به نفع افغانستان است و هم به نفع اقوام.
و می‌شود، سخن از تفرقه و نفاق و منافع مشترک، بیشتر از آن که واقعیت داشته باشد فریبکارانه است. کسانی که این جنایت و ستم را در حق سادات روا داشته‌اند و کسانی که با ستمکاران و منحرفان به اشکال مختلف همراهی کردند و حداقل خاموش ماندند، مقصرند.
۵- با سادات شیعه در جامعه هزاره به‌عنوان اقلیت برخورد می‌شود، همان کاری که اقوام بزرگ دیگر با خود هزاره‌ها می‌کنند. سادات بجای این‌که اقلیتی در میان اقلیت باشند بهتر است مانند قزلباش‌ها و نورستانی‌ها اقلیتی در سطح ملی باشند. این هم به نفع افغانستان است و هم به نفع اقوام. خوب است هیچ‌کسی چوب کس دیگری را نخورد.
سخیفترین و ضد انسانی‌ترین ستمی که در حق سادات از زمان بنی‌امیه تاکنون در جهان اسلام و از
سخیفترین و ضد انسانی‌ترین ستمی که در حق سادات از زمان بنی‌امیه تاکنون در جهان اسلام و از جمله افغانستان شده است، مجبور شدن آن‌ها به کتمان هویت و حل شدن اجباری در میان اقوام دیگر است.
جمله افغانستان شده است، مجبور شدن آن‌ها به کتمان هویت و حل شدن اجباری در میان اقوام دیگر است. پرده‌برداری از این واقعیت در افغانستان ثابت خواهد کرد که جمعیت سادات افغانستان بیشتر از بسیاری اقوام دیگر است. سادات افغانستان پیوندهای عمیق خونی، ملی و مذهبی با تمام اقوام افغانستان و از جمله قوم شریف هزاره دارد. تبارز مستقل قومیت سادات به معنای دشمنی با قوم هزاره نیست، مسلمانان مؤمن هزاره و سادات یک روح در دو بدن بوده و خواهند بود.
در خاتمه از تمام دوستان و برادران سید و هزاره و بخصوص از هزاره‌گرایان جاهل، فحاش، بدزبان، متحجر و عقده‌ای می‌خواهم که دیگر وقت آن رسیده است که به بحث هزاره و سیّد در جامعه خود خاتمه دهید و به کارهای مهم و سرنوشت‌ساز بپردازید. تا حالا هرچه توانستیدعاقلانه و غیرعاقلانه گفتید، دیگر بس است.
یکی از عقل می‌لافد یکی طامات می‌بافد
بیا کاین داوری‌ها را به پیش داور اندازیم

وردک، برگ دیگری از تاریخ تحریف شدهٔ اقوام در افغانستان+عکس

سید محمدباقر مصباح‌زاده

علاوه بر اختلاف تاریخی بر سر تعلقات سرزمینی، هویت قومی وردکی‌ها نیز تحریف شده است. مردم وردک در طول تاریخ‌شان خود را نه پشتون بلکه «سیّد» و از نسل حضرت علی(ع) می‌دانستند، اما بصورت رسمی آن‌ها را در زمرهٔ قبایل پشتون قرار دادند و بحث سیادت‌شان را به مرور زمان کمرنگ کردند تا حدی که در حال حاضر این موضوع را یک افسانه و فولکلور خوانده و برخی نویسندگان پشتون، طرح این موضوع را توطئه‌ی دشمنان پشتون‌ها برای اختلاف افگنی در میان آن‌ها قلمداد می‌کنند

تاریخ انتشار : سه شنبه ۴ عقرب ۱۳۹۵ ساعت ۱۱:۴۱



طرح موضوع

کلمه «وردک» را در لغت جهازعروس معنی کرده‌اند، چنان‌که دهخدا نوشته است: «وردک. [وَ دَ] (اِ) جهاز عروس یعنی اسبابی که با او به خانه شوهر برند.(آنندراج) (ناظم الاطباء) (برهان). جهیزیه. (مؤید الفضلا) (شرفنامه منیری).»(1)
هنری والتر بلیو، کلمه وردک را مأخوذ از طایفه‌ای بنام «وردوج» می‌داند که در بدخشان زندگی می‌کردند و شاخه‌ای از قوم بزرگ پارس بودند. بخشی از این طایفه در زمان‌های قدیم به منطقه‌ای که حالا وردک نامیده می‌شود مهاجرت کردند و به مرور زمان نام‌شان از وردوج به وردک تغییر یافت.(2) در حال حاضر هم ولسوالی (فرمانداری) وردوج در ولایت بدخشان قرار دارد.

از نظر سیاسی و اجتماعی، «وردک» نام یکی از قبایل بزرگ پشتون گذاشته شده و ولایتی به همین نام در سال 1343 هجری شمسی در زمان ظاهرشاه، آخرین حکمران طایفهٔ محمدزایی، ایجاد شد. قوم وردک درحال حاضر متشکل از چند قبیلهٔ کوچک‌تر بنام‌های مایار(ماهیار)، میرخیل، نوری، مَمَک، تورک، گدای و ... می‌باشد که بطور عمده در ولسوالی‌های سیدآباد، چَک، نَرخ، جَغَتو و دایمیرداد زندگی می‌کنند. وردکی‌ها در تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان از اواخر قرن نوزدهم تاکنون نقش فعال و برجسته دارند و در پست‌های بلند مدیریتی کشور کار کرده‌اند.

در دهه‌های اخیر که زمینه‌های تحقیق و تتبع تاریخی و سیاسی در مورد سرزمین و مردم افغانستان در داخل و خارج از کشور توسط پژوهشگران فراهم شد بحث گسترش خشونت بار پشتون‌ها از دامنه‌های سلسله کوه سلیمان بسوی مرکز افغانستان به میان آمد. از جمله مناطقی که به تصرف پشتون‌ها درآمده و به هزاره‌ها، تاجیک‌ها و سادات شیعه تعلق داشت، مناطق پشتون‌نشین ولایت وردک است. البته، نه تنها پشتون‌ها بلکه تمام اقوامی که در طول تاریخ بشر، قدرتمند

انکار سیادتِ سادات وردک و برچسب زدن ناحق به موافقان این موضوع، با واقعیت تاریخی در تضاد است، چراکه موضوع سادات مربوط به قرون قبل از اسلام و دوران باستان نیست که آن را افسانه، فولکلور و یا توطئه خواند و در سرودهای ویدی، کتاب اوستا، تاریخ هرودت یا سفرنامه هیوان تسنگ چینی، جستجو کرد.

تر از دیگران بوده اند اقوام ضعیف‌تر را سرکوب کرده اند.

علاوه بر اختلاف تاریخی بر سر تعلقات سرزمینی، هویت قومی وردکی‌ها نیز تحریف شده است. مردم وردک در طول تاریخ‌شان خود را نه پشتون بلکه «سیّد» و از نسل حضرت علی(ع) می‌دانستند، اما بصورت رسمی آن‌ها را در زمرهٔ قبایل پشتون قرار دادند و بحث سیادت‌شان را به مرور زمان کم‌رنگ کردند تا حدی که در حال حاضر این موضوع را یک افسانه و فولکلور خوانده و برخی نویسندگان پشتون، طرح این موضوع را توطئه‌ی دشمنان پشتون‌ها برای اختلاف افگنی در میان آن‌ها قلمداد می‌کنند و برخی نویسندگان خارجی هم به پیروی از اطلاعات ارائه شده‌ای رسمی توسط حکام و قوم‌گرایان پشتون، سیادت وردکی‌ها را مانند موضوع اسرائیلی تباری پشتون‌ها افسانه و عامیانه قلمداد می‌کنند.

انکار سیادتِ سادات وردک و برچسب زدن ناحق به موافقان این موضوع، با واقعیت تاریخی در تضاد است، چراکه موضوع سادات مربوط به قرون قبل از اسلام و دوران باستان نیست که آن را افسانه، فولکلور و یا توطئه خواند و در سرودهای ویدی، کتاب اوستا، تاریخ هرودت یا سفرنامه هیوان تسنگ چینی، جستجو کرد. این موضوع به هجرت سادات از ابتدای گسترش اسلام در خراسان بستگی دارد که هم در کتب تواریخ آمده و هم شفاهی سینه به سینه نقل شده است. حضور سادات در میان تمام اقوام در افغانستان و جهان به همین شکل است. برخی در اقوام مربوطه حل شده و سیادت شان را فراموش کرده اند و برخی هنوز این عنوان را حفظ نموده و هویت مستقل دارند.

در رابطه با سیادت وردک‌ها هنری والتر بلیو، نویسنده، زبان‌شناس و پزشک بریتانیایی که برای نخستین بار قبل از خود پشتون‌ها دستور زبان پشتو را تدوین و منتشر کرد، می‌نویسد: «وردک‌ها [حدود 140 سال قبل] از نظر قومی نه افغان و نه پتان، نه غلزایی، نه هزاره، نه ترک و نه مغول اند، عده‌ای آن‌ها را تاجیک می‌دانند و برخی دیگر «شیخ» می‌نامند، در حالی‌که خودشان بر این باورند که از نسل مهاجمین [مهاجرین] عرب و سیّد هستند. آنها پشتو را با لهجه شکسته و معیوب صحبت می‌کنند که با کلمات خارجی زیادی مخلوط شده و شاید این کلمات از زبان وردوجی آمده باشند.(3)

این نوشته در پی آن است تا هویت قومی وردکی‌ها را کالبد شکافی نموده و گرد و غبار قرن‌ها تحمیل، تحریف، و تحمیق و ستمی که بر هزاره‌ها، تاجیک‌ها و سادات بویژه سادات شیعه در منطقهٔ وردک و میدان رفته است را از روی واقعیت ها و حقایق تاریخی بردارد.

طوایف سادات پشتون

اکثر نسب‌شناسان قدیم و نقبای سادات درگذشته معتقد بودند که در اثر مظالم سلاطین و امرای بنی‌امیه و بنی‌عباس و همچنین سلاطین محلی و مهاجمین مغول، پیش از 1472 قبیلهٔ سادات علوی (اعم از حسینی و حسنی) به کشورهای مختلف در خراسان، آسیای مرکزی، هند، رم (ترکیه و سوریه) و کشورهای آفریقایی مانند مصر، تونس و مغرب مهاجرت کردند(4). امروزه سادات در تمام سرزمین‌های اسلامی از جمله افغانستان در میان اقوام مختلف زندگی می‌کنند. سادات هرجا که رفته و ساکن شده‌اند نه به‌عنوان یک قوم و قبیله بلکه به عنوان یک نماد مذهبی و اجتماعی مورد

علاوه بر اختلاف تاریخی بر سر تعلقات سرزمینی، هویت قومی وردکی‌ها نیز تحریف شده است. مردم وردک در طول تاریخ‌شان خود را نه پشتون بلکه «سیّد» و از نسل حضرت علی(ع) می‌دانستند، اما بصورت رسمی آن‌ها را در زمرهٔ قبایل پشتون قرار دادند

احترام داوطلبانهٔ مسلمین قرار دارند و هر قومی سادات خودشان را متعلق به خود می‌دانند. اگر قبایل سادات در سرزمین‌های مختلف گروه‌های قومی تشکیل می‌دادند تاکنون حداقل یک کشور بزرگ ایجاد کرده بودند. همین اکنون جمعیت شناخته شدهٔ سادات در قارهٔ آسیا به بیش از سی میلیون نفر تخمین زده می‌شود که حدود 14میلیون آن در کشورهای جنوب آسیا زندگی می‌کنند.

در افغانستان سادات در میان اقوام مختلف از جمله پشتون‌ها حضور پررنگ دارند، و نفوس سادات پشتون به مراتب بیشتر از سادات سایر اقوام به نظر می‌رسد، اما اکثریت آن‌ها پشتونیزه شده و هویت اصلی‌شان را از دست داده‌اند. در کتاب «تاریخ جهانشاهی و مخزن افغانی» تألیف خواجه نعمت الله هروی در قرن هفتم هجری، از یازده قبیله سادات پشتون به این شرح نام برده شده است:

1) بختیاری(فرزندان ابی سعید ابن سیّد اسحاق)
2) اشترانی (سیّدمحمد گیسودراز)
3) سیّدزئی(سیّد زایی، سیّد زَی) از نسل سید جلال بخاری و ترین
4) خرشین
5) متی
6) شیرانی (سرانی)
7) تارن (سید طاهر)
8) هُنَیْ
9) وَردَک
10) محمدزایی (محمد زئی)
11) سید حسن خُجَندی (مشهور به خوندی) (5)

در کتاب تواریخ خورشید جهان از 9 قبیله سادات در میان پشتون‌ها به این شرح یاد شده است:

1) بختیار (ابی سعید ابن سیّد اسحاق) از مادر شیرانی
2) ستوریانی[اشترانی] فرزند میر سیّدمحمّد، از مادر شیرانی
3) مشوانی[مسوانی] فرزند میر سیّدمحمد، از مادر کاکر (غرغشتی)
4) هُنَی فرزند میر سیّدمحمد، از مادر کررانی
5) وردک فرزند میر سیّدمحمد، از مادر کررانی

6) خوندی [خجندی]
7) سیّد زَی(سد زایی)
8) خر شین
9) کولی(6)

شیر محمدخان صاحب کتاب تواریخ خورشید جهان در مورد انکار سیادت 9 قوم فوق می‌گوید : « قول بعض طاعنان بی سر و سامان را که از شرافت این 9 قوم و اصلیت ایشان را انکار نمایند و به طعن و خلل پرداخته اند جز خاک بر سر پاشیدن حاصلی نخواهد شد و این 9 قوم از تکالیف و بیگارات معاف می باشند.» (7)
دیده می‌شود که وردک در هر دو لیست فرزند سیّدمحمد (گیسو دراز) بوده و اولادهٔ او «سید» محسوب می‌شوند.
در رابطه با چگونگی ورود سیّدمحمّد به سرزمین پشتون‌ها و سپس هند و شخصیت او، روایت‌های مختلفی وجود دارد:
1) سیّدمحمد گیسو دراز فرزند سیّدیوسف حسینی، که اجدادش در هرات زندگی می‌کرده و پدر یا پدر بزرگش به هند مهاجرت کرده است، در سال 1321 میلادی در دهلی به دنیا آمد و در سال 1422 در گذشته و مرقدش در منطقهٔ «گل برگه» هندوستان زیارتگاه خاص و عام است. او عارف، مفسر و دانشمند مشهور و صاحب کرامات بوده است که تصنیفات و کتاب‌های او را تا 40 جلد نام برده‌اند. سیّدمحمّد گیسو دراز را در هند به نام «بنده نواز» هم یاد می‌کنند.(8)
2) میر سیّدمحمّد، پدرِ شخصی بنام اشترانی (مشهور به سیّدمحمِد گیسودراز)، از ایران به کوه سلیمان آمده و در آنجا به سبب فضل و تقوا و دانش و کراماتی که از خود نشان داده بود مورد احترام سه قبیلهٔ پشتون بنام‌های
از نظر سیاسی و اجتماعی، «وردک» نام یکی از قبایل بزرگ پشتون گذاشته شده و ولایتی به همین نام در سال 1343 هجری شمسی در زمان ظاهرشاه، آخرین حکمران طایفهٔ محمدزایی، ایجاد شد.
کاکر(غرغشتی)، کررانی و شیرانی قرار گرفت و رؤسای هر قبیله یک دختر خود را به عقد او در آوردند که از آن‌ها صاحب چهار فرزند پسر شد.
مسوانی فرزند اول سیدمحمد مادرش از قبیله کاکر بود، اشترانی فرزند دومش متعلق به مادری از قبیله شیرانی و فرزندان سوم و چهارمش بنام هُنَی و وردک از زن کررانی به دنیا آمده بودند. سیّدمحمد بعد از ازدواج و تولد فرزندانش به تنهایی هندوستان رفت و فرزندانش با اقوام مادری شان بسوی غرب و منطقهٔ وردک کنونی رفتند. (9)
نسب‌نامه میر سیّدمحمد، به این شرح است: میر سیّدمحمد ابن سیّدغور ابن سیّدعمر ابن سیّدقاب ابن سیّدقاین ابن سیّدالرجال محمد ابن سیّد اسماعیل ابن امام جعفر صادق علیه السلام. (10)
شیرمحمدخان در کتاب تواریخ خورشید جهان در رابطه با میرمحمد گیسو دراز چنین نوشته است:« آورده اند میر سیّدمحمد نام گیسو دراز از نسل سیّد الرجال محمّد بن سیّد اسمعیل اعرج خلف امام جعفر صادق (ع) به کوه سلیمان در آمده، چون مردی صاحب حالات و مقامات بود سردار شیرانی، کا کر و کررانی به وی رجوع و از انفاس متبرکه‌اش فیضیات گردیده به مشاهده کرامات و خوارق عادات از آن سیّدالسادات خواص و عوام هر 3 تن معتقد ولایت او شدند. وقتی که در واقع هنگام خطر لشکر مغولان هر 3 تن نزدیک بود پایمال حوادث شوند خانان هر سه تن به خدمت سیّد آمده دعا کردند حادثه رفع و دفع گردید. سرداران هر سه تن 3 دختران خود را پیشکش سیّدِ ممدوح کرده و آن سیّد هر سه را به نکاح قبول نمود، چنانچه اول ستوریانی از دختر سردار شیرانی بعد از آن مشوانی از دختر سردار کاکری نوبت دیگر وَردگ و هُنَی هر دو توامان از دختر سردار تمن کررانی پیدا شدند و وجه تسمیه میر صاحب فرزند دختر شیرانی را به ستوری و فرزند دختر سردار کاکری را به مشوانی و دختر کررانی را به وردگ بیان نموده اند.
ستوری ابن سیّدمحمد گیسودراز، اولادش ستوریانی اند اکثرا در پاکستان ساکنند از سادات سنی المذهب و از نسل سیّد اسمعیل

اعرج بن امام جعفر صادق (ع) می باشند. این مطلب در مقصد سوم کتاب روضه الاحباب شاه عطاالله کرمانی موجود است. بنابراین، طایفه ستوریانی و مشوانی و وردگ و هنی از نسل چهار فرزندان سیّدمحمد گیسو درازند.»(11)

قابل ذکر است که روایت شیرمحمدخان با روایت خواجه نعمت الله هروی در مود میر سیّدمحمد گیسو دراز، اندکی تفاوت دارد. خواجه نعمت الله شخصی را که اول به کوه سلیمان رفته میر سیّدمحمد، معرفی می‌کند و سیّدمحمد گیسو دراز را فرزند او می‌داند که نام دیگرش اشترانی است، اماشیرمحمدخان، شخص اول را میر سیدمحمد گیسو دراز، معرفی کرده و فرزند او را نه اشترانی(سیدمحمد گیسو دراز)، بلکه «ستوریانی»

اکثر نسب‌شناسان قدیم و نقبای سادات درگذشته معتقد بودند که در اثر مظالم سلاطین و امرای بنی‌امیه و بنی‌عباس و همچنین سلاطین محلی و مهاجمین مغول، پیش از 1472 قبیلهٔ سادات علوی (اعم از حسینی و حسنی) به کشورهای مختلف در خراسان، آسیای مرکزی، هند، رم (ترکیه و سوریه) و کشورهای آفریقایی مانند مصر، تونس و مغرب مهاجرت کردند نامیده است.

همان‌طوری‌که ملاحظه شد دو سیّدمحمد گیسودراز در کتب تاریخی ثبت شده است، یکی سیّدمحمد گیسودراز حسینی، که اجدادش از هرات به هندوستان هجرت کرده‌اند، و دیگری سیّدمحمد گیسودراز که از نسل امام جعفر صادق علیه‌السلام بوده و از ایران به کوه سلیمان در جنوب شرق افغانستان کنونی رفته و در آنجا مقیم شده است. ایشان هم بعد از کوه سلمیان به هند مهاجرت کرده اند، اما فرزندانش با مادران‌شان در میان اقوام مادری باقی‌مانده و گسترش یافته‌اند. در این زمینه تحقیقات بیشتر لازم است تا نظریهٔ یگانگی یا دوگانگی سیّدمحمد گیسودراز بطور کلی و تقدّم وتأخّر میر سیّدمحمد با سیّد محمد گیسو دراز، واضح شود.

علاوه بر سیّدمحمد گیسودراز سیّدی دیگری به نام سیّداسحاق نیز به کوه سلیمان رفته و در آنجا مقیم شده است. خواجه نعمت‌الله هروی صاحب کتاب تاریخ خان جهانی و مخزن افغانی در مورد سیّداسحاق چنین می‌نگارد: «نقل است که جوان سیّدزاده اسحاق نام [بن جعفر بن نظام بن عیسی بن محی الدین بن محمد بن حافظ بن نور بن جمال بن بوعلی بن یادگارعلی بن نشان علی بن امام زین العابدین بن امام حسین شهید دشت کربلا رضوان الله علیهم] از قصبه اوش من توابع بغداد بنابر تفرقه روزگار غربت سفر اختیار کرده، به کوه کشنغر که وطن شیرانی بود رسید و مدت مدید در آن تمن گذرانید ـ چون آثار صلاح [و بزرگ زادگی] از ناحیه او هویدا بود، شخصی از مردم شیرانی [سنجر نام، حالت و افعال سیّداسحاق معلوم نموده] دختر عاجزهٔ خود را به او نسبت کرد ـ (نام دختر او شیخی بود) از او فرندی بوجود آمد ـ او را [سیّدحبیب نام کردند و او به] ابی سعید مشهور شده- پس از چندگاه سیّداسحاق را اراده وطن شد، به رخصت قوم متوجه اوش گشت، چون در [قصبه اوش] که وطن طایفهٔ مشوانی است، رسید بیمار شد و رخت به عالم بقا برد- مادر سید ابی سعید پسر را باز به تمن شیرانی[کوه کسینغر] آورد، و چون سید ابی سعید طفل بود و پرورش او مشکل و مادرش را بی بضاعت اوقات به محنت تمام می‌گذشت، بنا بر ضرورت مردی را از طایفهٔ شیرانی بخواست، اما مفلس بود- حق تعالی به یمن مقدم مادر سیّد ابی سعید بخت را مساعد او ساخت، و در اندک مدت دولت او بسیار شد(پس) آن مرد از روی مهربانی سیّد ابی سعید را بخت آور می گفت و به مردم ظاهر می ساخت که دولت من از یمن قدم این فرزند سعادتمند است، و از آن روز سیّد ابی سعید را خلایق بخت آور می گفتند- رفته رفته به بختیار، شهرت یافت» (12)

به هر حال، از سیدمحمد گیسودراز که به کوه سلیمان رفته و با خانواده‌های پشتون ازدواج کرده است چهار فرزند پسر به‌نام‌های مسوانی، اشترانی، هُنَی و وردک به جا ماند. به روایت خواجه نعمت الله هروی، وردک هفت پسر داشت که عبارت بودند از: نور، وتی، میر، گدای، مَمَک، تورک و ماهیار (مایار). هنری جورج راورتی، از زبان شناسان و خاورشناسان مشهور بریتانیا، می‌گوید که تورک و مایار بر اساس روایتی، پسرخواندهٔ وردک بوده‌اند، اما این روایت را خیلی مشکوک می‌داند. راورتی در زمان نگارش کتابش در سال 1881میلادی نفوس قوم وردک را حدود ده‌هزار خانوار قلمداد می‌کند که طوایف میرخیل، نوری‌خیل و ماهیار پرجمعیت‌ترین‌شان به‌شمار می‌رفتند.(13)

از سیّدحبیب مشهور به ابی سعید و بختیار، پنج فرزند پسر بجا ماند که نسل آن‌ها در میان پشتون‌ها پراکنده‌اند، نام فرزندان

قومی بنام وردک از لحاظ هویت اتنیکی پشتون نبوده و سادات‌اند که پشتونیزه شده‌اند

بختیار از این قرار است: اتو (عطاء الله)، اکو، کورنی، پرنی،تورى. طایفه شیخ زئی(زایی) در میان پشتون‌ها اولادهٔ حضرت خواجه یحیی کبیر فرزند خواجه الیاس فرزند سیّدمحمد و فرزند عطاء الله (اتو) هستند.(14)

بر اساس آنچه تا این‌جا مستند به کتب تاریخی و روایات شفاهی ذکر شد قومی بنام وردک از لحاظ هویت اتنیکی پشتون نبوده و سادات‌اند که پشتونیزه شده‌اند. این‌که قوم وردک، مانند سادات سایر مناطق و اقوام غیرپشتونِ دیگر بصورت طبیعی در ولایت میدان وردک حضور و گسترش یافته‌اند یا با خویشاوندان پشتون‌شان از دامنه‌های کوه سلیمان به مناطق مرکزی هجوم آورده و سرزمین هزاره‌ها، تاجیک‌ها و سادات شیعه را تصاحب کرده‌اند ضرورت به تحقیق همه‌جانبهٔ تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی دارد. البته این مسئولیت نخبگان، دانشمندان، نویسندگان و فرهیختگان وردک است که ضمن حفظ ملیت پشتونی‌شان هویت اتنیکی خود را روشن سازند و بجای داشتن تعصب خشک قومی و مذهبیِ تحمیلی، به واقعیت‌های تاریخی بی طرفانه توجه کنند. ادامه دارد...

پانوشت‌ها

1- https://www.vajehyab.com/dehkhoda

2- http://www.jatland.com/home/Wardak

3- همان منبع.

4 - کشف الانساب، حاج سیدمحمد علیشاه حسینی نسب سنگلاخی.

5- هروی، خواجه نعمت الله، تاریخ جهان شاهی و مخزن افغانی، ص648-649.

6- http://barakzahi.parsiblog.com/Posts/28/ به نقل از شیرمحمدخان، تواریخ خورشید جهان،

7- همان منبع.

8- http://sherenab.com/index.peh?module=view&do&id=2317.

9- هروی، خواجه نعمت الله، تاریخ خان جهانی و مخزن افغانی، جلد دوم، تصحیح و تنقیح سید امام الدین(استاد دانشگاه کلکته)، مطبع زیکو پرس،دهاکا،پاکستان، محرم الحرام سنه 1382 هجری قمری مطابق جون 1962 عیسوی، ص 644- 646.

10- همان منبع.

11- http:/barakzahi.persionblog.com/posts/28 به نقل از کتاب تواریخ خورشید جهان، تألیف شیر محمدخان.

12- مخزن افغانی، ص 642- 643.

13- www.barmazid.com/2016/04/wardag-or-wardak-tribe.html به نقل از کتاب "Notes on Afghanistan and part of Baluchistsn" byH.G. Raverty in 1881.

14- مخزن افغانی، ص 642.

نویسنده: سیدمحمدباقر مصباح زاده

برگی از تاریخ خونین افغانستان

تصفیهٔ قومی و مذهبی در جلریز و درهٔ میدان

سید محمدباقر مصباح‌زاده

در قرن پانزدهم درهٔ میدان که از ملا خیل تا پل محراب در تکانه، متعلق به سید محمد فرزند سید احمد کبیر (شاه برهنه) نیای بزرگ سید شاه قباد ولی بود، مورد حمله و تعرض اقوام پشتون قرار گرفت. در این تعرض سید محمد به شهادت رسید. مرقد شریف سید محمد در حال حاضر به نام «خواجه محمد» در بلندی که به همین نام یاد می‌شود قرار داشته و زیارتگاه مردم میدان است.

تاریخ انتشار : شنبه ۳۰ عقرب ۱۳۹۴ ساعت ۱۹:۰۲

چند ماه قبل فردی شاخ خودخواهی اش را به سنگ سیادت اعقاب حضرت سیدشاه قباد ولی(ره) و قوم «یادگار» جلریز، شکست. من در آن زمان مشغول مطالعه و پژوهش در مورد مردم سنگلاخ و تاریخ تحولات این منطقه بودم که بحث پیوند سادات سنگلاخ با قوم یادگار جلریز به شکل غیر واقعی و در تعارض با ادب و اخلاق انسانی توسط فرد مذکور مطرح شد. بنا براین، تصمیم گرفتم که در رابطه با مردم جلریز و بخصوص قوم یادگار تحقیقاتی انجام دهم که به نتایج زیبا و اطلاعات ارزشمندی دست یافتم و مصداق این ضرب المثل را تجربه کردم که می‌گوید: عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد.

برای روشن شدن حقیقت در مورد قوم یادگار جلریز که سنی مذهب هستند و پیوند آنها با سادات سنگلاخ که شیعه مذهب اند دوستان من و بخصوص یکی از جوانان آگاه و دلسوز قبول زحمت نموده در مرکز جلریز و شهر کابل تحقیقات میدانی لازم را که ضرورت داشتم انجام داده و اسناد کتبی، تصویری و شفاهی آن را برایم فراهم ساخت.

با مطالعاتی که قبلا هم در رابطه با درهٔ میدان انجام داده بودم برایم ثابت شد که مردم درهٔ میدان و وردک در قدیم فارسی زبان و اکثریت شان شیعه مذهب و از طایفهٔ جلیلهٔ سادات بوده اند که در اثر هجوم تدریجی پشتون ها از جنوب به مرکز افغانستان و کشتار بی‌دریغ، از سرزمین های خود رانده شده اند و در مناطق دیگر پناه برده اند. آن عده از مردم بومی که باقیمانده اند اعم از سادات و هزاره، برای نجات شان از کشتار و اخراج، بالاجبار از لحاظ مذهبی سنی شده اند و از لحاظ قومی پشتون و تاجیک. به همین علت است که از قدیم گفته می‌شد که قوم یاد گار جلریز که حالا مربوط به ملیت تاجیک هستند و اقوام وردک که پشتون شده اند در اصل سید و شیعه مذهب بوده اند.قوم یادگار جلریز خوشبختانه سیادت شان را حفظ نموده و در منطقه به این عنوان شهرت دارند و شجره نامه های شان نیز گواهی بر این مطلب است.

در این نوشته تنها به تحولات تاریخی و خونین درهٔ میدان و سادات جلریز اشاره می‌شود و راجع به وردک کاری نشده که امیدوارم کسانی دیگر بتوانند به این موضوعات مفصل و اساسی بپردازند.

تاریخ و چگونگی تحولات

متأسفانه رویدادها و تحولات تاریخی و اجتماعی درهٔ میدان و به تبع آن تحولات درهٔ سنگلاخ و جلریز آنطوری که لازم بود ثبت تاریخ نشده و اسناد و منابعی برای مطالعه و بررسی آنها وجود ندارد. یکی از دلایل مهم این نارسایی شاید آن باشد که درهٔ میدان در طول تاریخ به عنوان بخشی از کابل بوده و به عنوان جزء تابع کل مورد توجه قرار نگرفته است.

در رابطه با تحولات تاریخی و اجتماعی میدان، جلریز و سنگلاخ آن چه در

س از سلطهٔ تدریجی پشتون‌ها در وردک و بخشی از میدان، سادات شیعه و هم مذهبان هزارهٔشان تا قرن پانزدهم میلادی بخش‌های وسیعی از درهٔ میدان، از ملا خیل تا پل محراب، را در اختیار داشتند (رجوع شود به نقشهٔ شماره 3). اقوام پشتون با حملات متعدد به تدریج بخش‌های باقی مانده را نیز به تصرف خود درآوردند، سادات و هزاره‌ها را به کوه پایه‌ها راندند.

پی می‌آید برگرفته از حکایت های شفاهی است که در برخی موارد با استفاده از قرائن و شواهد، زمان و مکان وقوع آنها به صورت تخمینی تعین شده است.

بر اساس نظریه‌هایی که برخی پژوهشگران ارائه کرده‌اند، تا قرن هفدهم میلادی (قرن یازدهم هجری) مناطق وسیع وردک و درهٔ میدان به طور عمده شیعه نشین و مردم آن فارسی زبان بوده‌اند. البته در برخی مناطق درهٔ میدان تاجیک‌ها از قدیم سکونت داشتند که هنوز هم حضور دارند مانند، جلریز، تکانه، کهنه خمار و مناطق دیگر.

پس از سلطهٔ تدریجی پشتون‌ها در وردک و بخشی از میدان، سادات شیعه و هم مذهبان هزارهٔشان تا قرن پانزدهم میلادی بخش‌های وسیعی از درهٔ میدان، از ملا خیل تا پل محراب، را در اختیار داشتند (رجوع شود به نقشهٔ شماره 3). اقوام پشتون با حملات متعدد به تدریج بخش‌های باقی مانده را نیز به تصرف خود درآوردند، سادات و هزاره‌ها را به کوه پایه‌ها راندند. تحرکات و حملات پشتون‌ها که منجر به وضع فعلی از لحاظ ترکیب اجتماعی و تغییرات جغرافیایی در میدان و سنگلاخ شده است را می‌توان چنین دسته بندی کرد:

1- بخش‌هایی از وردک و درهٔ میدان، در جریان گسترش سرزمینی پشتون‌ها که از قرن سیزدهم میلادی از اطراف رشته کوه‌های سلیمان شروع شده بود تا قرن پانزدهم میلادی به تصرف اقوام پشتون در آمد.

2- در قرن پانزدهم درهٔ میدان که از ملا خیل تا پل محراب در تکانه، متعلق به سید محمد فرزند سید احمد کبیر (شاه برهنه) نیای بزرگ سید شاه قباد ولی بود، مورد حمله و تعرض اقوام پشتون قرار گرفت (رجوع شود به نقشه‌های شماره 2 و 3 در کتاب سنگلاخ زادگاه من). در این تعرض سید محمد به شهادت رسید. مرقد شریف سید محمد در حال حاضر به نام «خواجه محمد» در بلندی که به همین نام یاد می‌شود قرار داشته و زیارتگاه مردم میدان است. مهاجمین زمین‌های متعلق به خواجه محمد از ملاخیل تا نزدیکی جلریز را به تصرف خود درآوردند.

3- چند دهه بعد از شهادت خواجه محمد، بار دیگر اقوام پشتون، مناطق بعد از جلریز تا پل محراب را که متعلق به سید نظام‌الدین، مشهور به «شاه سید بابا» بود مورد حمله قرار داده و به تصرف خود درآوردند. در این تجاوز شاه سیدبابا که از نوادگان سید محمد (خواجه محمد) و یکی از نقبای بزرگ زمان خود بود به مقابله با متجاوزان بر خواسته و به شهادت رسید. زیارتگاه این سید عالیقدر در باغ لنگگ تکانه واقع شده است. بعد از فاجعهٔ تکانه فرزندان سید نظام‌الدین به مناطق مختلف پراکنده شدند که اخلاف آنها در مناطقی چون سرپل، شهرستان،درهٔ زرگر پغمان، دو آب غوربند، کلان‌تله در درهٔ ترکمن، جو قول بهسود و درهٔ سنگلاخ مقیم شدند.

از جمله فرزندان سید نظام‌الدین (شاه سیدبابا)، سیداحمد پدر بزرگ پدر (جد سوم) سید شاه‌قباد ولی، در درهٔ سنگلاخ سکونت اختیار کرد. تاریخ تحولات اجتماعی سنگلاخ از این به بعد رقم خورده و درهٔ سنگلاخ مشهور می‌شود.

4- در زمان حکومت محلی هوتکی‌ها در قندهار، پشتون‌های خروتی پل سرخ میدان با همکاری اقوام دیگری پشتون برای اشغال سنگلاخ لشکر کشی کردند. جنگ سختی در ابتدای درهٔ سنگلاخ آغاز شد و لشگر مهاجم که عده وعُدهٔشان ده‌ها برابر از مدافعان سنگلاخ بود تا منطقه‌ای که حالا«خروتی» نامیده می‌شود پیشروی کردند. در همین حال برای توجیه این تجاوز سید شاه قباد ولی را را فضی خوانده و به حکومت محلی گزارش دادند که او مذهب رافضیان را به مردم تعلیم می‌دهد. عمال حکومت محلی تصمیم گرفتند که شاه قباد و طلبه‌های او را زندانی کرده و درهٔ سنگلاخ را به قوم خروتی ببخشند. بنابراین هیأتی برای اجرای تصمیم به سنگلاخ فرستاده شد، اما این هیأت بعد از ملاقات با سید شاه قباد، تحت تأثیر آن سیّد بزگوار قرار گرفته از آزار و اذیت او و غصب کامل درهٔ سنگلاخ خودداری کرد. با آن هم منطقهٔ خروتی را که ابتدای دره و مهمترین و فراخ‌ترین بخش آن بود به قوم خروتی واگذار کرد که حالا هم در اختیار آنان قرار دارد.

5- آخرین بار کوچی‌های خماری‌خیل، از قوم غلجایی، باحمایت پشتون‌های میدان و وردک در قرن هفدهم میلادی (قرن یازدهم هجری) در زمان سید شاه فیروزخان، نوۀ سید شاه قباد
آخرین بار کوچی‌های خماری‌خیل، از قوم غلجایی، باحمایت پشتون‌های میدان و وردک در قرن هفدهم میلادی (قرن یازدهم هجری) در زمان سید شاه فیروزخان، نوۀ سید شاه قباد ولی، با لشکر عظیمی به سنگلاخ حمله کردند. در برابر این حملۀ غافلگیرانه که متجاوزین تا منطقۀ آهنگران آمده بودند سید شاه نوازخان، برادر سید شاه فیروزخان، با افراد اندک مقاومت کرد که به شهادت رسید.کوچی‌های خماری خیل سر آن سید بزرگوار را از تن جدا نموده با خود بردند.
ولی، با لشکر عظیمی به سنگلاخ حمله کردند. در برابر این حملۀ غافلگیرانه که متجاوزین تا منطقۀ آهنگران آمده بودند سید شاه نوازخان، برادر سید شاه فیروزخان، با افراد اندک مقاومت کرد که به شهادت رسید.کوچی‌های خماری خیل سر آن سید بزرگوار را از تن جدا نموده با خود بردند. سید شاه فیروزخان برای انتقام از خون به ناحق ریختۀ برادر فقیه، عالم و عالیقدرش شاه نوازخان، قیام کرد و در دشت «رمه تاله» در منطقۀ «یورد» بهسود، با غلجایی‌ها چنان جنگید که از کشته‌ها پشته‌ها ساخت تا این که قاتلان برادرش محکوم به شکست شده و با قبول جبران خسارت به رسم افغانی یک دختر به شاه فیروزخان داده و تعهد سپردند که بعد از آن کوچی‌ها از کوه‌های سنگلاخ به عنوان علف چر استفاده نکنند، مگر این که بابت آن «باج» بدهند.
در این رابطه حاج سید محمدعلی شاه، فرزند ملا کربلایی سید سکندر شاه از نوادگان سید شاه فیروزخان که عالم و آگاه زمان خود بود در کتاب کشف الانساب، چنین نوشته است: «شاه فیروزخان مرد شجاع و مبارز بود که همراه مردم قلجی [غلجایی] افغان جنگ بسیار کرده هفتاد قبیله را در رمه تالۀ یورد که «میدان شاه» می‌گویند، .... بعد از آن جنگ بسیار همراهی قلجی کرد که تقریر آن بسیار است که این کتاب گنجایش نداشت که همه آن ذکر شود. آخرالامر میان سیّد و افغان، سردار خوشحال‌خان قلجی خون صافی کرد و دختر دیگر هم بر خون برادر خود شاه نوازخان گرفت، و در آهنگران سنگ شانده شد که افغان بر سیّد باج بدهد تا الحال می‌دهد.»
شواهد نشان می‌دهد که ساکنان اصلی قلعۀ یادگار و تپۀ جلریز نیز سید و از اولادۀ حضرت شاه ولی(ره) یا سایر فرزندان حضرت سید نظام الدین(ره) بوده‌اند که در اثر ستم، تجاوز و تبعیض مذهبی مجبور به مهاجرت اجباری شده‌اند. دو دلیل عمده در این رابطه می‌توان ارائه کرد: یکی مهاجرت اجداد سیدحسین حاکم به مزار شریف، و مهاجرت اجداد سادات سرپل، سادات شهرستان،پغمان و ... و دیگری وجود مسجدی در تپۀ جلریز کنار زیارت سیدسلطان‌علی بابا(ره) که در اطراف دیوار و سر دروازۀ این مسجد آثاری از اسامی پنجتن آل‌عبا نوشته بود. داستان مهاجرت اجداد سیدحسین حاکم در میان سادات سنگلاخی تبار مزارشریف به این شرح است:
«سید نظیم مشهور به سید سرخ، جد آقای سیدحسین حاکم با پنج برادرش، آقایان سیدنبی، سیدکمال، سیدجلال، سید احمد و ... در ابتدای درۀ سنگلاخ زندگی می‌کردند [ابتدای درۀ سنگلاخ در آن زمان به احتمال قوی شامل جلریز هم می‌شد]. در آن دوران قبایل کوچی پشتون با شترها و مواشی‌شان در فصل بهار و تابستان به منطق مرکزی هزارستان هجوم آورده، علف‌چرها را به زور تصاحب کرده و مردم را تحت فشار قرار می‌دادند. ابتدای سنگلاخ از جمله مناطقی بود که کوچی‌ها هم در آنجا ساکن می‌شدند و هم از آن طریق به مناطق مرکزی هزاره‌جات می‌رفتند.
سید نظیم و برادرانش یک خواهر زیبا داشتند که پشتون‌های کوچی قصد داشتند او را به عقد یکی از جوانان‌شان درآورند. آنها دختر را خواستگاری کردند و تهدید نمودند در صورتی که این کار نشود دست به قتل و غارت خواهند زد. برادران سید نظیم وقتی چنین دیدند به ظاهر به خوبی با آنها رفتار نموده و خواهش کردند که در یک روز معین جوان مدنظر را با خود بیاورند و رسمی و آبرومندانه خواستگاری کنند. کوچی‌ها خوشحال شدند و روز خواستگاری را تعیین نموده رفتند. چند روز زودتر از موعد مقرر سه نفر از برادران سیدنظیم تمام اعضای خانواده‌های‌شان را گرفته از طریق کوه‌ها و دره‌ها به مزارشریف هجرت می‌کنند و سه برادر دیگر می‌مانند تا از کوچی‌ها پذیرایی کنند. کوچی‌ها که در موعد مقرر آمدند در مهمانخانه با غذا و مواد خوراکی به خوبی پذیرایی شدند و سلاح‌های‌شان گرفته شده در گوشۀ اتاق گذاشته شد. پاسی از شب که سپری شد و مهمان‌های غارتگر به خواب رفتند، هر سه برادر سلاح‌ها را گرفته و کوچی ها را از پا در آوردند و بعد از پایان کار به دنبال سه برادر دیگرشان رهسپار شدند. یکی از آنها به علت مریضی به سفر ادامه داده نتوانسته و در منطقه‌ای در مسیر راه ساکن شد و دو برادر دیگر به مزار شریف رفتند. پنج برادری که به مزارشریف رفتند در منطقۀ یولمرب (یلمرب) ساکن شدند و در آنجا حسینیه‌ای را تأسیس کردند. از این واقعه طبق اظهارات اعقاب سیدنظیم و برادرانش حدود 170 سال می‌گذرد.»
تاریخ هجرت اجداد سیدحسین حاکم از سنگلاخ با تاریخ شهادت شهید شاه نوازخان توسط کوچی‌ها و حمله به سنگلاخ تا حدی هم‌خوانی دارد. ممکن است بین این دو رویداد،
با استناد به شجره نامۀ یکی از سادات جلریز که در زمان امارت عبدالرحمان خان سیادت شان تأیید و مهر شده است، قوم یادگار از نسل حضرت سیدشاه نظام الدین ملقب به شاه سیدبابا، که مرقدش در باغ لنگک تکانه قرار دارد می باشد.
بیست سال فاصله وجود داشته و رویداد اولی قبل از شهادت شاه نوازخان اتفاق افتاده باشد.



نگاهی به جلریز و اقوام آن

جلریز، یکی از مهمترین ولسوالی(فرمانداری) های ولایت وردک است که در حدود شصت کیلومتری غرب شهر کابل واقع شده است. مردم ولسوالی جلریز و نیز مردم حوزۀ مرکزی جلریز متشکل از اقوام سادات، هزاره، تاجیک و پشتون هستند. در برخی آمارهای ساختگی پشتون‌ها اکثریت قلمداد می‌شوند، اما در واقع چنین نیست و فارسی زبانها در مجموع دو سوم مردم این ولسوالی را تشکیل می دهند، و شیعیان متشکل از سادات و هزاره ها نصف کل جمعیت ولسوالی را بخود اختصاص می دهند.

مرکز ولسوالی جلریز یکی از پنج حوزۀ مهم این ولسوالی بعد از حوزۀ سنگلاخ است. جلریز از قدیم بر اساس روایتهای شفاهی مردم منطقه، حد اقل از دوران سلطان محمود غزنوی، مرکز اداری حکومت محلی بوده است و مسجد جامع جلریز در همان زمان ساخته شده بود که در دهه‌های اخیر از نو ساخته شده است.

مردم جلریز در حال حاضر متشکل از پنج قوم به این شرح هستند:

1-قوم «بهبود» که در اصل هزارۀ سرخ پارسا بوده و بعدا در اثر فشار، تاجیک و سنی شده است.

2-قوم«فاضل». این قوم در اصل هزاره بوده که بعدا سنی و تاجیک شده است.

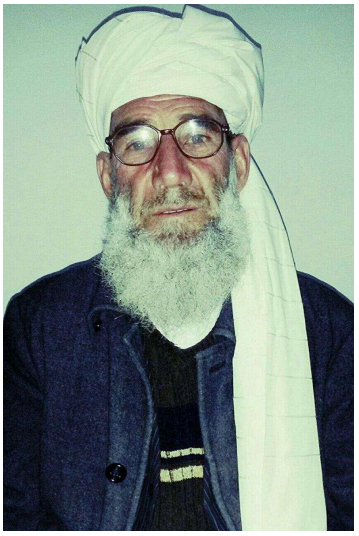
3-قوم «شاه رخ». گفته می‌شود که این قوم در اصل سید بوده و بعدا سنی و تاجیک شده است. تا کنون سندی در مورد سیادت آنها به دست من نیامده است.

4-قوم «تاجیک» که اکثریت ساکنان مرکز جلریز را تشکیل می دهند.

5-قوم «یادگار». این قوم سید و از اولادۀ سیدشاه نظام الدین(شاه سیدبابا) است که با سادات سنگلاخ هم‌خون و قوم محسوب می شوند.

قوم یادگار جلریز

با استناد به شجره نامۀ یکی از سادات جلریز که در زمان امارت عبدالرحمان خان سیادت شان تأیید و مهر شده است، قوم یادگار از نسل حضرت سیدشاه نظام الدین ملقب به شاه سیدبابا، که مرقدش در باغ لنگک تکانه قرار دارد می باشد. از سید شاه نظام الدین چند فرزند بوده که من تاکنون اسم چهار فرزند ایشان را به این شرح پیدا کرده ام:



استاد سید زین الدین از سادات معظم جلریز

1-سیداحمد که جد سادات سنگلاخ می باشد.
2-سید حیدر، مشهور به سیدشاه حیدرکلان جد برخی سادات ولایت سرپل در شمال افغانستان.
3-سیدمیرهاشم، جد برخی سادات شهرستان در ولایت دایکندی.
4-سیدمیر، جد سادات جلریز و قوم یادگار.

سیدیادگار، با چند واسطه به سید شاه نظام الدین می‌رسد که به یقین از اجداد سید یادگار فرزندانی دیگری نیز وجود داشته که جمعیت زیادی را شاید تشکیل داده باشند که متأسفانه اطلاعاتی در مورد آنها وجود ندارد و معلوم نیست که به کدام مناطق دیگر رفته اند، چنان که اعقاب سید یادگار هم همگی در جلریز نمی باشند و در ولایتهای مختلف پراگنده شده اند. فعلا در جلریز از سادات یاد گار چهار پنج خانواده بیشتر نمانده اند.

دلایلی کافی و متقنی بر سیادت و تشیع اجداد سادات جلریز دلالت دارد:

1-شهرت. آنها از قدیم به سیادت در میان مردم منطقه شهرت داشتند و دارند.
2-شجره نامه. سادات جلریز شجره نامه معتبر و قدیمی دارند. در شجره نامۀ منظوم یکی از سادات جلریز اسامی پنجتن آل عبا نوشته شده است: یا الله، یا محمد، یا علی، یا فاطمه، یا حسن و یا حسین(ع).
3-در جلریز مسجدی بنام مسجد سیدیادگار وجود دارد که قبل از بازسازی در دهه های اخیر بر سر محراب آن نام پنجتن آل عبا نوشته شده بود.

این نوشته را برخی سنگلاخی ها در گذشته دیده بودند و برخی سادات جلریز نیز شهادت می دهند.

4-اعتراف برخی سادات معظم جلریز به این که اجدادشان شیعه بوده اند و البته برخی دیگر از روی تعصب و نا آگاهی انکار می کنند.

کوثر پیامبر در سلیمان کوه؛ طوایف سادات پشتون(قسمت1)

تاکنون از سوی منابع رسمی و پژوهشگران و تاریخ نویسان افغانستانی نه تنها به صورت هدفمند توجه نشده، بلکه آن را مغرضانه افسانه و بی اعتبار نیز قلمداد کرده اند. مردم وردک نیز متأسفانه حسّاسیت شان را در این زمینه به مرور زمان از دست داه اند و تنها عدۀ کمی از آن‌ها بر سیادت شان اصرار داشته و مقاومت کرده اند که هنوز سیّد نامیده می‌شوند.

تاریخ انتشار : سه شنبه ۲۸ جدی ۱۳۹۵ ساعت ۱۲:۰۷



در مطالعات مختصر، اما جامعی که در رابطه با پیشینۀ تاریخی و تبار قوم پشتون، به عنوان قوم بزرگی که در افغانستان و پاکستان سکونت دارند و حتی شاخه‌هایی از آن‌ها در هند و ایران نیز وجود دارند، انجام شد، نظریۀ تعلق پشتون‌ها به نژاد سامی مورد توجه قرار گرفت. نظریات اسرائیلی تباری و عرب تباری پشتون‌ها بیشتر از نظریۀ آریایی تباری شان طرفدار داشته و برمبنای مستحکم‌تری استوار است.

بعد از مطالعۀ مختصر در مورد پشتون‌ها در جریان پژوهش موردی در رابطه با ولایت وردک و مردمان آن، متوجه شدم که ادعایی مبنی بر سیادت پشتون‌های وردک وجود دارد و این موضوع را سال‌ها قبل در دورۀ جوانی از مردم وردک شنیده بودم. به موضوعی به این مهمّی تاکنون از سوی منابع رسمی و پژوهشگران و تاریخ نویسان افغانستانی نه تنها به صورت هدفمند توجه نشده، بلکه آن را مغرضانه افسانه و بی اعتبار نیز قلمداد کرده اند. مردم وردک نیز متأسفانه حسّاسیت شان را در این زمینه به مرور زمان از دست داه اند و تنها عدۀ کمی از آن‌ها بر سیادت شان اصرار داشته و مقاومت کرده اند که هنوز سیّد نامیده می‌شوند.

برای روشن شدن موضوع سیادت قوم وردک به جستجوی منابع به زبان‌های فارسی، پشتو، عربی و انگلیسی پرداختم تا این که به منبع اصلی و معتبری بنام « تاریخ جهان‌خانی و مخزن افغانی» تألیف خواجه نعمت الله هروی، دست یافتم. این کتاب که حدود 401

سال قبل محققانه و تاحدی مطابق معیارهای امروزین تحقیق نگاشته شده است بطور مشروحی به معرفی قبایل سادات پشتون پرداخته و نسبنامه های آن ها را ذکر کرده است که اسناد معتبر و واقعی برای اثبات سیادت آنها به شمار می رود. نویسندۀ کتاب «تواریخ خورشید جهان» و دیگر کتاب‌های مربوط به حسب و نسب پشتون ها که شجره نامه‌های قبایل پشتون را مفصل تر نگاشته اند از کتاب مخزن افغانی، به عنوان منبع اصلی استفاده کرده اند. در واقع مخزن افغانی کتاب مادر در این زمینه محسوب می‌شود.
در کتاب مخزن افغانی و کتاب تواریخ خورشید جهان از یازده قبیله سادات در میان پشتون‌ها و چگونگی حضور و گسترش شان ذکر شده و نسبنامه‌های آن‌ها نیز ثبت شده است. مهمتر از همه، خواجه نعمت الله هروی با قاطعیت نوشته است که غلزایی‌ها و بنی اعمام شان از اولادۀ شاه‌حسین (سیّد سرمست علی) نیز سیّد و از نسل امام جعفر صادق علیه السلام هستند.
قبیلۀ «متی» که متشکل از فرزندان سیّد سرمست علی، از دو زن پشتون، یکی دختر شیخ متی بنام «بی بی متو» و دیگری از قبیلۀ کرلانی بنام « مهی» یا «ماهی» می باشد، بزرگترین قبیلۀ سادات پشتون به شمار می‌رود که هوتکی‌ها، لودی‌ها و سوری‌ها، مربوط به این قبیله بوده و همه در اصل سیّد و عرب‌تبارند.

طوایف سادات پشتون

مطالعۀ تفصیلی تاریخ و چگونگی ورود سادات در میان قبایل پشتون و رشد و گسترش آن‌ها در مناطق مختلف نیاز به تحقیقات جامع و زمان‌بر دارد که به صورت یک پروژه باید اجرا شود. شناسایی دقیق قبایل سادات در میان پشتون‌ها در حال حاضر کار دشوار اما شدنی است که باید آن را پژوهشگران، بخصوص پژوهشگران تاریخ، مردم شناسی و امور دینی و مذهبی انجام دهند. اینک به معرفی مختصر سر سلسله‌های قبایل کوچک و بزرگ سادات در میان پشتون‌ها پرداخته می‌شود تا آغازی باشد برای پژوهشگران علاقمند در این زمینه.
در این بخش سیّدطاهر، سرسلسلۀ قوم تارن، سیّدحسن، سرسلسلۀ قوم خوندی، سیّداسحاق، سرسلسلۀ قوم بختیاری، سیّدمحمد گیسو دراز، سرسلسلۀ سادات اشترانی، سیّدسرمست علی(شاه حسین) سرسلسلۀ قوم متی، سیّدشریف از قوم کوتی، سیّدزایی از قوم ترین، سیّدمعالی و نواب علی محمدخان معرفی می‌شوند.
قابل ذکر است که در رابطه با قوم وردک که از اولادۀ سیدمحمد گیسو دراز هستند قبلا مطلبی مفصلی نوشته شده و در سایت پیام آفتاب منتشر شده است. ضرورت است که در مورد همه قبایل سادات پشتون تحقیقات جداگانه صورت گرفته و به تفصیل معرفی شوند، ولیکن این جانب فرصت آن را ندارم.
مطالب مرتبط: وردک، برگ دیگری از تاریخ تحریف شدۀ اقوام در افغانستان+عکس

تارن

«تارن» که نام اصلی اش سیّدطاهر، است پسر وصلی(پسر خوانده) کاکر، از نوه‌های غرغشی،فرزند قیس عبدالرشید، جدّ بزرگ پشتون‌ها بود. تارن را کاکر، از کودکی به فرزندی گرفته و بزرگ کرده بود. شجره یا پُشتنامه تارن بدین شرح است:
سیّدطاهر تارن، فرزند سیّدناصر، فرزند سیّدعلاءالدین، فرزند سیّدقطب الدین، فرزند سیّدداوود، فرزند سیّد سلطان کبیر، فرزند سیّد شمس الدین، فرزند سیّد احمد، فرزند سیّدعلی رفاعی، فرزند سیّدحسن، فرزند سیّدمحمد، فرزند سیّدجواد، فرزند امام علی ابن موسی الرضا علیه السلام، ابن امام موسی الکاظم علیه السلام، ابن امام جعفر الصادق علیه السلام، ابن امام محمدباقر علیه السلام، ابن امام زین العابدین علیه السلام، ابن سیّدالشهداء امام حسین علیه السلام، ابن امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام. (1)

کوثر پیامبر در سلیمان کوه؛ طوایف سادات پشتون(قسمت2)

در این بخش سیّدحسن، سرسلسلۀ قوم خوندی، سیّداسحاق، سرسلسلۀ قوم بختیاری، سیّدمحمد گیسو دراز، سرسلسلۀ سادات اشترانی، سیّدسرمست علی(شاه حسین) سرسلسلۀ قوم متی، معرفی می‌شوند.
تاریخ انتشار : سه شنبه ۲۸ جدی ۱۳۹۵ ساعت ۱۲:۲۶



مطالعۀ تفصیلی تاریخ و چگونگی ورود سادات در میان قبایل پشتون و رشد و گسترش آن‌ها در مناطق مختلف نیاز به تحقیقات جامع و زمان‌بر دارد که به صورت یک پروژه باید اجرا شود. شناسایی دقیق قبایل سادات در میان پشتون‌ها در حال حاضر کار دشوار اما شدنی است که باید آن را پژوهشگران، بخصوص پژوهشگران تاریخ، مردم شناسی و امور دینی و مذهبی انجام دهند. اینک به معرفی مختصر سر سلسله‌های قبایل کوچک و بزرگ سادات در میان پشتون‌ها پرداخته می‌شود تا آغازی باشد برای پژوهشگران علاقمند در این زمینه.
در این بخش سیّدحسن، سرسلسلۀ قوم خوندی، سیّداسحاق، سرسلسلۀ قوم بختیاری، سیّدمحمد گیسو دراز، سرسلسلۀ سادات اشترانی، سیّدسرمست علی(شاه حسین) سرسلسلۀ قوم متی، معرفی می‌شوند.

سیّدحسن خُجندی

سیّدحسن خجندی مشهور به «خوندی» فرزند خواندۀ شخصی به نام «دانی» فرزند غرغشی داوی بود. خانوادۀ سیّدحسن در آسیای مرکزی و شهر خجند که در حال حاضر مرکز ولایت سُغد در تاجیکستان است زندگی می‌کرد. کودک بود که پدرش ابومحمد، دار فانی را وداع گفت و مادرش که در خجند کسی را نداشت، در اثر قحط سالی مجبور شد او را به دوش انداخته به تنهایی راهی دیار مُلتان در هند شود، تا نزد خواهرش که در آنجا زندگی می‌کرد برود.
سیّد حسن و مادرش بعد از مدتی خسته و مانده به شهر قندهار رسیدند. در آنجا جوان پشتون به نام دانی که جهت خریدن اسب

آمده بود متوجه سیّدحسن و مادرش شده و جویای احوال شان شد.
مادر سیّدحسن که زن با عفت و عصمت بود به او گفت که عازم مُلتان است، اما راه دور و دراز است شاید نتواند به مقصد برسد.
آن جوانمردِ جوان، مادر سیّدحسن را دلداری داده گفت غصه نخورد که او را در این راه کمک خواهد کرد. دانی بعد از خرید اسب سیّدحسن و مادرش را با خود همراه کرده و به خواهرش رساند. خواهرش که متوجه کار نیک دانی جوان شد از مادر سیّدحسن خواست که باید شوهر اختیار کند و چه کسی بهتر از این جوان. سرانجام موافقت صورت گرفت مادر سیّدحسن با دانی ازدواج کرد و همه با هم به وطن دانی برگشتند. از این پس دانی مراقبت از سیّدحسن را به عهده گرفته و او را به فرزند خواندگی خود درآورد.
سیّدحسن جهت فراگیری علم و معرفت نزد عارف مشهور آن زمان به نام شیخ بهاءالدین زکریا ملقب به حضرت غوث العالم رفت و با آموختن رموز عرفانی، تزکیه نفس و ریاضت کشیدن به بالاترین مقام یعنی «ولایت» رسید و استادش غوث العالم از او خواست که در میان قوم افغان رفته و آنها را به راه حق هدایت کند.
سیّدحسن به حکم شیخ بهاءالدین زکریا، در میان قوم غرغشیان آمد و به رهبری و هدایت مردم پرداخت و مشهور به خوندی شد. (2)
پُشتنامه سیّدحسن خوندی بدین شرح است: سیّدحسن خوندی فرزند ابومحمد، فرزند سیّدعلی، فرزند سیّدجعفر، فرزند سیّدمحمد، فرزند سیّدموسی، فرزند سیّدابراهیم اصغر، فرزند امام موسی الکاظم علیه السلام، فرزند امام جعفرصادق علیه السلام.(3) .

سیّد اسحاق (بختیار)

سیّد اسحاق، سیّدی جوانی از اولاد امام زین العابدین علیه السلام بود که خانواده اش در قصبهٔ«اوش» در شهر بغداد زندگی می‌کرد. او مانند سایر سادات و فرزندان ائمه معصومین علیهم السلام در اثر مظالم سلاطین اموی و عباسی مجبور به مهاجرت به خراسان شد و به کوه «کسیغر» که وطن پشتون‌های شیرانی بود مقیم شد.
شخصی از مردم شیرانی به نام «سنجر» با مشاهدهٔ آثار بزرگی و نجابت در چهره سیّد اسحاق، دختر خود که «شیخی» نام داشت را به عقد او درآورد. سیّداسحاق از همسرش شیخی، دارای یک فرزند پسر شد که او را سیّدحبیب«ابی سعید» نام گذاشت و بعد از مدتی با همسر و فرزندش راهی بغداد شد، اما زمانی که در منطقهٔ قوم کاکر رسیّد بیمار شده و به عالم بقا پیوست. همسرش فرزند او ابی‌سعید را گرفته و به ملک شیرانی نزد خانواده پدری خود برگشت. مادر ابی‌سعید به خاطر حمایت از فرزندش مجبور شد با مردی از قوم شیرانی به نام «میانی» ازدواج کند. آن مرد که خیلی فقیر بود بعد از ازدواج با مادر ابی‌سعید، به تدریج ثروتمند شد و ثروتمند شدن خود را مرهون بخت و اقبال ابی سعید می‌دانست و در هر مجلسی این مطلب را متذکر می‌شد. به همین دلیل ابی‌سعید مشهور به «بخت آور» و سرانجام «بختیار» شد. (4)
پُشتنامه سیّد اسحاق بدین شرح است:
سیّداسحاق فرزند سیّدجعفر، فرزند نظام، فرزند عیسی، فرزند محی الدین، فرزند محمد، فرزند حافظ، فرزند نور، فرزند جمال فرزند بوعلی، فرزند یادگار علی، فرزند نشان علی، فرزند امام زین العابدین علیه السلام، فرزند امام حسین علیه السلام.(5)

سیّد محمّد گیسو دراز

سیّدمحمد گیسو دراز، در اواخر قرن هفتم هجری از ملک عرب هجرت نموده و از طریق ایران به منطقه کوه سلیمان که در حال حاضر دو طرف مرز جنوبی افغانستان با پاکستان را تشکیل می‌دهد رفت. ایشان که اهل عرفان و صاحب کرامات بودند مورد توجه سه طایفهٔ پشتونِ ساکن در آن منطقه متشکل از تمن شیرانی، تمن کاکر و تمن کررانی، قرار گرفتند.
در زمان فتنهٔ مغولان که موجودیت قبایل مذکور مورد تهدید قرار گرفت رؤسای هر سه قبیله نزد سیّد محمد گیسو دراز آمده و از او خواستند تا دعا نماید که قبایل مذکور در امان بمانند و آسیبی به آنها نرسد. با دعای سیّدمحمد خطر از سر قبایل پشتون رفع شد، خواص و عوام هر سه قبیله بیشتر از پیش معتقد به ولایت و فضایل سیّدمحمد شدند. سران هر سه قبیله، یکی از دختران شان را به عنوان نذر به عقد سیّدمحمد درآوردند و سیّد مذکور از آنها دارای چهار فرزند پسر شد.
سیّدمحمد گیسو دراز، بعد از مدتی که فرزندانش هنوز کودک بودند آنها را با مادرانشان به پدر بزرگان شان سپرده عازم هندوستان شد. ابتدا او در جوار مزار خواجه معین الدین ابوالحسن سنجر ساکن شد و از آنجا به دهلی رفته در خدمت خواجه نصیرالدین محمود مشهور به «چراغ دهلی» قرار گرفته و به رسم صوفیان با او بیعت کرد.
سیّدمحمد گیسو دراز به مدت دوازده سال از جامعه گوشه گیری نموده در گوشهٔ کوهی به ریاضت کشیدن مشغول شد، تا این‌که در زمان سلطنت سلطان فیروز شاه به هدایت مردم «دَکَن» مامور شد. او در دَکَن و حسن آباد در منطقهٔ گل برگه، خانقاه ساخت و مرکز رجوع مردم قرار گرفت، تا این‌که در سال 825 هجری دار فانی را وداع گفت و مرقدش در حال حاضر زیارتگاه خاص و عام است.
پشتنامه سیّدمحمد گیسو دراز به این شرح است:
سیّدمحمد فرزند سیّد غور، فرزند سیّدعمر، فرزند سیّدقاب ، فرزند سیّدقاین، فرزند سیّدالرجال محمد، فرزند سیّد اسماعیل اعرج، فرزند امام جعفر صادق علیه السلام. (6)

سیّد سرمست علی (شاه حسین)

سیّد سرمست‌علی، جوان رشید و برومندی از نسل خاندان رسالت بود که در زمان سلطنت ولید ابن عبدالملک ابن مروان اموی، به ظاهر از غور به محل سکونت قبیلهٔ «شیخ‌بیت» رفته و در آنجا به شکل ناشناس با اسم مستعار «شاه حسین» ساکن شده مورد حمایت شیخ مذکور قرار گرفت.
سیّد سرمست‌علی خودش یا پدرش در زمان حکمرانی حجاج ابن یوسف ثقفی، خدمتگذار دولت اموی در عراق و حجاز، که به قتل و کشتار بی‌رحمانه مخالفان بنی امیه به ویژه سادات و شیعیان علی ابن ابی طالب علیه السلام پرداخته بود به غور رفته و بعد از این که لشکر اموی، به دستور حجاج ولایت غور را که مردم آن در آن زمان از طرفداران اهل بیت و مخالفان بنی امیه، بودند مورد تجاوز قرار داد، سیّد سرمست علی از غور فرار کرد و به شکل ناشناس در خانهٔ شیخ بیت مقیم شد. شیخ بیت و همسرش به شاه‌حسین پناه داده، و او را جزء خانوادهٔ خویش قرار دادند.
بعد از مدتی شاه حسین (سرمست‌علی) عاشق «بی بی متو» دختر جوان شیخ بیت شد. همسر شیخ که از این امر آگاهی یافت موضوع را با شیخ در میان گذاشت، اما شیخ گفت هر چند شاه‌حسین جوان خوبی است و آثا بزرگی در او مشاهده می‌شود اما کفو ما نیست و از اصل و نسب او خبر نداریم.
همسر شیخ نزد شاه حسین آمده جویای اصل و نسب او شد. شاه حسین خود را از فرزندان اشراف و بزرگان و حکام غور و به روایتی از شاهزادگان ایران معرفی کرده و بخاطر اطمینان بخشیدن از او خواست که کسی را برای تحقیق به غور بفرستد.
شیخ بیت این نظر را قبول کرد و کسی به نام «کاغ دور» را که از دوستان نزدیک شان بود به غور فرستاد.کاغ دور که احتمالا از حقیقت حال شاه حسین خبر شده بود در موقع بازگشت قبل از ملاقات با شیخ بیت و همسرش از شاه حسین خواست که اگر می‌خواهد به نفع او عمل کرده و شهادت دهد که از بزرگ زادگان و شاهزادگان غور است، باید با دختر او نیز ازدواج نماید. ممکن است که خود شاه حسین از کاغ دور چنین تقاضایی کرده باشد.
به هر حال، شاه حسین و قاصد(کاغ دور) با هم توافق کردند و کاغ دور به شیخ بیت اطلاع داد که شاه حسین راست گفته و از

شاهزادگان غور است. شیخ بیت، بی بی متو را به عقد شاه حسین درآورد و شاه حسین از او صاحب فرزندانی شد که اخلاف آنها به بزرگترین اقوام پشتون تبدیل شدند. قبیله‌های مشهور غلزایی، هوتکی، لودی و سوری پشتون از نسل سیّد سرمست‌علی مشهور به شاه حسین هستند. (7)
پشتنامه شاه حسین (سیّد سرمت‌علی) به این شرح است: سیّد سرمست علی، فرزند سیّد سلطان شاه بایزید، فرزند سیّدمعین الدین، فرزند سیّد محمدشاه، فرزند سیّد جلال‌الدین، فرزند سیّد شاه اجمل سامانی، فرزند سیّد شاه ابوالقاسم، فرزند سیّدعبدالله، فرزند شاه حسن الامرا، ابن امام سیّد اسحاق، ابن امام حق ناطق جعفر صادق علیه السلام (8) .
آنچه راجع به شاه حسین نوشته شد برداشت نویسنده از حقیقتی بود که خدواند خواسته یا ناخواسته بر قلم خواجه نعمت الله هروی جاری ساخته آن هم بعد از این که شاه حسین را از اولاد سلاطین غوری و از نسل ضحاک معرفی کرده است.
قبل از گسترش استعمار غرب به ویژه استعمار انگلیس به شبه قاره هند و خراسان، مورخان مسلمان و مخصوصا مورخان پشتون از جمله خواجه نعمت الله هروی و شیرمحمدخان گنداپور، شاه حسین را از جملهٔ شاهزادگان غور و از نسل ضحاک ماران تازی می‌دانستند. البته برخی مورخین، غوریان را از نسل ساسانیان و کیانیان نیز دانسته اند، اما عده‌ایایی قابل توجهی آنان را عرب تبار معرفی کرده اند. هروی و گنداپور در رابطه با غوریان عرب تبار یا تازی نسبنامهٔ شاه حسین را چنین نوشته اند: شاه حسین فرزند شاه معزالدین محمود، فرزند جمال الدین حسین فرزند سلطان بهرام. (9)
اسامی شاه معزالدین محمود و جمال الدین حسین، پدر و جد ساختگی شاه حسین (سرمست علی) در کتب تاریخی معتبر در زمرهٔ شاهزادگان غوری وجود ندارد. برخی مورخین متأخر از جمله عبدالحی حبیبی، غوریان را پشتون و آریایی نژاد معرفی می‌کنند، اما نام اجداد آریایی شان را ذکر نمی‌کنند.
نظریهٔ آریایی تباری پشتون‌ها در تحقیقاتی که نویسنده این سطور از منابع مختلف داخلی و خارجی نموده است به اثبات نمی‌رسد اما نظریه اسرائیلی تباری و عرب تباری آنها طرفداران زیادی دارد و خود پشتون‌ها در طول تاریخ خود را با افتخار اسرائیلی و عرب تبار خوانده اند و نسبنامه‌های ثبت شدهٔ شان در تاریخ به‌خصوص در کتاب معتبر مخزن افغانی، اسناد تاریخی محسوب می شوند نه افسانه و فولکلور.
بنابراین، شاه حسین اگر از نسل شاهان غور محسوب شود و غوریان تازی تبار باشند، او نیز عرب تبار است و اگر شاه حسین همان سیّد سرمست‌علی و از نسل امام جعفر صادق علیه السلام باشد که هست، بازهم عرب تبار است و فرزندان او عرب تبار محسوب می شوند که پشتون شده اند.
و اما دلایل و شواهد و قرینه‌هایی که سیادت شاه حسین را ثابت می‌سازد از این قرار است:
1ـ اعتراف خواجه نعمت الله هروی در کتاب مخزن افغانی، که ایشان در این رابطه چنین می‌نویسد: «شاه حسین که به قول اصح نامش سیّد سرمست علی بود و به شاه حسین ملقب شده است، بر رأی مهر ضیای اهل دانش و بینش مخفی و محتجب نماند که قوم نوحانی [نوحانی با سه پشت به شاه حسین می رسد] خود را سیّد می‌گویاند، بلکه از قوم متی همه را سیّد می‌داند و این مقدمه را به براهین صادقه به ثبوت رسانیده، چنانچه از نسبنامه غفران پناه محبت‌خان ابن شیرشاه نوحانی که اباً عن جداً بر تمام قوم و اُلوس نوحانی سلطنت و حکومت سرداری ایشان است و مملکت آن مرز و بوم به ایشان زیب و زینت دارد، به طریق ایجاز در این مجموعهٔ محموده مرقوم می‌نماید.
محبت خان ابن شیرشاه ابن شهبازخان ابن دولت خان ابن موسی خان ابن کتی‌خان ابن جلال خان ابن لقمان خان ابن عیسی خان ابن دولت‌خان ابن پسین ابن مما ابن لودی ابن نوحانی ابن اسماعیل ابن سیانی ابن ابراهیم ملقب به لودی ابن سیّد سرمست علی ملقب به شاه حسین ابن سیّد سلطان شاه ابن بایزید ابن سیّد معین الدین ابن سیّد محمد شاه ابن سیّد جلال الدین ابن سیّد شاه اجمل سامانی ابن سیّد شاه ابوالقاسم ابن سیّد عبدالله ابن سیّد شاه حسن الامرا ابن امام سیّد اسحاق ابن امام حق ناطق جعفر صادق ابن امام محمد باقر ابن امام حضرت زین العابدین ابن حضرت امام حسین ابن حضرت امیرالمومنین علی مرتضی و حضرت فاطمه الزهرا بنت حضرت محمد الرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.(10)
2ـ شاه حسین اگر از طایفه غوری و اشراف زاده یا شاهزاده بوده چرا با اسم مستعار به تنهایی به قبیلهٔ شیخ بیت پناهنده شد در حالی که بر اساس روایت مخزن افغانی و تواریخ خورشید جهان، پدرش به مکه و حجاز مرکز حکومت حجاج ثقفی رفت و کسی به او کاری نداشت. از سوی دیگر، بعد از سلطهٔ اموی‌ها بر غور، حکمران غور به مقام خود ابقا شد و شاهزاده‌های فراری برگشتند، چرا شاه حسین برنگشت، در حالی که هیچ دلیلی برای برنگشتن او وجود ندارد.
3ـ شاه حسین، نام مستعار برای خود از آن جهت انتخاب کرد که با هویت اصلی به عنوان سیّد و علوی شناسایی شده و به قتل می رسید. اگر این خطر موجود نبود نیازی به تقیه و کتمان هویت اصلی نداشت.
5ـ مهمتر از همه اخلافش بعد از چند پشت که خطر رفع شد، هویت اصلی خود را آشکار کردند و نسبنامهٔ شان را به عنوان سند سیادت‌شان ارائه کردند.
6ـ پژوهشگر جوان به نام دیروجی(Dirogi) از پشتون های پاکستان در سایت سیاست (پاکستانیون کی آواز) به سیادت شاه حسین اعتراف نموده می نویسد:
شیخ بیت یا بیتین بابا، یک شخصیت روحانی پرهیزگار و متدین بود. دخترش که متو نام داشت با سیّد شاه حسین که خود را از شاهزادگان ایران (پارس) معرفی کرده بود ازدواج کرد. سیّد شاه حسین در یک وضعی پریشان و خطرناکی که گرفتار شده بود از وطن خود [در ملک عرب] بار هجرت بسته و در جستجوی امنیت و آرامش نزد شیخ بیتین بابا [در کوه سلیمان] آمده در آنجا به دعا و عبادت مشغول شد و از محضر شیخ بیت نیز استفاده کرد، چنان که با عمل نیک و سعی و تلاش رضایت او را حاصل نمود. ازدواج شاه حسین و متو دختر شیخ ، برخی داستان‌های رمانتیک ایجاد کرد.
سیّد شاه حسین زن دیگری هم داشت به نام مَهی (Mahi) دختر کاغ دور، از طایفه پشتون های کرلانی. فرزندان سیّد شاه حسین از این دو مادر (مهی و متو) به نام قبایل متی شهرت یافتند.
سیّد شاه حسین که به شاهزاده ایرانی شهرت یافته بود یک سیّد بود. در اثر رفتار ظالمانه و کشتار بی رحمانهٔ بنی امیه و بنی عباس، شخصیت‌ها و خانواده‌های زیادی از سادات کشته شده و عده‌ای هم مجبور به مهاجرت به ایران و خراسان (به شمول افغانستان) شدند و اقامت دائمی اختیار کردند.
از ترس رفتار خصمانه و ستمگرانه حکام وقت علیه سادات، افراد متدین و نجیب این طایفه مجبور بودند در هر سرزمینی از جمله در کوه سلیمان هویت شان را مخفی نگه دارند تا شناسایی نشده و بی‌گناه به قتل نرسند. ممکن است که اجداد شاه حسین هم به عنوان ساداتی که در معرض خطر قرار داشتند خود را شاهزادگان ایرانی (پارس) معرفی کرده باشند، اما پشتون ها به صورت عموم سیّد را باچا یا پاچا و یا شاه‌جی، می نامند تا به آنها احترام گذاشته شود.» (11)
7ـ صاحب کتاب مجمع التواریخ در رابطه با سیادت غلزایی ها چنین می نویسد: « قبیله غلزه [غلزایی] امیر اویس [میر ویس خان] نام داشت و فرقه غلزه به نحوی که از زبان ایشان شنیده شده خود را سیّد می‌دانند و به طوری بیان می‌نمایند که اثبات ولدالزنایی خود می‌کنند و به همین جهت در وقتی که محمود پسر امیر اویس تسخیر اصفهان نموده و پادشاه گردید نقش سکه خود را این بیت نمود:
سکه زد بر سیم و زر، مانند قرص آفتاب
شاه محمودِ جهانگیرِ سیادت انتساب (12)

کوثر پیامبر در سلیمان کوه؛ طوایف سادات پشتون(قسمت3)

در این بخش سیّدشریف از قوم کوتی، سیّدزایی از قوم ترین، سیّدمعالی و نواب علی محمدخان معرفی می‌شوند.

تاریخ انتشار : سه شنبه ۲۸ جدی ۱۳۹۵ ساعت ۱۷:۳۱



در این بخش سیّدشریف از قوم کوتی، سیّدزایی از قوم ترین، سیّدمعالی و نواب علی محمدخان معرفی می‌شوند.

قوم کوتی (سیّد شریف)

سرسلسله قوم کوتی شخصی است به نام سیّدشریف که در دوران کودکی تحت حمایت ابراهیم، نبیره شیخ بیت قرار گرفت. ابراهیم کودک سیّد زاده را پرورش داده و وقتی به سن بلوغ رسیّد دختری از خانواده خود را به عقد او درآورد. سیّد شریف صاحب دو فرزند به نامهای محسن‌شاه و حسن‌شاه شد. محسن‌شاه به منطقه «بنون» که فعلا در خاک پاکستان است رفت و حسن شاه در کوه «بتنی» ماندگار شد. (13)

قوم سیّد زی (سیّد جمال)

این قوم که سیّد صحیح النسب از نسل سیّد جمال بخاری می‌باشد شامل قوم «ترین» پشتون شده است، با وجودی که از لحاظ زبان و فرهنگ و رسوم پشتونیزه شده اند، اما سیادت خود را هم حفظ کره اند.

سیّد جمال بخاری فرزند سیّد علی بخارایی سه برادر دیگر به نام های سیّد جلال، سیّد کمال و سیّد بلیل داشت.

این طایفه در حال حاضر بیشتر ایالت پختونخواه پاکستان در دیرهٔ اسماعیل خان زندگی می کنند. سابق در قندهار هم سکونت داشتند. (14)

سیّد معالی

سیّد معالی در منطقه مرغزار در قندهار سکونت داشت. روزی که او به شکار رفته بود لشکر ازبک وارد قندهار شده و مال و جان شهر را غارت کردند. در این میان سیّده بی بی گلنار، همسر حاملهٔ سیّدمعالی هم اسیر شد. ازبک ها بعد از خروج از قندهار سیّده را به زَمَند ابن خیرالدین ابن سرین سپردند. سیّدمعالی در جنگ شهید شد و وقتی که زمند از حال آن سیّده خبر شد به او پیغام داد که اگر راضی هست او را به نکاح خویش درآورد.

بی بی گلنار، پیام داد که از سیّد معالی حامله است و فعلا نمی‌تواند تصمیم بگیرد تا خدا هرچه بخواهد. بعد از چندی فرزند بی بی گلنار به دنیا آمد و اهالی منطقه از خوشحالی که سیّد زاده ای از نسل پیامبر در میان شان پیدا شده او را «محمد» نام گذاشتند.

محمد بعد از این که به سن بلوغ رسیّد ازدواج کرد و دارای چهار فرزند، سه پسر و یک دختر شد. پسرش سیّد مبارک (بارکزی) الیاس و شهاب الدین نام داشتند. پشتنامه سیّد محمد به این شرح است:

محمد فرزند سیّد معالی، فرزند سیّد علی، فرزند سیّد عیسی، فرزند سیّد یعقوب، فرزند سیّد اسماعیل، فرزند سیّد ابوالخیر، فرزند سیّد ملک، فرزند سیّد فارس، فرزند سیّد ناصر، فرزند سیّد طاهر، فرزند سیّد یوسف، فرزند سیّد علاءالدین، فرزند سیّد قطب الدین، فرزند سیّد داوود، فرزند محمد طایی، فرزند سیّد سلطان حمد کبیر، فرزند سیّد سلطان شمس الدین تبریزی، فرزند سیّد حبیب، فرزند سیّد معروف، فرزند سیّد علی رافع، فرزند سیّد جنید بغدادی، فرزند سیّد علی، فرزند سیّد حسن، فرزند سیّد احمد جام، فرزند سیّد ابراهیم سرخ، فرزند سیّد محمد، فرزند سیّد علی موسی کاظم، فرزند امام جعفر صادق علیه السلام. (15)

نواب علی محمد خان

علی محمد خان کودک سیّد زاده‌ای بود که سردار داوود خان مورث اعلای رام پور، از قوم بریچ، در موقع حمله به یکی از مناطق هند در سال 617 هجری، از جمله مال و اشیایی که غارت کرد، او را نیز که یک کودک هفت ساله بود به غنیمت گرفت.

داوودخان که فرزند نداشت و کودک سیدزاده هم زیبا بود او را با خود بُرد و پس از تحقیق معلوم شد که کودک سیّد است و پدر و مادرش مرده اند. سردار داوود این کودک را به فرزندی گرفت و علی محمد خان نام نهاد. صاحب زاده منصور علی خان ابن قاسم‌علی خان خلف نواب فیض الله خان بهادر، بعد از جستجوی زیاد از سادات منطقه شجرهٔ نواب علی‌محمد خان را به دست آورد که به این شرح است:

نواب علی محمد خان بهادر، فرزند سیّد دلاورعلی، فرزند سیّد یعقوب علی، فرزند سیّد دلدار علی حیدری، فرزند سیّد یونس، فرزند سیّد طاهر، فرزند سیّد خواجه غیاث الدین احمد، فرزند سیّد نجم الدین، فرزند سیّد خواجه عبدالعزیز، فرزند سیّد ادریس ابوالمعالی، فرزند خواجه ابراهیم، فرزند حضرت امام موسی کاظم علیه السلام.(16)

پانوشت ها

1. خواجه نعمت الله هروی، تاریخ خان جهانی و مخزن افغانی، ص 630.

خواجه نعمت الله هروی، ص 633ـ 634.

همان، صفحه 634 ـ 635.

خواجه نعمت الله، ص 642 و شیر محمد خان گنداپوری، ص 274.
مجمع التواریخ، ص 275.
خواجه نعمت الله، ص 644، شیرمحمدخان، ص 275 ـ 277.
خواجه نعمت الله هروی، 594 ـ 622.
خواجه نعمت الله هروی، ص 613.
شیر محمد گنداپور، ص 207.
هروی، خواجه نعمت الله، ص 612 ـ 613.
Pashtuns/page5 http://www.siasat.pk/forum/showthread.php? History of .
مرعشی، میرزا محمد خلیل، مجمع التواریخ، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، سال 1207 هجری قمری، کتابخانه طهوری، 1362، ص 3.
شیر محمد خان، ص 311.
همان، صفحه 310.
خواجه نعمت الله هروی، ص 582 ـ 583.

نمونه های آلودگی اقتصادی

احمد خرم وزیر راه و ترابری دولت هشتم خاتمی: قبل از افتتاح ، سپاه از ما دو هزار هکتار از زمین‌های فرودگاه امام را خواست تا پایگاهی نظامی افتتاح کنندو یعنی می‌خواستند دقیقاً اتفاقی که در فرودگاه مهرآباد رخ داد تکرار شود در حالی که فرودگاهی مثل فرودگاه امام که بین المللی است در اختیار دولت و گمرک قرار دارد و فرودگاه نظامی نیست و من با این در خواست مخالفت کردم. طبق فرمان رهبری این فرودگاه غیرنظامی بود ولی سپاه اعتنا نمی‌کرد.

از همان زمان هم مخالفت نیروهای نظامی با فرودگاه امام آغاز شد و کارشکنی‌ها بالا گرفت .

درست روز افتتاح فرودگاه اولین هواپیما از امارات عازم فرودگاه بود که ناگهان سپاه با تانک و نفربر زرهی و جنگنده میگ و سوخو کل فرودگاه را محاصره کرد وتانکها روی باند فرود قرار گرفتند تا مانع فرود هواپیمای اماراتی شوند.

وزیر عمان را روی زمین کشان کشان بردند

یکی از مسافران دیپلماتیک یعنی وزیر فرهنگ و هنر عمان با برخورد ناخوشایند و بسیار بدی از سوی نیروهای سپاهی مواجه شد یعنی یقه او را گرفتند و روی زمین کشاندند . من قریب 15 دقیقه از وزیر فرهنگ عمان بابت این اتفاق عذرخواهی می‌کردم. در همان زمان وزارت راه و ترابری قراردادی با شرکت «تاو» ترکیه منعقد کرده بود. ما در آن زمان قراردادی طلایی به ارزش 200 میلیون دلار برای فاز دوم فرودگاه با این شرکت ترک بسته بودیم. قرار بود فرودگاه با استانداردهای اروپا و با الگو برداری از فرودگاه فرانکفورت ساخته شود شرکت ترکیه‌ای هم اصطلاحاً «کننده» بود، ولی سپاه با تصاحب فرودگاه و با کمک مجلس اصولگرا این قرارداد را فسخ کرد.

بعد از 8 سال (سال 91) قرارگاه خاتم هزینه ساخت فاز2 این فرودگاه را 6 هزار میلیارد تومان معادل 2 میلیارد دلار برآورد کرد.

علی یونسی، وزیر اطلاعات دولت سید محمد خاتمی در اسفند ماه ۸۳ ضمن اعتراف به کشف میلیاردها تومان کالای قاچاق در فرودگاه پیام گفته بود : "بسیاری از کالاها در این فرودگاه بدون حضور مأموران گمرکی ترخیص می‌شوند."

در پائیز ۸۳ سپاه پاسداران نه فقط با اقدامی ضربتی و به بهانه‌های امنیتی فرودگاه تازه تأسیس امام خمینی را در حومهٔ تهران به روی کلیه پروازها بست، بلکه کنترل فرودگاه پیام را تا امروز کاملاً در دست گرفته است.

روزنامهٔ ایران در سپتامبر سال 2007 (سال 86) گزارش داد که در همان هیجده ماه اول پس از اشغال فرودگاه "میلیاردها دلار وسایل لوکس، تلفن همراه و لوازم آرایش از فرودگاه امام خمینی به طور قاچاق وارد کشور شد."

روزنامهٔ قدس در بهار ۸٤ نوشت : سپاه پاسداران در حال ساختن یک رشته تأسیسات در سواحل خلیج فارس است که ایرانیان بعضاً آنها را "اسلکه‌های نامریی" می‌نامند.

احمد خرم وزیر راه و ترابری سال 83 عنوان کرد 94 اسکله غیرمجاز در خلیج فارس، کیش، بوشهر، هرمزگان، بندرعباس، انزلی و ...در اختیار سپاه قرار دارد که بدون نظارت گمرک و دولت است، اعلام این خبر باعث استیضاح وی در مجلس شد.

یکی از قراردادهای مهم دولت احمدی نژاد با قرارگاه خاتم الانبیا توسعهٔ بندر شهید بهشتی در چابهار به ارزش ۳٤۱ میلیون دلار بوده است

تیمسار شهرام رستمی جانشین ستاد مشترک ارتش: خرید زمینهای اطراف پایگاه نیروی هوایی ارتش در شیراز توسط سپاه فجر و تلاش برای مصادره این پایگاه در دوره فرماندهای قالیباف در سپاه که منجر به شهادت یک نفر از پرسنل نیروی هوایی شد.

30 درصد اقتصاد کشور دست نهادهایي است که برای ترانزیت کالا و واردات و...باید اسکله- بنادر- فرودگاهها را تصاحب میکردند تا بدون هیچ نظارتی فعالیتهای اقتصادی و... خود را توسعه دهند.

(کاظم نادر علی. نقل از اینترنت)


نظارت
بر رسانه